

راه زندگانی



The Path of Life

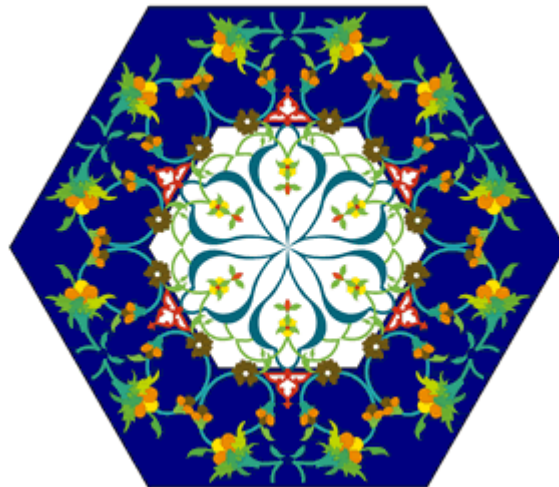
به قلم

By

دکتر فندر آلمانی (۱۸۰۵-۱۸۶۵)

Carl G. Pfander, (1805-1865)

www.muhammadanism.org
September 5, 2004
(Farsi)



راه زندگانی

شکر و ثنای بی حد و سپاس و ستایش بی قیاس خدای قدیم و واحد و مقدس و رحیم را سزااست که پرتو انوار محبت و رحمتش عالم اعلی و اسفل را احاطه و مملو ساخته و آن را به قلوب طالبانش انداخته، سالکان طریق غیرفانی و مسافران دیار جاودانی را به تسلی درونی و آرامی حقیقی مشرف و ایشان را از این عالم کثیرالالم جسمانی به عالم وافرالنعم روحانی متوجه داشته، قلوب آنان را از فرح باطنی مسرور و به امید جلال ابدی مطمئن ساخته است. بلی خدای قادر سبحان را که نظر به رحمت بی پایان خود نجات ابدی و جلال سرمدی را برای بندگان مهیا و به وسیله پیغمبران و رسولان خود بیان فرموده، تا ابدالابد حمد و ثنای فراوان باد.

اما بعد، شخصی که به این درجه معرفت رسیده و تقاضای قلبش را دریافته و طالب جلال مزبور گردیده باشد، سؤال نخستین وی این خواهد بود که: «آیا جلال ابدی را به چه طریق تحصیل می توانم نمود؟ و به جهت حصول نجات چه بایستم کرد؟» حال ای مطالعه کننده، آیا هیچ وقت این سؤال عمده را ننموده و آرزوی استراحت حقیقی و جاودانی هرگز در قلبت به هیجان نیامده است؟ این همان تمنا و آرزوی یگانه ای است که دل هر کس را متحرک می سازد و افراد بنی نوع بشر را به جستجوی آن تحریص می نماید.

حال تفاوت در این است که یکی انجام تقاضای قلب خود را در آن و دیگری در این و آن سومی در چیز دیگر دانسته است. تقاضا و آرزوی تحصیل حیات جاودانی در قلب هر بشری چنان ثبت گشته که به هیچ وجه محو نمی گردد. آیا این ناراحتی قلب انسان از کجا بهم رسیده؟ آیا در این خصوص هیچ فکر دقیق نموده ای؟ بی تامل سؤال می شود که این بی آرامی قلب تو و دیگران از کجاست؟ آیا خدا آدمی را در این حال

آفریده و بدبختی را نصیب و قسمت او کرده است؟ حاشا، زیرا که در این صورت خدا خدای قادر و رحیم و حکیم نمی‌بود و نظر به این محال است که خدا باعث ناراحتی انسان بوده باشد، بلکه علت آن خود انسان است - یعنی سبب اصلی اضطراب باطنی و ظاهری بشر این است که او از خدا روگردان و اسیر گناه گشته است. پس اگر آرزومند راحتی درونی و حیات جاودانی می‌باشی، پیش از هر چیز باید از گناه که علت العلل همه بدبختیهاست رهایی یابی، زیرا تا از خطر این زهر قاتل رهایی نیابی هرگز مرض درونی تو قلع نخواهد گشت. پس برای علاج این مرض لازم است در صدد علاج و مداوا برآئی. قبل از هر چیز لازم است از ماهیت آن آگاه گردی زیرا کسی که از مرض خود بی‌خبر است در صدد علاج بر نمی‌آید، و نیز شخصی که از صدمه گناه مستحضر نیست خلاصی را نخواهد یافت.

بنابر مراتب فوق، نویسنده در طی این کتاب آن مرض باطنی و طریق نجات را از روی کلام الهی که عبارت از کتب مقدسه مسیحیان است معلوم خواهد ساخت و علاوه بر این ثابت خواهد نمود که تمامی معالجات و تداویهایی که بشر با فکر خود به جهت عفو گناهان و راحتی جاودانی به واسطه مذاهب مختلفه ایجاد نموده ناقص می‌باشد. پس بر مطالعه کنندگان محترم لازم است که با فکر تمام آن را مطالعه نمایند. مسلم است در حالتی که انسان در بحر گناه غوطه‌ور است نمی‌تواند به درک آن نائل شود و تا از نور توفیق الهی منور نگردد، نمی‌تواند مرض روحانی خود را درک نماید.

امید است که پروردگار رحیم و مهربان از راه مرحم بیکران و الطاف بی‌پایان خود پیش از آنکه مقرض اجل رشته عمرت را قطع ساخته و ایام نعمت و تحصیل رحمت منقضی شود، دیده درونت را گشوده به طریق نجات هدایت فرماید. حال از خدای تعالی که هادی تمامی مخلوقات و گم‌گشتگان وادی ضلالت است درخواست نما که تو را مبارک فرموده و به راه راست راهنمایی نماید و دیده درونت را با نور حقیقت خود روشن و منور سازد.

فصل اول

کیفیت گناه و نتایج آن

این فصل مشتمل بر دو قسمت است. در قسمت اول بیان جامعی از گناه می‌شود و در قسمت ثانی نتایج آن مفصلاً تشریح می‌گردد.

قسمت اول

بیان گناه

این قسمت شامل بیان جامعی از گناه و کیفیت آن است و دارای دو مبحث می‌باشد که مبحث اول آن بیان کیفیت گناه و مبحث دوم بیان گناه عام است.

۱- بیان کیفیت گناه

- گناه اول انسان

پیش از آنکه در بحث این قسمت وارد شویم لازم است که کیفیت نخستین گناه و نتایج آن را که عبارت از معصیت آدم و حوا است از روی کلام الهی روشن سازیم، زیرا که بدان وسیله بهتر می‌توانیم از نتایج آن اطلاع پیدا نمائیم. اما برای آنکه از چگونگی گناه آدم که منجر به نکبت و ذلت او شد واقف شویم، باید اقلماً از مقام و منزلت اولیه‌اش اطلاعی حاصل کنیم. بدین لحاظ پیش از ذکر ترتیب اخراج آدم از بهشت گزارش آفرینش و حالت اولیه او را از روی کلام خدا ذکر می‌کنیم. (کلام خدا

در تمام این کتاب غیر از مواردی که صریحاً به کتب دیگر اشاره می‌شود، مقصود از کتب مسیحیان است که عبارت از تورات و زبور و صحف انبیاء و انجیل است و شرح آنها مفصلاً در کتاب «میزان الحق» داده شده است.

- حکایت آدم و حوا در عدن

سفر پیدایش باب اول از آیه ۲۶ الی ۳۱ در بیان همین موضوع می‌نویسد: «و خدا گفت: آدم را به صورتمان و موافق شبیهمان بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید، و خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند حکومت کنید. و خدا گفت: همانا همه علف‌های تخم‌داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم‌دار است به شما دادم تا برای شما خوراک باشد و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیاتست هر علف سبز را برای خوراک دادم و چنین شد. و خدا هرچه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود روزی ششم.» و در باب ۲ آیه ۷ الی ۹ مرقوم است: «پس خداوند خدا آدم را از خاک زمین به سرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت و خداوند خدا هر درخت خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.» ایضاً در همان کتاب و همان باب هفتم آیه ۱۵ الی ۱۸ مکتوب است: «پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ

بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد. و خداوند خدا گفت: خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.»

و نیز در همان کتاب و همان باب آیه ۲۱ الی ۲۵ می‌نویسد: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.»

در خصوص تجاوز آدم و اخراج او از بهشت در باب ۳ همان کتاب چنین مرقوم است: «و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و بزنی گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم، لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید. مار بزنی گفت: هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید. و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت: چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم. گفت: که ترا آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که ترا غدغن

کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم. پس خداوند خدا بزن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم. پس خداوند خدا به مار گفت: چونکه این کار را کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعونتر هستی. بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد و عداوت در میان و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم. او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید. و به زن گفت: الم و حمل ترا بسیار افزون گردانم. با الم فرزندان خواهی زائید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. و به آدم گفت: چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد. خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد و به عرق پیشانیت نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی که از آن گرفته شدی، زیرا که تو خاک هستی و بخاک خواهی برگشت. و آدم زن خود را حوا نام نهاد زیرا که او مادر جمیع زندگان است. و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده، اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا بابد زنده ماند. پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند. پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کروبیان را مسکن داد، و شمشیر آتشی را که بهر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.»

- تفسیر حکایت آدم و حوا

پوشیده نماند که خبر صحیحی راجع به کیفیت خلقت آدم، مقام اولیه و ذلت مابعدش در هیچ کتابی نیست جز در تورات و هرگاه در بعضی از کتب و تواریخ و احادیث سایر ملل ذکری از آن باشد بطور تحقیق از کتب تورات مأخوذ و اقتباس شده است، یا آنکه گزارشات مذکور را از افواه شنیده و با اندک جرح و تعدیل و تصرفاتی آن را نقل نموده‌اند، چنانکه از مطابقت کتب سایر ملل و احادیث مسلمانان در این موضوع با تفصیلات کتب مقدسه مسئله واضح می‌گردد. بطور ایجاز و اختصار سرگذشت آدم از آیات مذکوره در فوق بیان شد، ولی برای روشن کردن موضوع محتاج به تفسیر هستیم. برای احتراز از تطویل کلام حتی المقدور به اختصار می‌کوشیم و تفسیری موجز بر آن علاوه می‌کنیم. علاوه بر آن شرحی راجع به خلقت و کیفیت آدم و معصیت او و نتایج آن بیان خواهیم نمود.

- انسان اشرف و حاکم مخلوقات است

بر طبق مضامین باب اول کتاب اول موسی پس از آنکه خدای تعالی با قوت و قدرت کامله خود آسمان و زمین و مافیها را از نیستی به هستی آورد، انسان را آفرید. اما خلقت انسان ماورای خلقت سایر مخلوقات بوده زیرا که در خصوص آفرینش آنها چنین مکتوب است: «و خدا گفت: روشنائی بشود و روشنائی شد و خدا گفت: زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین، و چنین شد. و خدا گفت: زمین جانوران را موافق اجناس آنها برآورد - بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها - و چنین شد.» اما راجع به آفرینش انسان چنین ذکر شده است: «خدا گفت: آدم را به صورتمان و موافق شبیهان بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه»

حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید. خدا انسان را از خاک زمین آفرید و در بینی وی دم حیات دمید و انسان نفس زنده گردید.»

از همین تفاوت فاحش بین آفرینش انسان و حیوان معلوم می‌شود که شئونات و مقام انسان نسبت به آنها چه اندازه برتر و بالاتر است و رجحان انسان بر سایر مخلوقات از همین عبارت معلوم می‌شود که می‌گوید: «در بینی او دم حیات دمید.»

آیه مذکوره بر خلاف اشارات قرآن هیچ دال بر آن نیست که خداوند انسان را با مشقت و زحمت آفریده باشد بلکه از آن آیه چنین استنباط می‌شود که انسان دارای خلقت خاصی است که همان سبب امتیاز اوست زیرا انسان برخلاف خلقت حیوانات از دست قدرت الهی بوجود آمده است و دارای روح خداست و به صورت و شباهت خالق خود آفریده شده است. علت آفرینش آدم هم این بوده است که خدای خود را بشناسد و او را دوست داشته باشد و در او جلال یابد.

– معنی «در صورت خدا آفریده شدن»

مقصود از این عبارت که گفتیم: «خدا انسان را به صورت خود آفرید» نه این است که صورت و کیفیت ظاهری انسان کاملاً مطابق صورت و کیفیت خداست، بلکه مقصود از این جمله این است که انسان در عالم معنی و باطن دارای شباهت خداست. مثلاً از صفات نامحدود الهی نمونه‌ای محدود و جزئی در انسان دیده می‌شود یا بدین نحو که از صفات بارزه محبت، مرحمت، لطف، معرفت و عدالت بی‌انتهای الهی می‌توان پی برد. ولی در اینجا از ذکر یک نکته ناگزیریم و آن این است که صفات جلالیه پروردگار در بدو خلقت یعنی پیش از آنکه آدم مرتکب گناه شود و تمرد اراده الهی را بکند، در نظر آدم بهتر و متجلی‌تر بوده است تا بعد از آنکه بمذلت گرفتار شد و عصیان از او سر زد، زیرا انسان در ابتدا بی‌عیب آفریده شد، و پر از قوت و قدرت و علم و

دانش بود و در باطن وی ظلمت یافت نمی‌شد. ضمیرش کاملاً آرام و بی‌اضطراب و در کمال وضوح خدا را می‌شناخته و دوست می‌داشته است. بدین ملاحظات علاقه باطنی و رابطه دوستی بین خالق و انسان کاملاً برقرار بوده است، و اگر آدم مرتکب خطا نمی‌شد البته در آن حالت ترقی کرده و مقامش روز بروز رفیع تر می‌گشت. این ترقی و پیشرفت البته مختص روح انسان نمی‌بود بلکه در جسم هم قویتر می‌گشت و امراض و ضعف در انسان رخنه پیدا نمی‌کرد و انسان جسماً هم مملو از قدرت و قوت می‌شد. علاوه بر مراتب فوق اگر گناه انسان را نلغزاندن بود مرگ هم بر او طاری نمی‌شد. و نظر به این شئون و مراتب، انسان حسب الامر خدا ممکن بود بر تمام زمین و جمیع حیوانات بری و بحری حکمرانی کند و اراده الهی را در قسمت آنها به عمل بیاورد.

- باغ عدن

ماوی و مأمن آدم و حوا که در ابتدا در آنجا سکونت می‌نموده‌اند و تناسب تام با حالتشان داشته است معروف به باغ عدن است که خدا برای خوشی آدم آن را پر از درختان بارور و میوه‌های لذیذ آفریده، آدم را در باغ عدن مأوای داد که در آن زراعت کند و با قوت فکر روشن نعمت آن را کثیر و وافر گرداند. ولی آدم را خبر داد که باغ عدن را دشمنی است که باید اهتمام در نگهداری و ممارست آن بکند و باغ را از شر آن دشمن کاملاً محافظت نماید. اگر قارئین این کتاب بخواهند بدانند که باغ عدن در کدام نقطه دنیا واقع بوده است جواب صحیحی نمی‌توان به سؤالشان داد زیرا کتاب مقدس به این مسئله تصریح نکرده است. قطع نظر از مکتوم بودن حقیقت این موضوع در کتاب مقدس، شکل و وضع کره ارض پس از طوفان چنان عوض شد که اوضاع و ترکیب کره امروز هیچ شباهتی به وضع قبل از طوفان ندارد. ولی با وصف آنکه نمی‌توان مشخصاً از روی قرائن مکانی برای باغ عدن تعیین کرد. باز از آیات سابق الذکر مستفاد می‌شود که آن باغ اولاً در زمین بوده است و ثانیاً در قسمتهای شرقی شام واقع بوده است. این فقره

برخلاف عقیده علماء مسلم است که می‌گویند باغ عدن در آسمان بوده است. فرض کنیم که ما موفق به کشف موضع باغ هم بشویم، از این اکتشاف ما را چه حاصل می‌شود؟ زیرا با یافتن موضع مفقودی نمی‌توان نجات و فلاح را حاصل کرد. نجات و رستگاری انسان در باغ عدن ارضی نیست بلکه در بهشت آسمانی است که به تفصیل بیان آن را در پایان این فصل وعده می‌دهیم.

راجع به کیفیت خلقت و احوال و اوضاع آدم در بدو آفرینش تاکنون توضیحات لازمه داده شده و حال چند کلمه‌ای در باب گناه و نتایج آن علاوه می‌کنیم. اولاً ذکر این نکته را در اینجا لازم می‌دانیم که خدا انسان را فاعل مختار آفرید و از این بابت انسان می‌باید خدا را بشناسد و دوست بدارد و راه اظهار محبت انسان به خدا البته از طریق اطاعت می‌باشد. ولی چنانکه شرح آن گذشت خدا انسان را فاعل مختار آفرید و حتی وا گذاشت که شیطان آدم و حوا را به معرض آزمایش آورد، ولی مقصود خدا از این امتحان نه آن بود که می‌خواست آدم و حوا را به کیفر نافرمانی‌شان گرفتار شیطان کند، بلکه اراده الهی بر این قرار گرفته بود که انسان در عالم انقیاد و مصاحبت با خالق خود رابطه‌اش محکمتر گردد و روز بروز ترقی حاصل کند و بدین وطیره بین خیر و شر امتیازی دهد. بدین لحاظ خدا فرصتی به انسان داد تا آنکه بتواند مراتب ارادت و محبت و اطاعت خود را نسبت به خالق خود نشان بدهد، و آن فرصت این بود که خدا دو درخت یعنی درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد را در باغ عدن بوجود آورد و به آدم امر کرد که از درخت دومی نخورد، زیرا به محض آنکه بخورد خواهد مُرد. اطاعت این امر برای انسان کار دشواری نبود، زیرا نعمات گوناگون و لذیذ و فراوانی که در باغ عدن برای انسان تهیه شده بود رفع این میل و ولع را نسبت به آن درخت می‌توانسته است بکند و علاوه بر آن تجاوز از فرمان اولیه و دیدن پاداش میبایست انسان را به وظایف مابعد خود آگاه ساخته باشد بطوری که دیگر مرتکب منهیات الهی نشود.

- درخت معرفت نیک و بد

حال اگر سؤال شود که آن درخت چه بوده و از میوه آن چه قوتی حاصل می‌شده است، شاید نتوان یک جواب کافی و مقنعی به این سؤال داد زیرا ذکر این مراتب در کتب مقدسه مفقود است و اوضاع و اشکال و احوال انسان و حیوان امروزی با اوضاع و کیفیات آنروز کاملاً متباین است. گرچه بر این کلمات مقدسه راجع به درخت مذکور چیزی نمی‌توان مزید کرد، ولی به مناسبت نهی و غدغن از استفاده از آن درخت می‌توان آن درخت را درخت معرفت نیک و بد نامید. اگر آدم از اول مطیع می‌بود مراتب فهم و ادراک او زیاد می‌شد و از شر و وبال آن در امان می‌ماند، زیرا که آنوقت کاملاً عواقب وخیم شرارت را درک می‌کرد. بنابراین غرض خدا از آفرینش درخت مزبوره نه استفاده از میوه آن بوده است بلکه آن را وسیله آزمایش انسان قرار داد که مراتب اطاعت آدم را امتحان کند.

- آزمایش آدم و حوا

فی الجملة مار منخیل چنانکه وصف آن در حيله و تزوير در آیات سابقه مذکور شد، نزد آدم و حوا آمد و با سخنان سربسته و پرفسون خود ایشان را به مقام امتحان آورد و سعی کرد تا شک و تردیدی در قلب حوا ایجاد کند. یعنی اهتمام کرد تا آنکه خاطر آدم را مشوب سازد، و او را نسبت به خدا بدبین کند و خدا را نسبت به انسان بی‌مهر و سست پیمان جلوه‌گر سازد، و اراده‌ای مخالف اراده خدای تعالی در او ایجاد نماید. چنانچه به آدم و حوا گفت: «خدا خود می‌داند که به مجرد آنکه از آن درخت بخورید چشمهای شما گشاده خواهد شد تا آنکه از خیر و شر اطلاع پیدا کنید و مانند خدا باشید.» بدین طریق شیطان به فریفتن آدم و حوا اقدام نمود و ایشان را نسبت به خدا بدبین کرد و چنین بدانها وانمود کرد که نهی الهی مانع خوشبختی آنها است. در نتیجه وسواس و اغواهای خویش ذهن آدم را مشوب ساخت و گفت: «از خوردن میوه منهی

نخواهی مرد بلکه در جلال به درجه کمال می‌رسی و مانند خدا خواهی شد.» در تشویش ذهن حوا نیز سعی نمود تا آنکه او را هم مغرور و بی‌اعتقاد ساخت و شعله خوردن میوه منهیبه در درونش ملتهب گشت و از خوردن میوه آن درخت حظی گرفتند. شیطان در این مورد مقصود خود را انجام داد - یعنی تخم گناه را بدین طریق در نهاد ایشان کاشت.

- نتیجه روحانی آزمایش

با ارتکاب این گناه رابطه و علاقه محبت بین انسان و خدا قطع شد، و همه جلال او پایمال این گناه گردید. گناه آدم چنان بزرگ بود که خود و ذریه او به ورطه هولناکی افتادند و گرفتار بیچارگی و اضطراب گردیدند بطوری که نتایج آن را در سطور بعد خواهیم خواند. خداوند به آدم و حوا قدغن کرده بود که از آن درخت نخورند زیرا به مجرد خوردن از آن درخت خواهند مُرد. آدم و حوا پس از تجاوز از امر خدا و خوردن میوه، صدق قول خدا را فهمیدند و از تغییر حال خود مطلب را دریافتند و دانستند که شیطان ایشان را سخت فریفته است. پس حیات حقیقی را با این نافرمانی از دست دادند. غرض از مرگی که خدا انسان را با خوردن میوه تهدید کرده بود مرگ باطنی و روحانیست، زیرا قبل از گناه روح انسان از سرچشمه جاودانی و ابدی سیراب می‌شد ولی بعد قوای شیطانی و هوا و هوس نفسانی در انسان قوت پیدا کرد و انسان رفته رفته از حالت قرب به خدا و قوت روحی تنزل کرد و حالت مادی و ظلمانی به خود گرفته کاملاً تسلیم شیطان شد و مرگ روحانی منتج به مرگ جسمانی گردید؛ یعنی چون در نتیجه گناه بین روح و جسم اختلاف منجر به تباهی اجزای بدن گردید و بدن را به مرگ کشانید، بدین طریق آدم روحاً و جسماً مُرد و به هلاکت ابدی گرفتار گشت و نسل آدم از این قسمت میراث یافت. چنانکه در رساله به رومیان باب ۵ آیه ۱۲ مرقوم است: «لهذا هم چنانکه به واسطه یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت، و به این

گونه موت بر همه مردم طاری گشت از آنجا که همه گناه کردند». بدیهی است که از درخت بد میوه نیکو نمی‌توان توقع داشت. از آدم و حوا هم توقع اولاد نیکو نتوان کرد. نتیجه دیگر معصیت، ترس شومی بود که بر قلوب آنها طاری گشت و سلب سکون و آرام از آنها کرد و پس از نافرمانی آن سکونت از بین رفت و بجای آن دغدغه و اضطراب جاگرفت. علاوه بر این برهنگی اسباب تحریص ایشان به گناه گردید و بالاخره از برهنگی خویش شرمسار گشتند و بجای آنکه از خدا استعانت جویند، خود در صدد علاج برآمدند. پس در میان انبوه درختان پنهان شدند و از برگ درخت انجیر ستر عورت کردند. در این حال ترس خدا بر دل ایشان مستولی گشت و خواستند بدین وسیله از نظر خدای عالم السر و الخفیات خود را پنهان کنند. انسان با یک گناه خود از آن علو درجه کاست و تمامی کیفیت و احوالش یکمرتبه متبدل گشت و تغییر ماهیت داد. خلاصه اگر لطف الهی شامل حال آدم نمی‌شد ما باید بدام شیطان گرفتار باشیم.

- تکلم خدا با آدم و حوا

لیکن چون خدا نجات نسل آدم را از ازل خواستار بوده و مشیتش بر آن قرار گرفته بود که انسان رستگار گردد پس مسئله مؤاخذه و عقاب در عین حال لطف و گذشت را به میان آورد. پس آدم از خداوند شنید که می‌گفت: «کجا هستی؟ آدم جواب داد: چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. خدا فرمود: که ترا آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که ترا غدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟» پوشیده نماند که خدا از رفتار و حرکات آدم بی‌اطلاع نبود ولی مقصودش از این سؤالات این بود که آدم را به گناه عظیم خود منتقل نماید و به او بفهماند که چه گناه بزرگی مرتکب شده است و او را به تفکر وادار کند زیرا آدم تا آنوقت از بزرگی گناه خود بی‌خبر بود و محرک خود را در این باب زن می‌دانست و تمام تقصیرات را می‌خواست بر گردن او بگذارد. از این سبب سر منشأ گناه را به خدا

نسبت می‌داد از آنرو که زن را بدو ارزانی داشته بود. زن نیز بنوبه خود تقصیر را به مار نسبت داد.

آدم و حوا بدین معاذیر خود را بری الذمه می‌دانستند و اگر خدا بر آنها ترحم نمی‌کرد و با ایشان مکالمه نمی‌نمود و آنها را به گناه خود واقف نمی‌ساخت، هر آینه آنها خود را معصوم و بی‌گناه می‌پنداشتند و بدین حال دائماً مانده به عذاب ابدی گرفتار می‌شدند. ولی چنانکه گذشت و باز مذکور خواهد شد، خدا ایشان را مخاطب ساخته دست آویز و متمسکی به آنها داد تا بدان متمسک شده به خدا بازگشت کنند و امید در او پیدا کنند. چنانکه خداوند به مار گفت: «چونکه این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعونتر هستی. بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد و عداوت در میان تو و زن و و در میان ذریت وی می‌گذارم. او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید» (سفر پیدایش باب ۳ آیه ۱۴).

چنانکه از این کلمات مستفاد می‌گردد، خدا به آدم توانائی داد که از گناه تنفر کند و توبه نماید. ثانیاً وعده رهنده‌ای را داده است که بر شیطان غلبه کرده و انسان را از زیر سلطنت او برهاند. از استماع این کلمات نور محبت و ایمان نسبت به خدا در قلب آدم از سر نو مشتعل شد و به خدا دوباره نزدیک گردید و به وسیله ایمان به منجی موعود که بنابر آیات باهرات انجیل و تورات مقصود از عیسی مسیح است، توبه آدم مقبول درگاه خدا شد و تنها به همین وسیله نجات قطعی خود را حاصل نمود. آدم با همین وعده فهمید که تنها توسط آن منجی موعود سلسله بنی آدم از قید بندگی و نتایج وخیم آن مستخلص خواهد شد.

- تنبیه جسمانی آدم و حوا

خدا آدم و حوا را سوای تنبیه باطنی، تنبیه ظاهری و جسمی کرد بدین معنی که حوا را مطلع ساخت که او با رنج و مشقت خواهد زائید و به آدم نیز خبر داد که زمین به علت معصیت او ملعون شده از برای او خارها و شوکها خواهد برآورد و برکت در آن نخواهد بود و انسان باید با عسرت و مشقت روزی خود را درآورد و بدنش مرکز امراض و علل گردد و بمیرد و دوباره مبدل بخاک گردد. برای آنکه مبدا آدم و حوا دوباره از درخت حیات بخورند خدا ایشان را از باغ عدن بیرون کرد و دیگر مجال مراجعت به آنها نداد.

۲- بیان گناه عام

حال که از ذکر کم و کیف گناه نخست فراغت حاصل کردیم بد نیست عنان توجه را به سمت کم و کیف گناه عام که موضوع این مقالست معطوف کنیم. از ذکر یک نکته در اینجا ناگزیریم و آن موضوع وقوع گناه است که منوط به ترتیب ذیل می‌باشد:

اول آنکه شریعتی مقرر گردیده باشد.

دوم آنکه انسان از آن با خبر و مطلع باشد.

سوم آنکه انسان در ردّ و قبول آن شریعت فاعل مختار باشد.

بنا به مراتب فوق گناه از مخلوقی سر می‌زند که دارای مشعر و قوه ادراک و فهم باشد. شریعت برای انسان فقط اراده و مشیت خالق است.

– ظهور اراده خدا به انسان

خداوند اراده خود را به دو طریق برجسته به ظهور رسانده است. اولاً در باطن یعنی در ضمیر انسان که بلااستثنا هرکس واجد آن است و حتی بادیه نشینان و صحراگردان نیز از آن عطیه نیز بی بهره نیستند. این قوه‌ای است که به وسیله آن انسان از تمام بدیها و نیکوئیها – مقبول و نامقبول – مطلع و آگاه است. بدین لحاظ می‌توان قائل شد که عقل یا انصاف همان شریعت الهی است که به اشخاص عامی و مردمان دوره جهالت داده شده که مادامی که پیغمبری بدیشان فرستاده نشده و از کلام الهی و اوامر و نواهی آن اطلاعی حاصل نکرده‌اند تنها متوسل به شریعت عقل گردند. این چنین اشخاص از روی همان شریعت و قانون عقل محاکمه و مجازات می‌شوند و از روی همان قوانین پاداش خواهند یافت. ولی نظر به آنکه این علم باطنی که یکی از مواهب الهی است به واسطه گناه و ارتکاب اعمال قبیحه از بین می‌رود و لکه‌دار و خراب می‌شود و گرد ظلمت روی آن را تاریک می‌سازد، انسان نمی‌تواند به مقام قرب برسد و خدا را بشناسد. و چون اغلب مردم به اعتبار انصاف و تمیز خود دیگر اعتنائی به شریعت خدا نمی‌کنند، رفته رفته پرتو این نور هم در قلوب اشخاص چنان منطقی و خاموش می‌شود که از معرفت خدا فرسنگها دور میافتند و آثار محبت و عاطفه و فضایل اخلاقی حتی اندکی در آنها باقی نمی‌ماند. حقیقت این مسئله از کتب و تواریخ هم مسلم می‌گردد و مخصوصاً تواریخ اممی که از خدا بی‌خبر مانده‌اند نشان می‌دهد که هیچ وقت مردم در عقل و انصاف خود به مرتبه معرفت نرسیده و درجه علم الیقین را درک نکرده‌اند. چون انسان بطوری که شاید و باید خدا را نمی‌تواند از راه مزبور بشناسد، علی‌هذا خدا به طریق خاصی اراده خود را ابلاغ کرده است – یعنی رسولان و انبیاء خود را به عالم فرستاد تا آنکه به وسیله ایشان تمام مشیات و اوامر و نواهی خود را به مردم اعلام بنماید و پیغمبران هم حسب الاراده خدا پیغام را بوسیله کتب ابلاغ داشتند. تمام این کتب مقدسه عبارت است از کتب عهد عتیق و جدید – یعنی کتبی که بین

مسیحیان معمول است. ثبوت مصونیت کتب مزبوره از دستبرد تصحیف و تنسیخ و غیره به تفصیل در کتاب «میزان الحق» با بیانی مقنع و کافی به عمل آمده است. اگر کسی در این باب شک داشته باشد بهتر است که بدان کتاب مراجعه کند و از شک به درآید.

– گناه عبارت از تجاوز از اراده الهی است

بنا به مراتب فوق اراده پروردگار در طی کتب مقدسه کاملاً بیان گشته و خدا بر طبق آن شریعتی که به مردم داده آنها را به پیشگاه حکمیت و قضاوت خود دعوت خواهد کرد. پس گناه عبارت از تجاوز از اراده الهی است – یعنی آن اراده‌ای که اول در ضمیر انسان به ودیعه نهاده شده بود و بعد با کلام خودش انتشار پیدا کرد. تجاوز از اراده و مشیت پروردگار نه تنها این است که انسان مرتکب منهیات شود بلکه عمل نکردن اوامر الهی هم گناه شمرده می‌شود، چنانکه در رساله یعقوب باب ۴ آیه ۱۷ مرقوم است: «پس هر که نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد او را گناه است». مثلاً کسی که در فراخی و تواناییست اگر محنت زدگان و شوربختان و مساکین و بی‌نوایان را اعانت نکند، و یا اگر گمراهی را به طریق صواب هدایت نکند، و یا ضرر را به قدر امکان از دیگری رفع نسازد، یا کسی خدا را در معاملات و رفتار با غیر منظور ندارد، و سعادت ابدی را به همسایه خود نشان ندهد، این چنین کسی با آنکه در نظر بعضی بی‌تقصیر است در نظر خدا مانند دزدان و ظالمان و بدکاران و گناهکاران است. گناه تنها آن فعل و عملی نیست که بر خلاف اوامر و نواهی الهی به وقوع می‌پوندد، بلکه هر سخنی که بر طبق اراده خدا نباشد و هر حرف ناشایسته و رکیکی که از دهان بیرون آید و هر کلام دروغی هم در نظر خدای پاک و عادل گناه است. چنانکه مسیح در متی باب ۱۲ آیه ۳۶ بدان اشاره می‌کند: «لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند حساب آن را در روز داوری خواهند داد». و ایضاً در رساله به افسسیان باب ۴ آیه ۲۹ چنین اشاره شده است: «هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید بلکه آنچه به حسب حاجت و برای بنا

نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند». و داود در مزمور ۵ آیه ۶ اعتراف خود را بدین طریق بیان می‌کند: «دروغ گویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حيله‌گر را مکروه می‌دارد.» ایضاً در باب ۲۱ آیه ۸ از مکاشفه یوحنا رسول چنین مکتوب است: «لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت‌پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود». مسئلهٔ تقیه که فرقهٔ شیعه بر طبق احادیث خود اظهارش را در موقع تنگی و ضرورت جایز می‌شمارند کاملاً با کلام خدا مغایرت دارد، بدلیل آنکه تقیه کردن حاکی از روح بی‌اعتمادی و سست ایمانی است. اگر کسی به درجه‌ای ایمان داشته باشد که خود را به خدا تسلیم کند و بداند که در پناه رحمت ایزدی هیچ آسیبی بدو نمی‌رسد بدیهی است که تقیه برای او ضرورت پیدا نمی‌کند چون بر او پوشیده نیست که اگر احیاناً در مضیقه‌ای گرفتار آید خداوند راه استخلاص را بدو نشان می‌دهد. اگر گرفتاری و ابتلای آن کس برحسب میل و ارادهٔ خدا به عمل آمده باشد مسلم است که نفع او در آن است و فرار از آن زحمت برخلاف منافع خود شخص است. خلاصه اگر کسی طالب آن باشد که از اوامر و نواهی کتب مقدسه مطلع گردد لازم است که به خود کتب مزبوره مراجعه کند و یا لاقلاً «میزان الحق» را مطالعه نماید که بطور کلی در فصل دوم آن کتاب مسطور است. برای احتراز از تطویل کلام از ذکر اوامر و نواهی صرف نظر می‌کنیم زیرا اگر بنا بود آنها را در این کتاب بگنجانیم هم زحمت بی‌موردی کشیده بودیم و هم آنکه در کلام اطاله می‌شد.

– گناه در نهاد انسان

گناه تنها مقصود از ارتکاب اعمال ناشایسته نیست بلکه فکر و خواهش بد و هوا و هوسهای ناشایست باطنی هم در شمار گناه است. چنانچه انسان را ظاهر و باطنی هست یعنی خلقتی دارد که مرکب از جسم و روح است، همچنان اعمالش نیز ظاهر و

باطنی دارد و اعمال ظاهری ناشی از اعمال باطنی است. اعمال باطنی بنا به مراتب فوق بزرگتر و مهمتر از اعمال ظاهریست، زیرا که دومی از متفرعات و اولی منشأ و مأخذ دومی است.

برای توضیح این مطلب اظهار این نکته کافی است که افعال و اعمالی که انسان در ظاهر مرتکب می‌شود اول در باطن و ضمیر انسان مصور و مرتسم می‌گردد، سپس از صفحه ظاهر به مخیله خطور می‌کند و بعد عملی می‌گردد. بدین لحاظ جزا و پاداش اعمال اشخاص منوط به تشخیص نیات و خیالات باطنی آنهاست؛ و چون انسان از باطن دیگری بی‌خبر است کیفیت اعمال و اطوار او را نمی‌تواند تشخیص دهد زیرا که بسیاری از اعمال انسان در نظر خدا ناپسند و گناه است در حالی که اغلب در نظر انسان ممدوح و مقبول می‌آید.

پس حسن و قبح اعمال انسان تنها در نظر خالق کاملاً عیان و مشخص است زیرا که تنها او از ظاهر و باطن انسان آگاه است چنانکه در مزمور ۱۳۹ آیات اول الی ۴ مذکور است: «ای خداوند مرا آزموده و شناخته‌ای. تو نشستن و برخاستن مرا میدانی، و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای. راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریقهای مرا دانسته‌ای زیرا که سخنی بر زبان من نیست جز اینکه تو ای خداوند آن را تماماً دانسته‌ای.» خداوند از مکنونات قلب ما آگاه و اعمال ما را نیز می‌بیند و پاداش می‌دهد. نظر به آنکه هر فعل و عملی که از انسان بروز می‌کند اول در باطن و فکر انسان صورت می‌بندد، افکار و خیالات و آرزوها و هوا و هوس نیز که به دایره عمل نرسد و ترتیباتی پیش آید و مانع از افشای آنها شود گناه شمرده می‌شود، زیرا اگر موانعی در پیش نبود و همان خیالات بد با مشکلات مواجه نمی‌شد محققاً به دایره عمل می‌رسید. موانعی که اغلب باعث عقیم ماندن این نوع افکار و خیالات بد می‌شود عموماً یا ترس یا رسوائی یا مؤاخذه و سیاست دنیوی است. ولی چون خدا عالم الغیب است و می‌داند اگر این نوع اشخاص به عایقی برنخورند خیالات و هوسهای ناپاک خود را عملی می‌کنند، همان

افکار در نظر او گناه محسوب می‌شود. تنها تفاوتی که در میان است این است که اعمال ظاهری انسان با آلات و اعضاء و جوارح بدن مجری می‌شود ولی عمل باطنی که عبارت از همان افکار و خیالات باشد با اجزای روح به عمل می‌آید و فکر بد گناه آن است.

بنابراین افکار بد انسان خواه عملی شود و خواه نشود، در حضور پروردگار گناه محسوب می‌شود. و این مسئله از کلام الهی هویدا است چنانکه در سفر خروج باب ۲۰ آیه ۱۷ مکتوب است که: «بر همسایه خود شهادت دروغ مده و به خانه همسایه خود طمع مورز و به زن همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن». خود مسیح نیز در باب ۵ آیه ۲۸ فرموده است: «لیکن من به شما می‌گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد هماندم در دل خود با او زنا کرده است». و در رساله به رومیان باب ۲ آیه ۱۶ چنین مرقوم است: «در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود بوساطت عیسی مسیح بر حسب بشارت من». پس مدلل شد که معصیتها و خطاهای ظاهری همه ناشی از خیالات درونیست و مأخذ هر گناه در درون و باطن ماست چنانکه مسیح در انجیل متی باب ۱۵ آیه ۱۹ و ۲۰ فرموده است: «زیرا که از دل بر می‌آید خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها. اینهاست که انسان را نجس می‌سازد ولیکن خوردن با دستهای ناشسته انسان را نجس نمی‌گرداند». گناه در این ایام آسانتر از سابق به عمل می‌آید زیرا این دنیائی که پر از مشتهیات و اشیاء هوس‌انگیز است، هواهای نفسانی را در دل انسان برمی‌انگیزد و شیطان نیز در وسوسه و اغوای انسان کوشش می‌کند. امتحانی از این رهگذر برای انسان پیش می‌آید، ولی به مجرد پیش آمدن امتحان و خیال بدی، گناه صورت عملی پیدا نمی‌کند، زیرا انسان نمی‌تواند مانع خطور و وسوسه شیطان بشود، چنانچه دور کردن خیالات شیطانی هم به دست خود انسان نیست ولی مخالفت با خیالات بد اشکالی ندارد و اگر انسان در مخالفت و مبارزه با افکار بد قصور کند و آن نوع خیالات را در مغز خود بپروراند البته گناه کرده است. در صورتی که چنین شخصی

به مجرد خیال بدی مکیف و محظوظ شود و نخواهد آن افکار را از خود طرد کند البته به محض دست دادن فرصت و موقع مقتضی نقشه خود را از دایره خیال بعرضه عمل می‌گذارد. بنا به مراتب فوق گناه نه تنها در ظاهر بلکه در باطن نیز به ترتیبی که ذکر شد به عمل می‌آید، و فی نفس الامر همان تجاوز باطنی از اراده و مشیت الهی است یا به عبارت دیگر گناه مخالفتی است که با اراده خدا می‌شود.

- هیچ انسانی معصوم نیست

انسان به علت تجاوز از اوامر الهی و ارتکاب مناهی و ذکر کلمات ناشایسته و بالاتر از همه به سبب افکار و خواهشهای زشت در گناه داخل می‌شود. دائره گناه به اندازه‌ای وسیع است که همه کس حتی پیغمبران هم در آن پا می‌گذارند. عقیده بعضی اشخاص مبنی بر اینکه تمام انبیا از گناه مبرا و معصومانند بکلی خطاست و دلیل این گمان و عقیده این است که از کیفیت باطنی گناه بی‌اطلاع‌اند، زیرا گناه را فقط عمل ظاهری می‌دانند. در این صورت می‌توان علاوه بر پیغمبران بسیاری از کسان دیگر را نیز معصوم شمرد، زیرا اندیشه و خیال بد بعضی اشخاص از عالم خیال تجاوز نمی‌کند و به عمل نمی‌رسد.

- وسائل و علل و دلیل آن

چرا اندیشه بد گناه است؟ زیرا اولاً خلاف علم و قدوسیت الهی است. خدا عالم الغیب است و از اسرار و رموز قلب و اندیشه‌های ما کاملاً اطلاع دارد. از اینرو هر خیال بد مثل هر فعل بد در نظر خدا نامقبول است. ثانیاً چونکه مباینت با کلام خدا دارد و ذکر آن در فوق با شواهد کافی از کتاب مقدس گذشت. ثالثاً اندیشه بد مخالف ذات انسان است زیرا به نحوی که بیان گردید اعمال باطنی انسان عبارت از افکار و اندیشه‌هایی است که در مخیله انسان پدید می‌آید. و بین عمل ظاهری و عمل باطنی

فرق نیست زیرا آن در ظاهر آشکار می‌شود و ما از آن مطلع می‌شویم و این از خواص باطن است و جز خدای دانا کسی از آن مطلع نمی‌گردد و الا تفاوتی غیر از این در میان نیست. پس در صورتی که اعمال نیک و بد ما خواه ظاهری و خواه باطنی در نظر خدا واضح و آشکار باشد و خدا از خواهشهای نفس و اندیشه‌های بد ما مطلع باشد، آیا کسی را یارای آن هست که در حضور خدا بایستد و بگوید: «من در تمام عمر مرتکب هیچ خلافی اعم از ظاهری و باطنی نگردیده‌ام و از هر گناه عاری و بری هستم»؟ بدیهی است که از سلسله انسانی کسی یافت نمی‌شود که چنین ادعای بزرگی در حضور خدا بکند. پس بر هر کس لازم است که در حضور خدا به معاصی خود اقرار کند.

– شهادت کتاب مقدس در این موضوع

بدین علت بود که خدای تعالی بعد از انقضای طوفان به نوح ظاهر شد چنانکه مذکور است: «خداوند بوی خوش بوئید و خداوند در دل خود گفت: بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنانکه کردم». (سفر پیدایش باب ۸ آیه ۲۱) و در باب ۶ آیه ۵ همان کتاب مرقوم است: «و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است». و در رساله به رومیان باب ۳ آیات ۱۲ و ۱۳ مکتوب است: «همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهر مار زیر لب ایشان است». و داود در مزمور ۱۴۳ آیه ۲ چنین استغاثه می‌کند: «بر بنده خود به محاکمه برمی‌زیرا زنده‌ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود». و نیز در مزمور ۱۴ آیات ۲ و ۳ وارد است: «خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم و طالب خدائی هست؟ همه رو گردانیده با هم فاسد شده‌اند؛ نیکوکاری نیست یکی هم نی». و در مزمور ۵۱ آیات ۱ و ۲ به گناهان خود معترف شده می‌گوید: «ای

خدا بحسب رحمت خود بر من رحم فرما. بحسب کثرت رأفت خویش گناهان مرا محو ساز. مرا از عصیانم بکلی شست و شوده و از گناهم مرا طاهر کن.» و چنانچه از موارد متعدده کتاب مقدس استنباط می‌گردد سایر پیغمبران هر یک به نوبه خود به گناه خود معترف گشته‌اند تا واضح گردد که هر کس حتی انبیاء هم در مقام عبودیت مقصرند. و اینکه امر رسالت به پیغمبران مزبور با گناه باطل نمی‌گردد به علت آن است که خود به گناهان عظیم خود پی‌برده و از در توبه و انابه پیش آمده‌اند و سپس از گناه دوری جسته و امر رسالت و تبلیغ را با قوه و قدرت و عنایت روح القدس به انجام رسانده‌اند، چنانکه عهد عتیق و جدید تمام شاهد قضیه مذکور است.

– مراتب گناه و عجز انسان در تعیین آن

بنا به دلایل مذکوره در فوق همه مردم از خواص و عوام گناهکارند. اما همگی در آن مساوی نیستند زیرا گناه مراتبی دارد یعنی با آنکه هر گناهی به معنی اتم و اکمل تجاوز از اراده الهی است ولی تجاوزات در کمیت و کیفیت با همدیگر تفاوت دارند. زیرا ممکن است یک گناه قبیح‌تر و بزرگتر از گناه دیگر باشد. چون بزرگی گناه به کیفیت ظاهری و نتایج وخیم آن وابسته نیست، بلکه می‌توان گفت اصلاً وابسته آن نیت اولیه‌ای است که از آن اعمال ناشایسته پیدا می‌شود. علیهذا آنکه بزرگی گناه را می‌تواند بشناسد و تشخیص دهد خداست، نه انسان. نظر به این معنی محال است که گناه صغیره و کبیره هر یک به اعمال مخصوصه‌ای منحصر بوده باشد، چنانچه علمای اسلام نزد خود مراتبی برای گناه قائل شده‌اند و می‌گویند: «فلان گناه از جمله کبائر و فلان از صغائر است». البته تفاوت در نیت پیدا می‌شود. مثلاً یکی با تمهید مقدمات و تفکرات زیاد کسی را به قتل می‌رساند، دیگری در حال غیظ و غضب یا من غیر قصد عمل قتل را مرتکب می‌شود و دیگری از راه عداوت و دشمنی دیرینه مرتکب قتل یا سرقت می‌شود و یکی دیگر از راه تنگدستی و ضرورت مبادرت به دزدی می‌کند و قس علی هذا. تمام

اینها گناه است ولی هر یک مرتبه‌ای دارد و گاهی بعضی از آنها که در نظر مردم خیلی جزئی و در شمار گناهان صغیره است در نظر خدا بزرگ و قبیح است. مثلاً اندیشه‌های بد و خیالات ناهنجار در پیش شخص چندان قباحتی ندارد ولی در نظر خالق گناه است. یا فی‌المثل شخصی خیالات شهوت آمیز دیگر را در خیال خود می‌پروراند و هر روزه در این باب فکر زیاد می‌کند و در اندیشه‌های خود تمرین و ممارست می‌نماید. ولی از ترس یا به واسطه فراهم نبودن وسائل و مقتضیات نمی‌تواند خیال خود را عملی کند. فرض کنیم یک نفر دیگر خیالات ناپاک و خواهشهای نفس را در قلب خود پرورش نمی‌دهد و اصلاً از آن نوع خیالات پرهیز می‌کند ولی در اثنائی که هیچ خبر از جائی ندارد با پیش آمدن یک احتمالی مرتکب گناه می‌شود. با وصف آنکه آن اولی بر حسب ظاهر داخل کاری نشده و به آرزوی خود نرسیده معذک در حضور خدا گناه او بزرگتر از گناه شخص اخیر است.

علاوه بر این اعمال و کرداری هست که علی‌الظاهر خوب و مقبول است و حتی مطابق احکام الهی است ولی چون با یک قصد بدی همراه است در نظر خدا کاملاً منفور و مکروه است. مثلاً کسی برای عوام فریبی و پیشرفت منافع و اغراض شخصی طوری خود را آراسته و ظاهرالصلاح نشان می‌دهد و روزه و نماز می‌گذارد و صدقه می‌دهد که مردم او را به احترام می‌ستایند و تکریم می‌کنند. این نوع اشخاص غالباً اعمالی می‌کنند که مطابق میل عامه باشد و در انظار جلوه کند ولی جز جلب توجه مردم قصدی دیگر از انجام آنها ندارند. اعمال چنین اشخاص هرگز مورد نظر الهی واقع نمی‌شود و ثمره مطلوب اخروی ندارد. پس معلوم شد که مردمانی که حفظ ظاهر می‌کنند و خود را در انظار متقی و خدا ترس جلوه می‌دهند در نظر خدا که از نیات و خیالات هر کس آگاه است منفور و مردودند و در روز جزا که روز قضاوت و مزدگیری است، پاداش آنها طوری دیگر خواهد بود. چنانکه در انجیل متی باب ۷ آیات ۲۲ و ۲۳ مسیح می‌فرماید: «بسا در آنروز مرا خواهند گفت: خداوندا خداوندا آیا بنام تو نبوت نمودیم و به اسم تو

دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟ آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که: هرگز شما را نشناختم، ای بدکاران؛ از من دور شوید». و در رساله اول به قرنطیان باب ۱۳ آیات ۲ و ۳ مسطور است: «و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم. و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نمیبرم». پس اولین شرط لازم در عمل همان حسن نیت اصلی و اولیست - یعنی اگر کسی بخواهد اعمالش بر طبق اراده و میل خدا باشد باید قصد و نیتش خدمت خدا و جلب رضایت او باشد نه رضایت خلق. نظر به اینکه احدی را خبر از باطن دیگری نیست تشخیص بزرگی و کوچکی گناه دیگران هم محال و غیر قابل حل است. تنها خدا قادر به تشخیص مراتب گناه مخلوق است. علاوه بر این چون از طرف خدا قانونی برای تشخیص مراتب گناه وضع نشده است لهذا انسان از تشخیص آنها عاجز است.

تنها قیاسی که راجع به مراتب بزرگی و کوچکی گناه توان کرد مظنه‌ای است که از انجیل به دست می‌آید و برحسب انجیل می‌توان گفت که مراتب گناه بسته به موقع ارتکاب گناه است.

بیانات فوق شاید تا اندازه‌ای کیفیت گناه را توضیح کرده باشد و در موضوع گناه عقیده خاصی برای ما تولید کند. بنابراین حالت ما بر طبق توضیحات فوق، حال پر ملال و خرابی است. مادامی که ما از آن غفلت داریم و تا زمانی که به باطن خود رجوع نکنیم و از خواهشهای نفس خود و از بداندیشی خود متنبه نشویم برعکس حقایق مسلمة فوق تصور می‌کنیم ولی اگر اندکی توجه را به باطن عطف کنیم، اقرار به مراتب فوق خواهیم کرد، و صریحاً پیش خود خواهیم گفت: «ما از انجام اوامر خدا عاجز داریم، و هر آنچه بایستی کرد نمی‌کنیم و قلب ما از هوسهای بی‌جا و خیالات بد مملو است. و اگر هر روز در ظاهر مرتکب گناه نشویم در باطن روزی چندین مرتبه مرتکب

می‌شویم». در صورتی که حال ما بدین منوال باشد، آیا ممکن است خدائی که ما را بی‌گناه خلق کرد قلوب ناپاک و گناهکار ما را بپذیرد؟ در سفر لاویان باب ۱۱ آیه ۴۴ مکتوب است: «زیرا من یهوه خدای شما هستم؛ پس خود را تقدیس نمائید و مقدس باشید زیرا من قدوس هستم». البته مسلم است که خدای قدوس قلوب ناپاک را نمی‌پذیرد بلکه آنها را به غضب گرفتار خواهد ساخت.

قسمت دوم

بیان و اثبات نتایج گناه

در قسمت اول این کتاب شرح مبسوطی از کم و کیف گناه بیان کردیم و در این قسمت قصد ما این است که نتایج و عقبه‌های گناه را بیان کنیم تا آنکه بدین طریق از گناه و موضوع آن کاملاً آگاهی حاصل شود تا کسانی که پی به اهمیت مطالب مزبوره برده باشند جداً از گناه پرهیز کنند و از عاقبت هول انگیز گناه مطلع شوند و راه خلاصی را بجویند. باید دانست نتایج گناه بر دو قسمت است که ذیلاً بدان اشاره می‌شود: اولاً نتایج و عقبه‌های این دنیا؛ ثانیاً آنها که در عالم باقی پدید می‌آیند.

۱- نتایج گناه در این عالم

- ترس از تنبیه برای گناه

نتایج دنیوی گناه عبارت از شرم و اضطراب و ترس و ناراحتی درونی است چنانچه به آدم در باغ عدن پس از تخطی از حدود وظایف خودش دست داد. امروز هم همان حالات به هر یک از بنی نوع بشر پس از شکستن هر قانون الهی دست می‌دهد. وجدان که صدای الهی است و در درون انسان جا دارد، در مواقعی که تخلف و اشتباهی روی می‌دهد و شخص به معصیتی دچار می‌شود، او را توبیخ می‌کند و از عاقبت وخیم گناه شخص را آگاه می‌کند. چرا انسان در موقع ارتکاب گناه از صدای وجدان خود می‌ترسد؟ جهتش آن است که صدای ضمیر را صدای الهی می‌داند و از قصد بد خود اطلاع دارد و می‌داند که لیاقت حضور خدا را ندارد، و بدان سبب سزاوار عقوبت الهی

است. البته اگر انسان گناه نمی‌داشت از خدا نمی‌ترسید بلکه به او نزدیک می‌شد و او را دوست می‌داشت و از مرگ و از روز بازخواست اندیشه نمی‌کرد. ولی بعضی اشخاص چنان مغلوب گناه می‌گردند که ضمیرشان خفه می‌شود و از کردن هیچ گناهی اندیشه ندارند، چنانکه علناً می‌گویند: «ما اضطرابی در قلب خود از گناه احساس نمی‌کنیم و از روز بازپسین نمی‌ترسیم.» این مسئله دلالت بر آن می‌کند که لوح ضمیر آنها دیگر از غبار معاصی جلوه‌ای ندارد و آن اثرات اصلیه از بین رفته است. این نوع ضمیرها مانند عضو مفلوجی در بدن هستند که از هیچ دردی متأثر نمی‌گردند. ولی با وصف مراتب مذکوره وجدان مفلوج همین اشخاص گاهی در دم واپسین هنگام نزع به حرکت آمده و محتضر را آنی به خود آورده گناهان گذشته‌اش را متذکر می‌گردد و دلش را از رعب و اضطراب پر می‌سازد، و بعد از وفات هم به عذاب ابدی گرفتار می‌شود. چنانکه در انجیل لوقا باب ۱۶ آیه ۱۹ تا ۲۵ مذکور گردیده است که: «شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال به سر می‌برد و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند میریخت خود را سیر کند، بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او می‌مالیدند. باری آن فقیر مرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند. و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. آنگاه به او از بلند گفت: ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد زیرا در این نار معذبم. ابراهیم گفت: ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب».

- تسلیم شدن به گناه

نتیجه دیگری که از گناه تولید می‌شود بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی نسبت به خداست و چنانچه به تفصیل ذکر آن رفت گناه اصلاً از خودپسندی و هوا و هوسهای جسمانی تولید می‌شود و از این رهگذر است که با ارتکاب هر گناه میل انجام امور خیریه در انسان ضعیف می‌شود. ولی بالعکس خیالات شیرانه قوت می‌گیرد و رفته رفته شخص را از خدا دور و مهجور می‌سازد به نحوی که کسی که تابعت هوا و هوس خود را نماید خیالات بد رفته رفته دماغ او را پر می‌سازد و او را مغلوب شیطان گناه می‌کند. و آخر الامر طوری بیچاره می‌گردد که گناه برای او خوش و شیرین می‌شود و ظلمت و کدورت چنان قلبش را استیلا می‌کند که هیچ خطا و خیانتی در پیش او مقبوح و زشت نمی‌آید. و کسی که بدین طریق نور قلب خو را منطفی سازد و روزنه قلبش را بروی کلام الهی مسدود نماید و نگذارد اندک پرتوی از رحمت و عنایات ربانی بدان برسد، ولو آنکه در عوالم دنیوی و علم جسمانی بمرتبه کمال رسیده باشد، در عوالم روحانی و فهم مطالب آسمانی بلید و کند است و روز بروز در گناه بیشتر فرو می‌رود و بالاخره تباه می‌گردد. عبادت اصنام و مصنوعات دست انسان از آن رو پیدا شد که مردم به واسطه فرورفتن در گناه خدا را دیگر نشناختند و راه ضلالت و گمراهی را پیمودند و از چوب و سنگ ناچار برای خود بتها تراشیده به آنها عبادت نمودند چنانکه بت پرستان تاکنون کرده و می‌کنند.

- مصیبت و جنگ و خودپسندی همه نتیجه گناه است

موقعی که گناه بر انسان چیره شود و قلب را مرکز جنگ و جور و فساد سازد و آرامی از انسان سلب گردد بالنتیجه در میان مردم مخالفت و جنگ پیدا می‌شود و آرامش و سکون از همه کس و همه جا سلب می‌گردد. زیرا قلبی که مرکز انوار لطف الهی است اگر از بغض و عداوت پر شود و زخارف دنیوی دیده بصیرت انسان را کور

می‌سازد و غرور بالا گیرد، محال است که بگذارد مردم در آسایش زندگی کنند. منزل دل نیست جای صحبت اغیار، دیو چو بیرون رود فرشته درآید. همین بغض و کینه جوئی و خود پسندی و جاه طلبی است که انسان را فرسنگها از محبت و سایر صفات الهیه دور می‌سازد. زیرا کسی که دارای این اندیشه‌ها و هوسها است جز خیر خود فایده کسی دیگر را نمی‌خواهد و همیشه در انجام خیال و نقشه خود ساعی است. گناهانی که در میان مردم عمومیت پیدا کرده است و هر کس مخصوصاً در این دوره گرفتار آن است، نتیجه این حالات و خیالات می‌باشد. چنانکه در رساله به غلاطیان باب ۵ آیات ۱۹ الی ۲۱ همین نحو شهادت می‌دهد: «و اعمال جسم آشکار است یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم چنانکه قبل از این دادم که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند.»

اینها که گفته شد همه نتایج گناه و از جمله عقوباتیست که باید با گناه توأم باشد. زیرا چون مردم به گناه بیشتر راغب بودند، خدا نیز ایشان را در گناه وا گذاشت چنانچه عین همین مطالب از رساله به رومیان باب اول از آیه ۲۱ الی ۲۵ و از ۲۸ الی ۳۲ استدلال می‌شود که می‌فرماید: «زیرا هر چند خدا را شناختند ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت و ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند. و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل می‌کردند. لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار ساختند، که ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تا ابدالابد متبارک است. آمین». و نیز مذکور است: «و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند ایشان را به ذهنی مردود وا گذاشت تا کارهای ناشایسته بجا آروند، مملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت، پر از

حسد و قتل و جدال و مکر و بدخوئی. غمازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین، بی فهم و بی وفا و بی الفت و بی رحم، زیرا هر چند انصاف خدا را می دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها می کنند بلکه کنندگان را نیز خوش میدارند.

پس تمام حسدها و بخلها و نزاعها و دزدیها و قتلها و جنگها و جدالهائی که در میان مردم پیدا می شود نتیجه همان حالت درونی و اعمال ظاهری انسان است و همچنان که سعادت واقعی را از انسان دور می سازد، به همان طریق نیز آرامی و صلح و سکون را از یک خانواده، یک ده و یک شهر و حتی یک ولایت سلب می کند. اغلب امراض و تألمات جسم ناشی از تألمات روح است به سبب گناه، یعنی گناه هم مولود امراض جسمی و هم روحی است و اگر گناه نمی بود از درد و مرگ هم اثری نمی بود. فی الجمله چنانکه گفته شد سبب اصلی مرگ و درد انسان و تمام ناراحتی ها و اغتشاشات دنیوی تنها گناه و بالتیجه از خدا دور افتادن است. بنابراین انسان نباید از زحمات و مشکلات و نه از هر عارضه ای که برای او پیش می آید شکایت کند و نه از آن اشخاصی که اسباب مزاحمت او می شود، دل تنگ گردد بلکه باید از خود شکایت کند که اسباب زحمت خود را با گناه باری خود فراهم می آورد.

۲- نتایج گناه در عالم آینده

به همان دلیلی که انسان از برای این جهان فانی خلق نشده و مقصود از آفرینش «تخلید روح او در عالم باقی» است، به همان دلیل هم نتایج و اثرات گناه نیز بعد از وفات با روح باقی مانده و در عالم آینده حاضر خواهد شد. و با آنکه به وسیله مرگ دسته ای از نتایج گناه از قبیل امراض و الم، و شداید دوران و سایر تألمات جسم بانتهای می رسد، مع هذا در حیات خود قدمهائی برای تحصیل آزادی اخروی خودشان بر نداشته اند و بعد از وفات مبتلای سخت ترین عقوبت خواهند شد و نتایج اعمال بد خود

را به رأی العین خواهند دید. چون این پنج روزه عمر موقع بازگشت به خدا و تحصیل عفو و بخشایش الهی است، لهذا خدا در این عالم تأمل می‌کند و عاصیان را به غضب خود نمی‌سوزاند بلکه بدانها فرصت می‌دهد که از اعمال بد خود دست بکشند و بسوی او بازگشت نمایند. ولی اگر از این فرصتی که به ما عطا شده است استفاده نکنیم و زاد و راحله‌ای برای آخرت تهیه نکنیم، خدا در آخرت بر طبق اعمال بد و گناهانمان ما را جزا می‌دهد و گناهی چه از گفتار و چه از کردار و افکار باقی نمی‌ماند که جزای خود را نبیند. کلام الهی بر صدق این ادعا گواهی می‌دهد، چنانکه در کتاب اشعیاء نبی باب ۳ آیه ۱۱ می‌نویسد: «وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان بایشان کرده خواهد شد». و در رساله دوم به قرن‌تیان باب ۵ آیه ۱۰ مکتوب است: «زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد چه نیک چه بد». و ایضاً در رساله به رومیان باب ۲ آیات ۶ الی ۱۱ مکتوب است: «به هرکس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد. اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند حیات جاودانی را، و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی‌کنند بلکه مطیع ناراستی میباشند خشم و غضب و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می‌شود، اول بر یهود و پس بر یونانی لیکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز زیرا نزد خدا طرفداری نیست». ایضاً در انجیل متی باب ۱۲ آیه ۳۶ می‌گوید: «لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند حساب آن را در روز داوری خواهند داد». و نیز در رساله به عبرانیان باب ۱۰ آیات ۳۰ و ۳۱ وارد است: «زیرا می‌شناسیم او را که گفته است خداوند می‌گوید: انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد. ایضاً: خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود. افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.»

به همین دلیل است که کسانی که سعی در استخلاص خود نمی‌نمایند وقتی که از روز بازپسین یادآور می‌شوند، خوف و دهشت عظیمی بر قلبشان مستولی می‌شود.

دلیلش این است که گناه چنانکه با جسم همراه است با روح نیز هست و از آنرو در دنیای باقی با آن همراهی می‌کند و تنها علاقه‌ای که از این دنیا روح با خود می‌برد همان گناه است. از آنجهت استماع لفظ مرگ و اجل و آخرت موی به بدن گناه کار راست می‌شود. ولی اگر شخص گناه کار دمی به خود بازآید و از افعال ناپسندیده خود تائب شود و روی به خدا آورد و یک مرتبه خود را از گناه خلاص کند البته خداوند از افعال بد او می‌گذرد و اعمال سابق او را به توبه او می‌بخشد. شخصی که در این عالم گاهی نظر به گذشته تاریک خود می‌کند و از یاد روز باز پسین گرفتار خیالات مالیخولیائی می‌شود و برای رفع کدورت خاطر دست به اسباب عیش و طرب میزند و خیالات را بدان وسیله رفع می‌کند باید هرچه زودتر لوث خیالات را از قلب بد بشوید، ورنه در عالم قعبی اسباب عیش و طرب دنیوی یافت نمی‌شود که بدان وسیله بتواند هیجان فکر را تسکین دهد و گرد غم و الم را از خود بزدايد. در آن عالم چون پرده از روی کارها برداشته می‌شود، و هر کس به تبه کاری و سیه روزگاری خود واقف می‌گردد خلجان فکر، ناراحتی ضمیر و تلاطم امواج خیالات در درون انسان بالا گرفته و هر آن رو به فزونی می‌گذارد. همین حالات ناگوار است که آتش جهنم را بر روی او تیز می‌کند، زیرا کسی که در گناه بمیرد از قرب الهی مهجور و دور می‌ماند و تا ابد به غضب خدا گرفتار است. در سعادت بروی کسانی باز می‌شود که به مقام قرب الهی دعوت شوند و پاک دل و بی‌ریا باشند. برای ناپاکان و گناهکاران هم در جهنم باز است. در رساله دوم به تسالونیکیان باب آیه ۹ همین مطلب تایید شده است چنانکه می‌فرماید: «ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او».

– اطلاعات راجع به تنبیه در عالم آینده

اگر پرسیده شود که غیر از مراتبی که در فوق برای عذاب اخروی گناهکاران مذکور گشت، دیگر چه عذابها و آزارهایی برای عاصیان معین شده است و محل عذاب

آنها که جهنم است در کجا واقع شده است، جواب آن است که عقل انسان به عالم غیر مرئی راهی ندارد. اما جواب این سؤال به نحوی که از انجیل متی باب ۲۵ آیه ۳۰ برمی آید چنین است: «و آن غلام بی نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جائی که گریه و فشار دندان خواهد بود». و در باب بدکاران در همان کتاب و همان باب در آیات ۴۱ و ۴۶ چنین می نویسد: «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان از من دور شوید، در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان در حیات جاودانی». و در انجیل مرقس باب ۹ آیات ۴۳ و ۴۸ راجع به عذاب اخروی چنین مندرج است: «پس هرگاه دست ترا بلغزاند آن را ببر زیرا ترا بهتر است که شل داخل حیات شوی از اینکه با دو دست وارد جهنم گردی؛ در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ جائی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نپذیرد». و در مکاشفات باب ۲۱ آیه ۸ چنین مکشوف گشته است: «لیکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغ گویان، نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شده بآتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی». و ایضاً در آیه ۱۰ باب ۲۰ همان کتاب مسطور است: «و ابلیس که ایشان را گمراه می کند به دریاچهٔ آتش و کبریت انداخته شد، جائی که وحش و نبی کاذب هستند و ایشان تا ابدالابد شبانه روز عذاب خواهند کشید». آیات و بینات فوق عذاب ابدی را به طریقی که بیان گشت تشریح می کند و هر چند که جزئیات و طرز شکنجه و عذاب باتمام کیفیات در آنجا توضیح داده نشده و از موضع جهنم نیز اسمی برده نشده است، لیکن مفهوم آیات مزبوره دال بر آن است که فی الواقع جهنمی هست که شریران و گناهکاران با شیاطین در آن به عذاب ابدی گرفتار باشند. و علت آنکه کتاب مقدس بطور تفصیل و با ذکر جزئیات اوضاع جهنم را تشریح نکرده این است که آدمی تا دمی که در این عالم است از اوضاع آن عالم آینده اطلاعی حاصل نخواهد کرد و اگر هم بطور تفصیل بیانی از جهنم در کتاب مقدس می شد انسان طبعاً آن را مثل سایر موارد کلام الهی به خونسردی تلقی می کرد. علاوه بر این خدا نمی خواهد که رعب و اندیشهٔ عذاب دلهای مردمان را در این

عالم همیشه استیلا کند و انسان از ترس عذاب مبادرت به امتثال و اجرای اوامر الهی نماید. اراده خدا آن است که انسان از روی میل مطیع خدا شود و اوامر او را بدون ترس از عذاب بلکه از روی محبت و میل کامل عمل کند.

- عذاب جهنم عذاب روحی است نه جسمی

نباید از این نکته غافل شد و آتش جهنم را آتش مجازی تعبیر کرد. غرض از جهنم در مفاهیم کلام الهی محلی مانند کوره و تنور نیست، چنانکه بعضی از علماء اسلام اعتقاد دارند و کیفیت جهنم به همان نهج در احادیث ایشان مذکور است. مثلاً از جمله علماء اسلام ملا محمد باقر مجلسی است که در کتاب عین الحیات صفحات ۱۶۴ و ۱۶۷ جهنم را بدین صفت وصف کرده است: «هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و به اهل جهنم به عوض آب، ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم زناکاران و در دیگهای جهنم جوشیده است می‌خورانند و در جای آب به اهل جهنم آن صدید جهنم را خواهند آشامید که چون نزدیک ایشان می‌آورند روی ایشان بریان می‌شود و پوست و گوشت روی ایشان در آن می‌ریزد و دیگر آنکه زنجیرهای تفته حلقه بزرگ که درازی هر یک هفتاد ذرع است بر گردن اهل جهنم می‌گذارند. و دیگر اینکه چون اهل جهنم داخل جهنم می‌شوند هفتاد سال سعی و شنا می‌کنند تا خود را به بالای جهنم می‌رسانند. چون به کنار جهنم می‌رسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان می‌کوبند تا به قعر جهنم برمی‌گردند. و دیگر اینکه در جهنم مارها و عقربهای قوی هیکل و بسیار بزرگ و عجایب می‌باشند که اهل جهنم را می‌زنند و به ایشان عذاب بی‌نهایت می‌رسانند و دیگر در پایهای ایشان نعلهای آتشین و بند نعلینشان از آتش خواهد بود که از شدت حرارت آن مغز و دماغشان بجوش خواهد آمد».

ایضاً در کتاب مشکوه المصابیح راجع به صفت آتش جهنم و اهل آن بطور تفصیل بیاناتی شده است.

آنچه از خلال مضامین فوق معلوم می‌شود این است که بنابر عقیده و احادیث اهل اسلام عذاب و شکنجه جهنم کلیه مجازی و جسمانی است و حال آنکه چون روح هیولا و جسم نیست و چون بدنها در روز قیامت کیفیتی غیر از کیفیت دنیوی پیدا می‌کند یعنی فنای مبدل به بقا می‌شود، علیهذا محال است که اهل جهنم از آتش جسمانی معذب بشوند. بنابراین عذاب جهنم باید چیزی ماورای آتش و عذاب این عالم باشد. و دلیل آنکه در انجیل هم عذاب جهنم تشبیه به آتش شده است آن است که درد آتش شدیدترین دردهای این عالم است. خلاصه عذاب جهنم به هر طریق که باشد از مفاهیم کتب مقدسه چنان بر می‌آید که عذاب آن مثل عذاب آتش خواهد بود، منتهی شدیدتر و دردناکتر به نحوی که از قوه تحریر و تقریر خارج و از وهم و تصور انسان دور است. پس وای بر کسی که سعی در راه استخلاص خود ننماید و قبل از وقت عفو الهی را شامل احوال خود نکند، زیرا اگر نکند تا ابدالابد در آن عذاب گرفتار خواهد بود.

– گناه در خاصیت و طبیعت خود هراس انگیز است

پس ای خواننده عزیز درست دقت در مطالب مذکوره نما و در موضوع گناه هر آنچه گفته شد به دیده تأمل نظر نما و بین چه عواقب هراسناکی دارد! جای انکار نیست که گناه بدترین فساد این دنیا و آخرت است زیرا که انسان به سبب آن هم در این دنیا بدبخت و بیچاره است و هم در آخرت به عذاب ابدی گرفتار است. پس کیست که عاقبت بد گناه را بداند و از آن دوری نجوید و برای رهائی خود از آن منتهای کوشش خود را به عمل نیاورد؟ ای مطالعه کننده این کتاب اگر فی الواقع آنچه که در باب گناه بیان گشته است با تأمل مطالعه کرده‌ای بدیهی است که چنانچه در دیباچه این اوراق ذکر شد بر تو نیز این حقیقت مسلم شده است که گناه علت اصلی شقاوت در این است و

انسان را در هر دو عالم بدبخت می‌سازد. پس برای تحصیل سعادت رهائی یافتن از گناه و نتایج آن از ضروریات اولیه است. حقیقتاً اگر برای انسان امید نجات نمی‌بود احوالش به مراتب از حیوانات و بهایم بدتر بود و بدبختی وی خارج از قوه تقریر می‌بود، ولی شکر خدا را که از لطف نامتناهی و مرحمت بی‌پایانش راهی از برای نجات ما باز گذارده که اگر سالک آن راه گردیم، از بدبختی خلاصی یافته به ساحل نجات خواهیم رسید. در فصل آینده طریق نجات را نشان خواهیم داد. ولی قبل از رسیدن به فصل مذکور و ارائه طریقه نجات چند کلمه برای رفع سوء تفاهمی که اشخاص کج فهم به میان آورده‌اند بیان می‌کنیم. یعنی می‌خواهیم بطلان عقیده آنانی را که می‌گویند خوب و بدی در میان نیست و فقط در گمان و فکر مردم صورت پیدا می‌کند ثابت کنیم و چند چیز بر سبیل اختصار به موضوع مذکور به این مبحث اضافه کنیم.

– جواب اشخاصی که عقیده دارند گناه در تصور انسان نقش میبندد

با آنکه وجود گناه محقق و معلوم است و حتی از وضوح و بدهت به درجه مرئی بودن رسیده است و تنها آن کسانی آن را نمی‌بینند که عمداً اغماض می‌کنند، باز چه در زمان قدیم و چه در این عصر اشخاصی هستند که به واسطه حب دنیا و انهماک در ملذات گناه و متفرعات آن خوش و گوارا بوده و از آنرو منکر وجود آن بآن معنی اصلیش می‌شوند و عقیده دارند که گناه اصلی ندارد و منتهی در قوه تصور وهم انسان نقش می‌بندد و خیر آن چیزی است که انسان از آن منتفع گردد، لیکن فی نفس الامر هر دو از یکجا یعنی از خدا بوده و وجود هر دو برای انسان مفید است. نظر به این تفاوتی بین خیر و شر نیست چنانکه متصوفین قائلند. در صورتی که خیر آن چیزی بود که برای انسان مفید و نافع واقع می‌شد و شر بر عکس اسباب ضرر و زیان انسان می‌گشت حق با ایشان می‌بود، ولی حقیقت امر این نیست بلکه بهترین تعریف و تعبیر برای خیر این است که بگوئیم خیر آن است که موافق اراده و احکام الهی می‌باشد و شر آن است که

ضد مشیت و حکم الهی باشد. علاوه بر این اشخاصی که منکر اصل وجود شر می‌باشند خدا را نیز انکار کرده‌اند زیرا خدا شریعتی برای مخلوقش معین کرده و حدود آن را نیز بیان نموده که هر کس تجاوز از آن نماید گناه کرده است. غرض از شریعت همان اراده الهی است و اراده الهی خارج از ذات الهی نیست بلکه بطوری با هم متحدند که این بی آن و آن بی این صورت وجود نمی‌پذیرد.

- اگر خدا خوب است پس گناه از کجا می‌آید؟

اگر صاحبان عقیده مذکوره در فوق سؤال نمایند که اگر خدا خالق جمیع اشیاء است و تمام مخلوق خواه زمینی و خواه آسمانی مصنوع او است و اگر از او جز خوبی چیز دیگری نمی‌تراود، پس شر از کجاست، جواب این است که وجود شر در عالم یکی از آن مرموزاتیست که عقل ناقص انسان در حل آن عاجز و سرگردان است و بنابراین جواب قاطعی به این سؤال نمی‌توان داد. ولی برای اطلاع حقیقت طلبان و صاحبان ذوق و معرفت می‌توان از روی مضامین باهره کتاب الهی و کلام ربانی گفت که این شرارتها و بدیهائی که در میان انبوه مردم اظهار وجود کرده و هر روز به صورتی نمایان می‌شود، از آغاز نبوده و خدای تعالی آدم را پاک و منزه آفریده و گناه به وسیله شیطان در انسان پیدا شد که پس از آن به عالم رخنه انداخت و تمام این مطالب سابقاً بطور تفصیل بیان گشته است. شاید متعاقب این پرسیده شود که اگر اینطور است پس شیطان را که آفرید؟ و آیا پس از آفرینش با شیطنت به دنیا آمد؟ اگر کلام مشکل گشای ربانی این عقیده را نمی‌گشود و چیزی در این باب ذکر نمی‌کرد، البته انسان از جواب این سؤال در می‌ماند زیرا انسان از درک امور آن جهان عاجز است و از خود چیزی نمی‌تواند بگوید.

انجیل جواب سؤال فوق را بدین طریق بیان می‌کند یعنی موقعی که یهودیان با مسیح مخالفت می‌نمودند و بدو ایمان نمی‌آوردند بیاناتی که جواب قاطعی است برای سؤال مذکور در فوق بدین قرار فرمود: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای

پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد از آن جهت که در او راستی نیست. هر گاه به دروغ سخن می‌گویید از ذات خود می‌گویید زیرا دروغ گو و پدر دروغ‌گویان است» (انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۴۴). و نیز در رسالهٔ یهودا آیه ۶ مکتوب است: «و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت به جهت قصاص یوم عظیم نگاهداشته است». ایضاً در رساله دوم پطرس باب ۲ آیه ۴ چنین اشاره شده است: «زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند شفقت ننمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاهداشته شوند» و از آیات بینات فوق ثابت می‌شود که خدا اصلاً شیطان را شریر نیافرید بلکه او را نیز مانند سایر مخلوقات یک و پاک آفرید لیکن بعد شیطان حقیقت و پاکی و نیکی خود را با یک گناه از دست داد و چون جلال و مرتبهٔ خود را از دست داد و از مقام قرب الهی افتاد، از خدا دور گشته به ظلمت و شرارت گرفتار گردید. اما اینکه این قضایا چه موقع اتفاق افتاده و شیطان چقدر بعد از خلقت مرتکب گناه شد، از خلال کلمات مقدسه چیزی تراوش نمی‌کند که دال بر تعیین وقت و زمان پیدایش گناه باشد. انسان نیز از عقل خود چیزی نمی‌تواند بگوید. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که بنابر آیات سابق الذکر انجیل، معصیت شیطان قبل از آفرینش آدم به وقوع رسیده است نه بعد، چنانکه از احادیث مسلمانان و قرآن ادراک می‌شود. قرآن و احادیث برآیند که: «فرشتگان از آفرینش انسان به خدا اعتراض کردند و در مقام بحث و جدال برآمدند و گفتند: «آیا اینها را که در روی زمین خونریزیها خواهند کرد باقی خواهی گذاشت و حال آنکه ما ترا تکریم و تعظیم می‌کنیم و حمد و ثنا می‌خوانیم؟ خدا در جواب ایشان گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید. پس آنها را امر به سجدهٔ آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود رانده و مردود گشت.» همهٔ این گذارشان و وقایع غیرواقع در سوره البقره و سوره الحجر در صفحهٔ ۱۶ جلد اول کتاب حیات القلوب مفصلاً نقل گشته است.

ولی کتاب مقدس علت عصیان شیطان را واضحاً بیان نمی‌کند و چون مقتضی حکمت خدا آن بوده است که سرّ این مطلب پوشیده بماند و این راز نهفته باشد، انسان تاب و توان و یارای آن را ندارد که چیزی از آن کشف کند. منتهی از کتاب مقدس و آیات سابق الذکر انجیل آنقدر برمی‌آید که سبب و علت آن نه از جانب خدا بلکه از خود شیطان به عمل آمده است. بدین لحاظ مسیح او را پدر دروغ یعنی اصل و مأخذ دروغ و گناه لقب داده است. این نکته هم پوشیده نماند که اصل گناه همان دروغ است زیرا انسان به غرور خود متکی شده و دروغ را شعار خود ساخته و هیچ تصور نمی‌کند که فرمان برداری خدا بهتر از معصیت است. پس بدلیل همان کلماتی که مسیح دربار عصیان شیطان بیان فرموده است می‌توان علت عصیان شیطان را نیز خودپسندی و دروغ و کبر دانست. ولی دانستن اینکه این حس خودپسندی و کبر از کجا در انسان بهم رسیده است، بکلی از نظر ما در این عالم مخفی و مستور است و هیچکس را یارای آن نیست که سخنی از روی مدرک و یقین در این باب بگوید.

– گناه از مخلوق است نه از خالق

از آیات مذکوره که از کتاب مقدس استشهاد کردیم معلوم شد که شرارت شیطان و نشر آن به انسان از جانب خدا نیست و عقلاً هم ثابت می‌توان کرد که شرارت از خدا محالست. پیدایش شر خارج از سه ترتیب ذیل نیست یعنی یا باید قبول کنیم که از خدا پیدا شده است یا آنکه مانند خدا قدیم است و یا از مخلوق صادر شده است. اگر تصور کنیم از خدا صادر شده باشد دیگر خدا را نباید خدای منزّه و پاک و کامل دانست و چون صفات الهی عموماً منافات و تباین با این یک صفت دارند باید بلا تأمل قبول کرد که صدور شر از خدا از جمله محالاتست. اگر شر غیر حادث باشد یعنی مانند خدای قدیمی بوده باشد باز باید پایبند تصور باطل شد و گفت که از جانب خدا بوده است. ولی چون تقدس خدای متعال مسئله متفق علیه است لهذا این گمان هم باطل می‌شود.

تنها شق ثالث یعنی مخلوق باقی می ماند که او را باید علت العلل و منبع شر دانست و چون این مسئله محقق گردد که شرارت از مخلوق است باید گفت که از اختیار مخلوق بهم رسیده است ولی نه به این معنی که خدا با آفرینش انسان این اختیار را هم ضمیمه اختیارات دیگر انسان گرداند و او را فاعل مختار در این کار نیز کرد بلکه وقتی اختیارات به دست انسان افتاد و خدا شریعتی را برای وی معین کرد و به او راه را نشان داد، چون انسان از حدود خود تجاوز کرد و از جاده صواب که خدا به وی نشان داده بود دور افتاد و مخالفت با اراده الهی کرد، شر را بوجود آورد و گناه از آن زائیده شد. بنابراین شرارت و گناه همان مسئله مخالفت با خدا است و الا شر از خود هستی ندارد و خدا هم آن را خلق نکرده است. پس بر طبق اختیاراتی که در دست انسان گذاشته شده ممکن است که تابع اراده الهی شده و برحسب آن عمل کند، و یا نشده مطابق دلخواه خود و هوا و هوس شیطانی رفتار نماید. پس سعادت انسان بسته است به اینکه امتثال اوامر خدا را بکند و اراده خود را با اراده الهی یکی سازد شقاوتش نیز بسته به عدم امتثال از خدا و سرپیچی و مخالفت با آن است. به همین طریق شیطان شریر گشت زیرا از فرامین الهی سرپیچی کرد و شر در او بوجود آمد. و چون در اول دارای شونات و مرتبه و مقامی بود پس از مخالفت شرارتش نیز از تمام مخلوق نسبت بآن مقام اولش بدتر و بیشتر گردید.

- چرا خدا مانع از بروز گناه نگردید؟

اگر سؤال شود که چرا خدا مانع از شریر شدن شیطان نگردید و آیا نمی توان است مانع شود، جواب گوئیم که اگر خدا اراده می کرد که مانع از پیدا شدن معصیت شیطان و آدم شود البته اشکالی برای او نمی بود. و علاوه بر آن در قدرت کامله او آن قوه نیز بود که طوری مانع آن گردد که اختیارات انسان بالمره از بین نرود و یا محدود نگردد. پس چون حاکم علی الاطلاق از شرارت و گناه جلوگیری نکرده، قطعاً از راه

حکمت بوده است. اما چه حکمتی در این کار است؟ هیچ بشری جواب قاطعی نمی‌تواند بدان بدهد، زیرا حکمت خدا منحصر به این عالم نیست بلکه عوالم دیگر هم مشمول حکمت الهی‌اند و حکمت بی‌متناهی‌اش فرشتگان و مخلوقات آن عوالم را احاطه کرده است. ولی حکمت این مسئله مثل سایر مسائل لاینحل در دنیای باقی و روز باز پسین و بر مؤمنی و نجات یافتگان مکشوف خواهد گشت. از مضامین کلام الهی همین قدر معلوم است که خدا اولاً از بروز شر در عالم نه از راه عجز بلکه از راه حکمت جلوگیری نکرده است. ثانیاً چون نظر به حکمت و قدرت خود شر را نیز می‌توان است مغلوب خود سازد بطوری که اوامر خودش باطل نگردد بلکه وسیله‌ای شود که محبت و حکمت و قدرت و قدوسیتش را مزید گرداند. و ثالثاً بر حسب حکمت بی‌پایان و مرحمت بی‌کرانش نجات نوع بشر را قبل از ایجاد و آفرینش عالم مقرر داشته بود بطوری که نجات یافتگان و هالکان مرحله نجات دارای همان شأن و مرتبه اولیه آدم بشوند، بلکه به وسیله مسح اقتدارشان بیشتر خواهد گردید. بنابراین مقدمات خداوند در عدم ممانعت شرارت جبری بر انسان روا نداشته است و همان مقدار را کافی دانسته که هر کس به مسیح ایمان آورد حیات جاودانی یابد و از گناه آزادی پیدا کند. در این عالم انسان را آن معرفت لازم نیست که اصل شر را کماهی تشخیص دهد و علت وجود آن را بداند بلکه تنها آنقدر علم و معرفت لازم است که انسان بداند چطور خود را از ورطه هولناک گناه خلاص کند. طریقه نجات در فصل آینده بیان خواهد گردید.

فصل دوم

راه نجات از گناه

اغلب سؤال می‌شود که انسان چگونه می‌تواند از گناه و نتایج آن نجات یابد؟ خوشا به حال کسی که جواب قاطعی به دست آورد و بدا به حال کسی که در همین سؤال بماند و جوابی پیدا نکند زیرا حال چنین کسی بدتر از حال بهائم و چهار پایان است. پس اهمال و مسامحه و تعلل در پیدا کردن جواب شافی و طریقه نجات کار عاقلانه‌ای نیست زیرا که سعادت و شقاوت انسان منوط به آن است. تمام مساعی طالبان حقیقت و همت ارباب معرفت در هر دور و زمان مصروف آن بوده است که چاره‌ای پیدا کنند تا از دست گناه خلاص شده و به خدا تقرب جویند و سعادت‌مند شوند. پس ای مطالعه کننده واجب است که در مطالب این کتاب و مخصوصاً مندرجات این فصل دقت کرده درست در هر قسمتی دقیق شوی تا آنکه به فیض و توفیق الهی دری از معرفت حقیقی بروی تو گشوده گردد و جوابی به سؤال مزبور داده شود. جواب کافی به سؤال فوق در طی چهار قسمت داده خواهد شد بدین ترتیب که در قسمت اول وسائل و وسائط عفو گناه و تحصیل سعادت را بیان خواهیم کرد که عقل هم بر صحت آنها شهادت دهد. در قسمت سوم راه خلاصی معموله در دین اسلام را ذکر خواهیم کرد. و در قسمت چهارم طریقه و دستور انجیل را برای تحصیل سعادت و آزادی از قید گناه بیان خواهیم کرد.

قسمت اول

وسائل نجاتی که عقل پیشنهاد می کند

– آیا خدا گناهکار را بدون تنبیه می گذارد؟

اولین فکری که انسان در باب این مطلب می کند این است که تصور می کند خدا نظر به مرحمت و لطف بی منتهاش بازخواست و مؤاخذه‌ای از انسان نخواهد کرد و از گناهان گذشته او بدون سیاست صرف نظر خواهد نمود. این گمان و تصور برای انسان از آنرو دست می دهد که انسان گاهی از خطا و تقصیر دیگران می گذرد. مثلاً پادشاه نسبت به یکنفر دزد و جانی به نظر عفو نگریسته کار خطای او را بی سیاست صرف نظر می کند، و یا پدر از اشتباهات و خطاهای فرزندش می گذرد. پس گمان می کنند که خدائی که رحمتش بیکران است و محبتش بی پایان البته لطفش شامل حال خطاکاران می شود و به دیده اغماض در گناهان بشر می نگرد، و خط بطلان بر روی تمام معاصی انسان می کشد. نظر به این تصورات بی اصل کسانی که پایبند این خیالات اند خود را از هم و غم فارغ نموده و بی اضطراب و ترس از مکافات درصدد خلاصی خود از گناه بر نمی آیند. هر چند که این تصور برای ساده لوحان و کسانی که درست در اسرار امور الهیه غور و تعمق نکرده اند درست به نظر می رسد ولی در نظر صاحب نظران پایه و اساسی نداشته این خیال را هیچگاه تأیید نمی کنند. دلائلی که دسته اولی برای تأیید مدعای خود اقامه می کنند، دسته دومی به این طریق آن دلائل را ضعیف می کنند. اینکه پدر از بعضی تقصیرات فرزند خود می گذرد یا سلطان از خطای کسی صرف نظر می کند و هر تقصیری را پادشاه نمی دهد، دلیل بر نقص عدالت ایشان است و چون حاکمی مافوق خودشان می بینند سیاست و قضاوت در مسائل را به او وامی گذارند و نظر به آنکه خودشان را خاطی و گناهکار می دانند پس سزاوار می دانند که نظر عفو و لطف نسبت به

زیردستان خود داشته باشند تا بر آنها حاکم حقیقی انصاف و معدلت را جزا بدارد. ولی اگر احیاناً پادشاهی همه موقع از سر تقصیرات اشرار و بدکاران بگذرد و هیچ خطاکاری را سیاست نکند آیا اساس عدالت و دادگستری از هم پاشیده نمی‌شود و زمام مهم از دستش خارج نمی‌گردد و مملکت رو به انحطاط نمی‌رود؟ مسلم است که هیچ پادشاه عاقلی هرگز گرد همچو سیاست و رویه خطرناکی نمی‌گردد و مملکت خود را به دست خود خراب نمی‌سازد. اگر پدری همیشه در مورد تقصیرهای پسر خود چشم پوشی کند و هیچگاه فرزند خود را در معرض مؤاخذه نیاورد، البته حالت اخلاقی آن پسر روز بروز بدتر می‌شود و رو به پستی می‌رود. باز اگر عده خطایای ما در پیشگاه الهی از چند مرتبه زیادتر نمی‌شد شاید حدس و گمان فوق مورد پیدا می‌کرد.

بطوری که در فصل سابق بیان کردیم و گفتیم تمام مردم بلااستثناء در حضور پرورگار گناهکارند و هر کس در افکار گفتار و کردار زشت خود مرتکب گناهان عظیمی شده است و روزی بلکه ساعتی نمی‌گذرد که انسان در ظاهر یا در باطن خود مرتکب خطائی نشود. پس کدام عقل سلیم قبول می‌کند که خداوند از تمام این گناهان در گذشته و از گناهکاران مؤاخذه نمی‌کند؟ خداوند شریعت را برای آن داده است که اعمال و افعال و آرزوهای ما از روی یک میزان و مأخذی باشد و حدودی برای وظائف ما معین نموده است که تجاوز از آن ما را در ورطه گناه می‌اندازد. پس اگر بنا بود که خداوند از جمیع افعال زشت بنی آدم بگذرد شریعت برای چه بود و چرا احکامی صادر می‌کرد؟ این است که عقلاً و منطقاً تصور و حدس بعضی مردم اصلاً خطاست. اگر بگوئیم رحمت الهی آنقدر بیکران است که هر گناهکار تبه روزگاری هم بالاخره غریق دریای رحمتش خواهد گردید، به این نتیجه منطقی خواهیم رسید که العیاذ باللّٰه خدا از اراده ازلیه خود تجاوز کرده است و حال آنکه همچو تصویری کفر محض و خیال باطلی است، و با عدالت و قدوسیت خدا کاملاً مغایرت دارد. هر چند خدا رحمن و رحیم و غفور و کریم است ولی امکان ندارد که قدوسیت و عدالت خود را از برای تبرئه و عفو

گناهان انسان دور سازد، زیرا که محبت و رحمتش در هیچ آنی خالی از معدلت و قدوسیت نیست، و تقدس و عدالتش را نیز ابتدا و انتهائی نیست. پس خداوند هرگز کاری نمی‌کند که متناقض با صفاتش باشد و گرنه اختلاف در صفاتش پیدا می‌شود.

این نکته نیز نهفته نماند که هر چند خداوند قادر مطلق است یعنی بر هر چیز تواناست و توانائی او حدود و ثغوری ندارد، ولی در عین حال خود از خود محصور و محدود است بدین معنی که محالست خدا چیزی را قبول کند که با یکی از صفاتش تباین داشته باشد. پس اگر خدا گناهکاران را مؤاخذه نمی‌کرد و کیفر اعمال هر کس را نمی‌داد هر آینه کاری برخلاف تقدس و عدالت و ناقض اراده و شریعتی که به دست انسان به وسیله کلام خود سپرده بود می‌کرد. زیرا در طی فصول و ابواب کلام خود چنین اشاره کرده است که خدا به هر عملی جزا می‌دهد و خطاکاری را پاداش خواهد داد. پس بر ارباب معرفت و فطانت واضح و آشکار است که خداوند نظر به تقدس و عدالتش پاداش و کیفر اعمال هر خطاکاری را خواهد داد. قطع نظر از این مسئله بر خدا لازم است که بنا بر مرحمت و محبتش گناهکاران را مورد عتاب و خطاب آورد زیرا خدا مانند پدر بسیار مهربانی است که همیشه طالب ترقی و سعادت انسان است و چون سعادت انسان فقط منوط به آن است که اراده و افکار خود را مطابق اراده الهی سازد و شقاوتی که به علت عصیان و نافرمانی دامنگیرش می‌شود، بیش از خوبی می‌باشد، بر خدا لازم است که مؤاخذه و بازپرس را در میان آورده برای هر معصیتی پاداشی معین کند. و اگر غضب خدا در موارد گناه بر انسان مستولی نباشد حالت انسان روز بروز بدتر شده و نظر به لطفی که از خدا انتظار دارد گرد هر عمل ناشایسته می‌گردد و بدین وسیله بدبخت و سیاه کار می‌شود. از این مقدمه معلوم شد که مقتضای محبت خدا آن است که پاداش و جزائی برای هر گناه در میان نهد تا حال لوحی و اخلاقی انسان رو به پستی نرود. علاوه بر آن بطلان عقیده مذکوره در فوق، یعنی آنکه سیاستی جز رحمت و عفو در کار خدا نیست و آنکه هر گناهکاری را بی‌مؤاخذه می‌بخشد ثابت گردید زیرا

عقیده مزبوره از یک طرف مخالف با صفت قدوسیت و عدالت خدا و متباین با کلام و شریعت است و از طرف دیگر مانع سعادت و ارتقای روح انسان هم می‌باشد. اشخاصی که پایبند این نوع خیالات هستند نه از کم و کیف صفات الهی خبر دارند و نه از معنی گناه بطوری که شاید و باید مطلع می‌باشند.

– بدلیل عقل شاید شخصی بتواند رضایت عدل الهی را به عمل بیاورد

چون ثابت و مدلل گردید که خدا بنابر رحمت خود از عاصی نخواهد گذشت، پس شخص جوینده و متفکر به تجسس و پیدا کردن راه نجات وارد می‌شود، و به راهنمایی عقل با تفکر بسیار به آنجا می‌رسد که شاید خدا کفاره گناه را بپذیرد، و شاید بدین وسیله از مؤاخذه و باز پرس صرف نشر کند. ولی در جواب اینکه آن پاداش و کفاره‌ای که خدا به وسیله آن از گناه آدم صرف نظر می‌کند کدام است و از کجا باید آن را تحصیل کرد، آدم سرگردان و حیران می‌ماند و از راه عقل جواب شافی نمی‌تواند بدهد، چنانکه بعضی از حکماء به قصور عقل خود معترف گشته و گفته‌اند که ما را قدرت تعیین کفار مقبول الهی نیست و هر یک از آنها مطابق تصورات و نظریات خود چیزی گفته‌اند. نتیجه مطالعات و تفکرات انسان در این باب بطور کلی این است که غرض از کفاره مطلوبه توبه و بازگشت و اعمال حسنه انسانست که خدا بدان وسیله انسان را عفو کرده و به حضور خود دوباره قبولش می‌کند. چون جوابی عاقلانه تر از این پیدا نکرده‌اند، اغلب حکما به همین اکتفا کرده و این عقیده را انتشار داده‌اند.

– اما این شخص هر که باشد باید کاملاً از گناه مبرا باشد

با آنکه مسلم است که توبه و بازگشت بسوی خدا مقبول است و عزم راسخ در عدم التفات به گناه و کناره‌گیری از خطا پسندیده و معقولست، باز تمام اینها کفاره گناه نمی‌توانند شد زیرا انسان حس نفرت از گناه را نه بعد از ارتکاب گناه بلکه قبلاً از آن هم

باید در قلب خود به پروراند و جداً از گناه بپرهیزد. پس از آنکه انسان بسیئات اعمال خود پی برد و از آنها نادم گشته توبه و انابه نماید، و قصد آن کند که من بعد به گرد آنها نگردد، و اگر احیاناً این شخص مطابق نیت خود عمل کرد و گرد گناه نگشت، زیاده بر آنچه وظیفه اوست نکرده و واجبات را بجا آورده است.

– تنها توبه اسباب استخلاص انسان از گناه نمی شود

از دلایل فوق چنان معلوم می شود که توبه و انابه از جمله واجبات است و آن قوه را ندارد که در نزد خدای تعالی سمت کفاره گناهان را داشته باشد، زیرا کسی که عمری را به غفلت گذرانیده، در نتیجه گناهان بسیاری که روح خود را مریض کرده است، به توبه و انابه زخمش التیام نمی پذیرد و همین طور ظلم و ستم و شرارت‌هایی که از انسان سر بزند با توبه و پشیمانی رفع نمی شود. به نحوی که در نزد حاکم شرع و عرف نیز توبه و بازگشت رفع مؤاخذة را از شریری که مرتکب قتل یا جنایتی شده است، نمی کند و حق استنطاق و فتوی را از حاکم سلب نمی نماید. انصافاً هم گواهی نمی دهد که توبه و انابه کفاره گناهان باشد، زیرا بعد از توبه و انابه هنوز قلب انسان در طپش و اضطراب است و به همین لحاظ است که مردم علاوه بر توبه به نذر و قربانی و زکوت و زیارات و غیره تشبث می کنند تا بلکه بدین وسائل ضمیر خود را از غلق و اضطراب بیرون بیاورند. در قسمت آتیه به توضیح این موضوع بیشتر اهتمام می کنیم تا شکی در آن باقی نماند. بی حکمت نیست که خداوند حس مکافات اخروی را طوری در قلوب انسان جای داده است که به هیچ وسیله محو نمی شود. گرچه بعضی اشخاص ضرری به اشخاص دیگر می رسانند و بدون آنکه بعدها رضایت خاطر آنها را فراهم کنند ساکت می شوند. ولی برعکس وقتی که خود آنها از کسی آزاری می بینند تا انتقام از او نکشند و یا آنکه رضایت خاطرشان فراهم نشود رام نمی شوند. شرع هم همین تقاضا را دارد که پاداش هر عملی داده شود. آیا هیچ در فلسفه و حکمت همین تقاضای شرعی تأمل

کرده و آیا به این نکته برخورده‌ای که تقاضای شرع در این عالم نمونه‌ای است از تقاضای عدالت الهی یعنی همان توقع و تقاضائی را که من از تو دارم و تو از من داری و همین طوری که تو بنابر مقتضیات و موازین قانون میل داری با مردم رفتار کنی که شریعت هم همان را می‌طلبد، خدا نیز بر حسب عدالت خود از من و تو مکافات خواهد کشید و تنها به توبه و بازگشت اکتفا نخواهد کرد؟ انجیل نیز مطالب فوق را تأیید می‌کند چنانکه در قسمت چهارم این کتاب بیان خواهد گردید.

– اعمال حسنه گناه را رفع نمیکند

چاره دیگری که عقل بر آن دلالت می‌کند و آن را وسیله عفو گناهان خود می‌داند اعمال حسنه است. اغلب مردم تنها وسیله نجات خود را در اعمال و افعال نیک می‌دانند. اگر سؤال شود که مقصود از اعمال حسنه چیست چه جواب شافی می‌توان بدان سؤال داد؟ قاطعترین جواب این است که بگوئیم اعمال حسنه اعمالی است که با احکام الهی مطابقت کند و نیتی که اعمال از آن متولد می‌شود با اراده الهی موافقت داشته باشد، یعنی نیتی که نه بر حسب میل خود و برای حب دنیا بلکه تنها بر حسب اراده و میل او باشد. ولی هر کس احیاناً در اعمال خود دقیق شود و نیت خود را یکی به یکی تا جائی که در حافظه ضبط کرده باشد مطالعه کند، تصدیق می‌کند که اعمال حسنه‌ای که با نیت حسنه به آنطریقی که ذکر شد از آنان صدور یافته باشد فوق العاده نادر و شاذ است. اشخاصی نیز که قلبشان از فیض الهی پر باشد و به انوار معرفت و حکمت ربانی منور شده باشد تصدیق می‌کنند که انسان به خودی خود آن عملی را که کاملاً مقبول درگاه الهی باشد نمی‌تواند بجا آورد مگر آنکه روح الهی در او باشد و با توفیق خدائی از عهده انجام آن عمل برآید. در این صورت آن عمل را شخص از قوه خود نمی‌داند و آن را به خود نسبت نمی‌دهد و برای خود ثوابی حساب نمی‌کند. قطع نظر از این فقره موضوعی دیگر در بین است که ذکرش در این مورد بیجا نیست. بر انسان واجب است

که به قدر قوه خود نیکی کند و کارهای نیکو را بجا آورد. فرض کنیم آدمی باشد که هرچه توانسته است به انجام فضایل و حسنات سعی کرده، ولی زیاده بر آن نکرده است. بنابراین چه فضیلتی را دارا شده است و غیر از انجام وظیفه چه کاری که در خور تحسین باشد کرده است؟ زیرا انسان هرچه بکند وظیفه حتمیه اوست و کاری زیادتر از حدود قوه خود نمی‌تواند بکند. پس کارهای او فضیلت و ثوابی برای او ندارد که بتواند کفاره گناهانش شود. ولی از آنجائی که انسان مالک خود نیست بلکه مملوک خدای خالق است و هرچه دارد از آن اوست که موقتاً بطور امانت بدو داده شده است، پس بر او واجب است که خدا را از قلب دوست داشته باشد و با همه روح و قوای بدنی خود همواره در عبادت او بکوشد و اگر احیاناً شخصی از انجام فرایض آنی هم غفلت نکرده و ثوابی به دست نیاورده است که برای تحصیل ملکوت خدا کافی باشد یا آنقدر باشد که گناهانش بدون وسیله آمرزیده شود. از مقدمات فوق مدلل می‌شود که هرچه انسان در بجا آوردن اعمال حسنه بکوشد کاری جز انجام دادن وظیفه نکرده است و از این رهگذر ثوابی که گناهانش را جبران کند حاصل ننموده است. فرض کنیم انسان از یک راهی می‌توان است تا اندازه‌ای بارهای سنگین گناه را از دوش خود بردارد و ثوابی به دست آورد، از کجا می‌توان فهمید که آن عمل ثواب برای تخفیف گناهان کفایت می‌کند و از کجا پی به اهمیت و قدر و قیمت آن عمل می‌توان برد؟ واضح است که انسان گناهکار را آن قوت و قدرت نیست که خود را از قید گناه برهاند. علاوه بر استدلالات عقلی راجع به وسائلی که مردم برای نجات خود از گناه اتخاذ کرده‌اند و ما در فوق بدانها اشاره کردیم، گروهی از بت‌پرستان عقیده دارند که ریاضت و نذورات و پرهیز و روزه و زیارتها و امثال اینها بهترین طرق نجات و استخلاص از گناه است. ولی بر هر عاقل روشن ضمیر این مسئله واضح است که اینها و صدها از اینها کفار گناهان انسان نمی‌شود. ما در فصل آتیه این موضوع را روشن‌تر می‌سازیم. مسلم است که اگر خدای رحمن و رحیم وسیله‌ای از طرف خود برای رستگاری بشر نشان ندهد انسان رفع یکی از مسؤلیت‌ها و خطاها را نمی‌تواند از خود کند و تا ابد گرفتار عقوبت خواهد بود.

- حکمای قبل از مسیح اذعان کرده‌اند که انسان از پیدا کردن طریقه نجات به خودی خود عاجز است

حکمای قبل از مسیح همه به این مسئله معترف بوده‌اند که عقل انسان از درک و تشخیص طریق خلاصی از گناهان و نجات خود از ورطه آایشها و کثافات دنیوی عاجز بوده است. تألیفات حکمای قدیم که اکثریت کتب مرغوب و مفید را تشکیل می‌داده، شاهد این قضیه است. سبب شهرت حکمای یونان حکمت و دانش آنها بود که امروزه هم به همان واسطه مشهور و معروفند و کتب حکمتی آنان بعضی ترجمه شده و اساس فلسفه جدید را تشکیل داده است. ذیلاً پاره‌ای از شهادات آنها را اقتباس کرده و می‌نگاریم. سقراط که آموزگار افلاطون بوده در موضوع گناهکاران و خراب بودن جان باطنی آنان چنین اظهار عقیده می‌کند: «چنانکه در هر انار دانه فاسدی هست در هر آدمی نیز، اگر نه زیاد، باز یک هوای بد می‌باشد، چنانچه هیچکس بیگناه نیست». و پلوتارگ که در سنه ۱۲۰ بعد از مسیح در شهر آتن مدرّس بوده اقرار نموده است که: «هوا و هوس بد از وقت تولد در انسان پیدا می‌شود، نه آنکه بعدها در او بوجود می‌آید و اگر احیاناً آدمی را تربیت و نصیحت و تنبیه نمی‌کردند تصور می‌رود که وحشیگری انسان هم کمتر از وحشیگری وحوش نبوده».

طوکیدیدس که یکی از مورخین قبل از مسیح بوده چنین می‌گوید: «تمامی مردم در ظاهر و باطن گناه می‌کنند، و هوا و هوس بد عقل را گمراه و مغلوب ساخته گناه به انجام می‌رسد». ارسطاطالیس (ارسطو) که ۳۸۴ سال قبل از میلاد تولد یافته و یکی از شاگردان افلاطون و معلم اسکندر بوده، بنوبه خود چنین رأی می‌دهد: «نیست آدم مگر شکل ناتوانی و گوی متغیر و متبدل و مهد حسد و درد و زحمت». و حکمای سلف همچنان که به گناه معترفند به قصور و عجز عقل نیز معترفند و اذعان نموده‌اند که انسان

از خود آن قوه و قدرت را ندارد که خدا را به درستی و خوبی بشناسد و طریقه نجات را هم نمی‌داند که از قید گناه آزاد شود. سولون که یکی از حکمای قدیم یونان بوده و ۶۳۸ سال قبل از مسیح متولد گشته، چنین اقرار می‌کند: «اراده خدایان بر مردم کاملاً محجوب و مستور است». و باز سقراط که ۴۶۹ سال قبل از مسیح متولد گشته و از بهترین و مشهورترین حکمای قدیم یونان و معلم افلاطون بوده است اظهار می‌کند: «آنچه خدایان اجازه داده‌اند که فهمیده شود باید در درک و فهمش جد و جهد تمام مرعی داریم لیکن از علمی که ماورای آن است باید از راه وحی بدان عالم شویم». اریستارخ که اندکی پیش از عصر افلاطون بوده گفته است: «درباره امور الهی علماء بیشتر از عوام الناس نمی‌فهمند و هر کس در این باب ادعای علم کند و اظهار فضل بر سایرین نماید مغرور است و جز غرور چیزی نیست که او را به فضل فروشی وا می‌دارد».

پرفریوس که در سنه ۲۵۰ مسیحی می‌زیسته است می‌گوید: «چون متقدمین بسیار در طلب حقیقت گردیده‌اند، همیشه دعا و استدعا می‌کرده‌اند که یکی از خدایان بر ایشان نمایان و بدان طریق به حقیقت ارشاد شوند و از شک و تردید بیرون آمده اطمینان قلب حاصل نمایند».

افلاطون در طی کتاب «الشی بیادس» و سایر دواوین خود این عقیده را اثبات می‌کند که: «چون انسان در فهم و درک امورات و اراده الهی عاجز است بنابراین لازم است که بر او الهام شود تا بدان وسیله از امور الهیه آگاه گردد».

پوشیده نماند که هر چند حکمای مذکور در فوق در علم و کمال و حکمت سرآمد عصر خود گردیدند و به غایت اشتها پیدا کردند، ولی معذک به نحوی که از اظهارات و عقایدشان می‌تراود، در معرفت الله به درجه‌ای بی‌علم و عاجز بوده‌اند که اکثر ایشان به وحدانیت خدا نیز قائل نگشته و آنهایی هم که به وحدانیت حق قائل بوده‌اند باز

به مرتبه علم الیقین نرسیده بودند؛ زیرا غیر از خدای قدیم و لایزال به خدایان دیگر و کوچکتر نیز معتقد بوده‌اند. لهذا حکمای قدیم چنانکه مسطور گشت از یک طرف به ضعف عقل شهادت داده‌اند، و از طرفی دیگر خرابی حال انسان و گناهان کثیره او را تذکر داده‌اند و به همان عجز عقل پی برده‌اند که گناهان انسان محتاج کفاره است. از مطالب مندرجه فوق استدلال کردیم که عقل انسان از کشف چاره و علاجی برای خلاصی از گناه و نجات خود عاجز است.

قسمت دوم

وسائل نجاتی که ادیان مختلفه پیشنهاد می کنند

چون مذاهب در عالم بسیار و بیان یکایک آنها باعث تطویل کلام و تکدر خاطر خوانندگان می شد، تنها در اینجا به ذکر ادیان معتبر آنها اکتفا می کنیم و در قسمت سوّم و چهارم این فصل به ذکر اسلام و مسیحیت خواهیم پرداخت.

در این قسمت اولاً مذهب فرس قدیم، ثانیاً مذهب هندویان و ثالثاً آئین چینیان را بیان مینمائیم. از آنجائی که آئین های مذکور از مذاهب معتبره عالم شمرده می شوند و مسلمین هم کم و بیش از آنها مطلع اند، و سایر مذاهب بت پرستان راجع به طریقه نجات همان معتقدات و اصول مذاهب ثلاثه مذکوره در فوق را با اندکی تفاوت دارند، علیهذا به ذکر اصول سه مذهب مذکور اکتفا کردیم.

عده مذاهب عمده عالم بقرار ذیل است: از زردشتیان فقط نیم کرور، از هندو ۲۱۷ میلیون، از ادیان چین ۳۴۰ میلیون، از مسلمانان قریب ۲۳۰ میلیون، از یهودیان ۱۱ میلیون و از مسیحیان ۵۶۰ میلیون.

۱- آئین زردشتی

- تاریخ آئین قدیم ایران

آئین قدیم ایران به واسطه زردشت که یکی از معلمین دینی بوده بر قرار گردید. با آنکه خبر موثقی راجع به تاریخ زردشت به دست آمده است و شکی در تاریخ او باقی نمانده، معهدا بعضی عقیده دارند که زردشت ۶۰۰ سال قبل از مسیح در ولایت

آذربایجان در شهر ارومیه تولد یافته است و در ایام سلطنت گشتاسب شاه آغاز تعلیم نموده است. ولی قبل از زردشت مطابق اقوال مورخین و مخصوصاً کتاب دبستان شیخ محمد محسن فانی مذهب قدیم ایران آئین صائبین بوده، و این مذهب در آن آوان در ولایت ایران و شام و عربستان رواج داشته است و معتقدین آن به پرستش آفتاب و ماه و ستارگان اشتغال می‌ورزیدند، معذک به خدای واحد قائل بودند زیرا یکی از اصول مذهب مزبور وحدت خالق بود. چندی بعد حتی در زمان خود زرتشت مردم از جاده صواب منحرف گشتند و خدایان متعدد می‌پرستیدند. موقعی که زردشت ظهور کرد به این عیوب برخورد و چون خود معتقد به وحدت پروردگار بود، روی اصل آئین ما قبل خود عقاید خود را بنا گذاشت و در انتشار آن کوشید و مردم را دعوت به رسالت خود نمود و اظهار کرد: «اهورا مزدا به من وحی فرستاده که مردم را به حقیقت هدایت نمایم و نور حقیقت را بر ایشان طالع سازم». و چون سلطان عصر یعنی گشتاسب خود معتقد به رسالت او گشت و آئینش را پذیرفت، تمامی اهل ایران نیز به متابعت او دست از عقاید سابق خود برداشتند و مذهب زردشت تا ایام خلافت عمر مذهب رسمی ایرانیان محسوب می‌شد.

در زمان خلافت عمر عربها ایران را تاراج و استیلا نمودند و بر ایرانیان دست یافته دین اسلام را به جبر و عنف به ایرانیان قبولاندند. یعنی پس از آنکه خلافت بر عمر مسلم گشت قشونی به ایران فرستاد و حکم داد کسانی که پیرو مذهب عرب نمی‌شوند به زور آنها را مطیع و منقاد گردانند. چون ایرانیان از قبول دین اسلام امتناع نمودند قشون عرب صفوف قتال بیاراست و اعلان جنگ به ایرانیان داد. ایرانیان سه مرتبه اعراب را شکست دادند ولی چهارمین دفعه که قشون اعراب از حیث قوای نظامی مجهز شده بود ایرانیان را شکست سختی دادند و ولایات اطراف فرات را متصرف گشتند. در این موقع یزدگرد شهریار که از احفاد خسرو پرویز و آخرین پادشاه سلسله ساسانی بود به پادشاهی اشتغال داشت و در آن آوان سعد ابن ابی وقاص که سردار لشکر

عرب بوده به یزدگرد پیام فرستاد که: «باید آئین محمدی را بپذیری و گرنه آماده جنگ باش». یزدگرد اعتنائی به پیام او نکرد و از این تکلیف شاق آتش خشمش برافروخت و به تهیه و تدارک قشون عظیمی فرمان داد. در نزدیکی قادسیه جنگ شروع شد و پس از زد و خورد عظیمی لشکر ایران مغلوب و منهزم گردید و درفش کاویانی به تصرف عربها درآمد.

آخرین جنگ اعراب با ایرانیان در نزدیکی نهاوند واقع شد. در این جنگ که در سنه ۲۱ هجری واقع گردید، ایرانیان شکست فاحشی خوردند بطوری که تمام مملکت ایران پایمال سم ستوران عربها گردید و یزدگرد چاره‌ای جز فرار ندیده بطرف مرو فرار کرد. ولی به مرو نرسیده بود که به دست آسیابانی کشته شد. این جنگ مقدرات ایران را برای مدت دوپست سال به دست اعراب سپرد و خلفاء متواتراً در ایران حکومت کردند و اغلب مردم از ترس خلفا و ظلم بی‌حد آنها مجبور به قبول آئین اسلام گردیدند. بعضی هم که در قبول آن آئین مسامحه می‌کردند یا به دست اعراب کشته گردیدند و یا جلای وطن اختیار کردند و بسمت بلوچستان و هندوستان متواری شدند، چنانکه هنوز از نسل آنها در ممالک مزبوره هست و چون به آئین سلف خود باقی مانده‌اند بنام گبر معروفند. ایرانیان از راه توعیظ و تبلیغ و ارشاد دین اسلام را قبول نکردند زیرا به آنها فرصت تدقیق در قرآن و مقایسه آن با کتاب زردشت داده نشد که از روی میل پس از مطالعه و مقایسه تغییر مذهب بدهند بلکه زور سر نیزه و خون ریزیهای فوق العاده اعراب آنها را ناچار به قبول این دین کرد. گذارشات و وقایع موحش استیلای عرب مفصلاً در کتب سندالتواریخ و جلد دوم روضه الصفا نگارش یافته است.

- کتب و تعلیم زردشتی

زردشت تمام تعالیم خود را که بنا ب گفته خود الهام بر او شده و از وحی آسمانی آن تعالیم را فرا گرفته، ثبت کرده و به ملت خود سپرد. لیکن پس از آنکه

اسکندر ایران را استیلا کرد به قدری که توانست از آن کتاب به دست آورد و از بین برد و امروز از کتاب اصلی زردشت جز چند سوره و اوراق چیزی باقی نمانده است. آنهم تا دوره ساسانیان پراکنده و متفرق بود، ولی در آن زمان جمع آوری شد و در یک جلد مجتمع گشته و به زند و اوستا (زند و پازند) مسمی گردید. نسخ آن امروز حتی در میان زردشتیان کمیاب است، ولی یکی از علما و متبعین فرنگ یک جلد از آن کتاب را به دست آورد و به فرنگستان برد. کتاب مزبور از اصل زبان یعنی زبان زند و پهلوی به السنه فرانسه و آلمانی ترجمه شده است. ماصوج ابن عبدالحسن نیز از کیفیت مذهب زردشت در کتاب ریاض الذهب و معدن الجواهر خبر داده است. بنابر تعلیمات زند و اوستا خدای بی شریک و نظیری هست که او را «سروآنه اکسرانه» یعنی زمان بی حد و نهایت می خوانند؛ و خلقت اول او را هورمزد می داند که از نور محض خلق شده است. هورمزد بنا به همان تعلیمات افضل تمام مخلوقات و خالق سایر موجودات و اصل کل خیرات است. و هورمزد در آغاز امر هفت ارواح او را که پادشاهان آسمان و «امشاسپندان» خوانده می شوند خلق کرده است. بعد از اینها یزدان را که ارواح نور است آفرید و آخر سائر مخلوقات نیک را آفریده است. نظر به این زردشتیها هرچه خیر و خوبی است از اهورامزدا و هرچه شر و بدیست از اهریمن می دانند و می گویند: اهریمن و هورمزد در اول هم رتبه و هم شأن بوده اند ولی چون اهریمن حسد ورزید شریر گشت و آن هفت دیو بزرگ و سایر دیوان از او بوجود آمده اند، و او اسباب وسوسه انسان می گردد. تمام خرابی احوال انسان و تبه روزگاری وی به دست دیوان مذکور و اهریمن بزرگ بسته است. ولی در آخر زمان هورمزد بر اهریمن غالب خواهد آمد و ظلمت را از زمین خواهد زدود و تمامی شرارتها را از میان خواهد برداشت. بر طبق تعالیم مزبوره کسانی که پاک و نورانی گشته اند به بهشت خواهند رفت ولی ناپاکان در دوزخ افکنده خواهند شد.

زردشت برای حفاظت و مصونیت متابعین خود از نفوذ اهریمن، تلاوت کتاب و بجا آوردن اوامرش را تأکید کرده است و از برای حفظ طهارت ظاهر و باطن به اعمال حسنه آنها را ترتیب می‌کند. و از مخلوقات اهریمن که عبارت از حیوانات موزیه باشد سخت تنفر می‌کند و امر به قتل آنها می‌دهد. مفهوم یکی از آیات کتاب اوستا این است: «هورمزد به زرتشت می‌گوید: هر کس در عالم کلام مرا با تکالیف لازمه و صوت خوش و خوب بخواند روح او آزادی یافته به اماکن و مساکن سماوی خواهد پرید. من هورمزیل را از برای او سه آنقدر که هست زیاده پهن خواهم ساخت، و او روحانی و مانند آسمان پاک گشته جلال آسمانی خواهد یافت.» و این پل بنابر تعلیم زردشت پلی است که گویا بالای جهنم کشیده شده است و راه آن به بهشت است و ارواح پاک و نورانی را قدرت بخشیده شده است که از آن عبور نمایند در موضع دیگر آن کتاب می‌نویسد: «هورمزد چنین می‌گوید که: شخصی که پاک فکر و پاک گفتار و پاک رفتار باشد او را بزرگ خواهم ساخت و در بهشت بهمن او را فراوانی خواهم داد، و آن کسی که در عدالت و پاکی سعی است قبول خواهد کرد.» بهمن پادشاه اولست از پادشاهان سبعة آسمانی که ذکر شد. ایضاً در جای دیگر آنکتاب می‌نویسد: «انسان سرور حیوانات است؛ باید برکت را از برای آنها بخواند و این امر لائق و لازمه اوست زیرا که حاکم آنهاست و همین مسئله او را پاک خواهد کرد. لیکن مخلوق اهرمن را باید بکشد».

– خودداری از گناه به وسیله عبادت

زردشت برای حفاظت و ایمنی پیروان خود از آسیب اهریمن دعا و نماز را بر آنها واجب گردانیده و امر کرده است که در نمازهای خود نام هورمزد را ببرند و به او امید و اعتماد داشته باشند، و بعد از او بامشاسپندان و یزدان و آفتاب و ماه و آتش و آب و همه درختان که مخلوق هورمزدند. بنابر گفته زردشت هر کس که نماز گذارد و به ترتیب مذکور در فوق رفتار نماید از آسیب اهریمن ایمن است. زردشت به وحدانیت

خدا قائل بوده و سعی می‌کرده است که بت‌پرستی را از میان بردارد و اگر چه عقیده و مقصود او از این نمازها این بوده است که چون پیروانش به وسیلهٔ امشاسپندان و یزدان و آفتاب و ماه و آتش اکرام می‌یابند و کمک می‌شوند، از اینجهت باید آنها را سجده نمایند، مع هذا این مسئله خود باعث ترغیب و تشویق آنها به بت‌پرستی شده است. زیرا اغلب زردشتیان تصور کرده‌اند که اینها همه خدایانند و باید آنها را بنوبهٔ خود سجده کرد. پس بدین ترتیب بت‌پرست گردیدند.

- طرز نماز زردشتی

بر طبق آئین زردشت یک نفر زردشتی باید روزی پنج نوبت نماز گذارد. یکمرتبه در وقت صبح سه مرتبه مابین طلوع و غروب آفتاب و یکمرتبه هم قبل از خواب. پس از وفات یک نفر زردشتی اقبایش باید چهار روز پی در پی نماز گذارند و تکالیف لازمهٔ متوفی را به ترتیبی که معمول و مرسوم آنهاست بجا آورند و غرض از این اعمال آن است که روح متوفی از عذاب و شکنجه رهائی یابد. روز چهارم وفات گوسفندی باید قربانی شود و در روز دهم باید نماز و بعضی رسوم مذهبی را بجا آرند. علاوه بر نماز و دعا و بعضی رسوم، گذراندن قربانی تأکید شده است. و غرض از قربانی نه تنها ذبح کردن حیوانات است بلکه دادن البسه به موبدان و گوشت حیواناتی که بعد از ذبح بر آنها نماز خوانده شده است. برنج و میوه و مخصوصاً انار و خرما و نان و یک نوع هیزم مخصوصی که هوم نامیده می‌شود نیز از جملهٔ قربانیها است. هوم هیزمیست که بعقیدهٔ آنها دارای قوهٔ حیات است. علاوه بر اینها آب حیاتی دارند که آن را با ترتیبات مخصوصی که از امتزاج آن باهوم و بعضی چیزهای دیگر به عمل می‌آورند، و آن را پراهوم می‌خوانند. خورندگان قربانیهای مزبوره حاجتمندان و موبدانند.

غسل و طهارت هم یکی از اوامر زردشت است و پیروانش به آب و خاک و بول گاو و خصوصاً «بآب زور» تطهیر می‌کنند. آب زور آبی است که با رسوم و آداب

مخصوصی آن را دست می‌کنند و در وقت تطهیری که آن را «پادیاوه» می‌گویند دستها را تا مرفق به آن آب می‌شویند و صورت را تا نرمه گوشها و پاها را تا کعبها و آن آب فرو برده شست و شو می‌دهند و برای محافظت خود از شر اهریمن و استمداد از هورمزد دعا می‌خوانند. ترتیب غسل‌شان این است که تمام بدن را اول به بول گاو می‌شویند و با خاک خشکانیده بعد با آب می‌شویند. و یکنوع طهارت دیگر دارند که معروف به «سی شو» است و ترتیب آن آن است که سی دفعه بدن خود را در آب با ترتیب مخصوصی شست و شو می‌دهند.

- بسیاری از تعالیم زردشت را اسلام اقتباس کرد

هر کس که با ترتیبات غسل و وضوی مسلمانان آشنا باشد، به محض خواندن سطور فوق که مربوط به ذکر ترتیبات غسل زردشتیان است فوراً به یاد وضوی محمدیان می‌افتد و شباهت نامی در میان غسل زردشتیان و وضوی محمدیان می‌بیند. موضوع پل صراط که یکی از معتقدات محمدیان است متعاقب این فکر به نظر انسان می‌رسد و شخص را حیران می‌سازد که آیا این مطابقت و مشابهت از کجا بهم رسیده. تفحص چند ورق از تاریخ و لمحهای تفکر این مشکل را آسان می‌سازد. ذیلاً به شرح آن مبادرت کرده علت این مشابهت را توضیح می‌دهیم:

نظر به آنکه دین زردشت با آئین صائبین (دین مجوس) مشابهت و موافقت دارد، یعنی اولی بنیاد و ریشه دومی است، و چون آئین مجوسیان قبل از محمد در عربستان بسیار اشتها داشته است، لهذا عقیده اغلب بر آن است که گذارش پل صراط و کیفیت طهارت و غسل را محمد از همین مذهب و از مذهب یهود تتبع و اخذ نموده است. البته برای بعضی ملاحظات از خود نیز چیزی بر آن افزوده و اندکی تغییر و تبدیل داده است.

- آئین زردشتی برای تطهیر انسان از گناه کافی نیست

مقصود از بیانات و توضیحات فوق آن است که اولاً وسائلی را که زردشت در دسترس پیروان خود گذاشته که بدان تشبث کرده نجات پیدا کنند به قارئین خود معرفی کنیم و ثانیاً ثابت نمائیم که وسائل مذکوره برای نجات انسان از گناه کافی نیست. توضیح این مطلب را به آتیه محول میداریم.

۲- آئین هندو

- تاریخ مذهب هندو

مذهب هندوان مذهب «برهما» است و آن یکی از قدیم ترین مذاهب عالم است، زیرا چنانکه گمان می‌رود در ایام موسی یا قبل از آن برقرار گشته و در هندوستان اشتهار یافته است. پیروان طریقه مزبوره امروزه بیش از مسلمانان هستند.

بنا به کتب معتبره هندوان طریقه و آئین هندو بدین سان ظاهر گشت: اول برهما که یکی از بزرگترین خدایان ایشان است به شکل انسان در زمین ظاهر شده مردم را تعلیم داده است. بنابراین برهما مؤسس دین هندو است؛ و تعلیمات وی به طریق تواتر تا به امروز بما رسیده است. «ویاوه نامی» که تخمیناً ۱۲۰۰ سال قبل از مسیح و چندی قبل از ایام داود می‌زیسته، مرد دانشمندی بوده که جمع آوری تعلیمات برهما را به عهده گرفته، و آنها را در چهار مجلد ضبط نموده است. ولی این خبر چندان موثق به نظر نمی‌رسد، زیرا روایتی دیگر زندگی ویاوه را چندان قدیمی نمی‌داند و تأیید می‌کند که ویاوه پنج یا شش صد سال قبل از مسیح بوده است. کتب مذکوره در زبان «سانسکریت» که زبان اصلی و قدیمی آن مرز و بوم است نوشته شده و باسم «وید» معروفست. علاوه بر این شش «شاستر» و هیجده «پران» نیز دارند که هندوان آنها را از

جمله کتب دینی خود می‌دانند. در این کتب هم تعلیمات مذهب هندوان و هم آن نمازها و دعاها و هم کیفیت قربانی‌ها و تکالیف و سایر عبادات ایشان با گذارشات راجع به خدایانشان تدوین گشته است. با آنکه هندوها بر حسب کتب مقدسه خودشان به خدایان متعدد اعتقاد دارند ولی خدای واحد و متعال را قائل و بالاتر از همه می‌شمارند، چنانکه او را قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و باعث و سب کلی می‌خوانند و لقب «پرابرهمه» یعنی غیب‌المغیب و «برمهه» و «رام» و «آتمه» یعنی روح بدو می‌دهند.

بنابر عقاید هندو خدا را دو حالت است: اولی «نرگن» و دومی «سرگن» و نرگن آن است که «گن» یعنی صفت ندارد و وقتی که خدا در این حالت باشد عالم معدوم است و تعریف این حالت خارج از قوه بیان و تحریر است. زیرا این حالت بیشتر شبیه به یک حال یا عالم نومی است. در چنین حالی نمی‌توان خدا را پاک یا ناپاک، صادق یا کاذب، قادر یا عاجز و دانا یا نادان دانست، زیرا که کلیه در این حال عاری از صفاتست. و به همین لحاظ او را برهمه می‌خوانند یعنی نه مذکر و نه مؤنث بلکه خنثی است. و سرگن آن است که دارای صفات باشد و این حالت موقعی در خدا پیدا می‌شود که اراده خلق کردن داشته باشد. در این موقع ماده می‌گردد. بعد صفات ثلاثه‌ای که آنها را «رج تم» نامند و عبارت از صداقت و محبت و غضب است از او صادر می‌شود و دنیا پیدا می‌شود. آنگاه او در همه اشیاء حلول کرده، مانند شیر و شکر در هم آمیخته می‌شوند. در وید مسطور است که خدا در موقع خلقت می‌فرماید: «من واحدم ولیکن بسیار خواهم شد». ایضاً در وید مکتوب است که: «همان یک خداست که گاهی به شکل زارع درآمده در زمین زراعت می‌کند و آب شده زمین را سیراب می‌سازد و غله گشته همه مخلوق را سیر می‌نماید. قوت و ضعف از اوست و بس».

در «مندک اپنشد اتھرون وید» چنین بیان شده که: «آتش سر خداست و مهر و ماه چشمان او و جهات عشره گوشهای او وید کلام او و هوا دم او و مخلوقات عقل او و زمین پای اوست و جان تمامی خلائق همان است و اجر دهنده و اجر یابنده هر خیر و

شر خود اوست و او در میان آدمیان و دیوان و هر مرز و بوم زیست می‌کند و در آسمان راه می‌رود و به شکل ماهی در آب فرو می‌رود و مانند نباتات از زمین می‌روید. بسان چشمه سازها از کوهها جاری می‌شود ولی با وصف این مراتب باز به حال قدوسیت خود همیشه باقیست.» در وید می‌نویسد: «جان و خدا متحدند و برهمه که اصل است واحد است.»

احتیاجی به تطویل کلام در این باب و اقامه دلائل زیادتری از کتاب هندوان نداریم زیرا مفاد و خلاصه عقاید آنها را دانستیم و از کتب وید و شاستر و پران معلوم کردیم که تنها بعقیده هندوان یک برهمه هست و بس و غیر از او چیزی نیست.

- اصول عقاید مذهب هندو

با وجود آنکه هندوان به وحدت وجود قائل‌اند، باز تعالیمی که در دست دارند طوریت که پیروانش را به ضلالت و گمراهی می‌برد و به بت‌پرستی می‌کشاند. چنانکه امروز هندوان علاوه بر خدای واحد به خدایان کوچک متعدد معتقدند. از جمله خدایان خدایان بزرگ «برهما» و «شیو» و «ویشنو» را از سایر خدایان بزرگتر می‌شمارند و می‌گویند «پرابرهمه» در ازل برهمه را از ذات خود به ظهور رساند و برهمه کونین را آفرید. بعد ویشنو را که حافظ است آفرید، پس از آن شیو که تخریب و تجدید کننده است پیدا شد. بنا بر عقیده ایشان خدایان متعدده و مختلف در ادوار مختلفه در میان بشر پیدا شده و هر کدام دارای صورت و شکل مخصوصی بوده‌اند. چنانچه در کتب ایشان مکتوب است: «ویشنو زمانی به شکل انسان و ماهی و زمانی دیگر به صورت آدم و شیر و در وقت دیگر به شکل آدم کوتاه قدی در عالم جلوه‌گر شده است.» و هندوان این نوع خدایان را بیشتر از خدای واحد سجده می‌کنند. علاوه بر این هزاران هزار خدایان کوچک به دست خود به اشکال مختلفه از سنگ و چوب تراشیده و در بتخانه‌های خود گذاشته و آنها را پرستش می‌کنند و مقصود از ستایش این نوع خدایان

چوبی و سنگی آن است که می‌خواهند ویشن را در واقع متذکر شوند و از این لحاظ است که اغلب به شکل او از چوب و سنگ خدا می‌تراشند. قطع نظر از اینها هندوها آفتاب و ماه و ستاره و آتش و برهمنان و درویشان را که «جوکی» می‌نامند و همچنین به بعضی از حیوانات از قبیل گاو و فیل و میمون و شتر مرغ و درخت پپیل و تلسی و غیره ستایش و عبادت می‌کنند.

در موضوع روح هندوها عقیده دارند که روح آدمی بعد از مرگ باقی مانده و هر کس جزای اعمال خود را خواهد یافت. لیکن چون تناخسی هستند یعنی قائل به تناسخ روح‌اند عقیده فوق را با عقیده تناسخ مخلوط کرده، نتیجه بدی که به گمراهی و ضلالت منتج می‌شود از آن می‌گیرند. یعنی بنابر عقیده تناسخ، روح پس از آنکه از بدن مفارقت کرد باید چندین قرن از بدنی به بدنی انتقال پیدا کند تا استحقاق و شایستگی مقام بهشتی و سعادت ابدی را پیدا کند. این انتقال و حلول روح از بدنی به بدن دیگر به منزله غال است که زر را مصفی می‌کند. همانطور روح هم از آلاینده‌ها پاک می‌شود، یعنی از اگر شخص در عالم کردارش زشت بوده روحش پس از مفارقت از بدن به بدن حیوان پلیدی نقل و حلول می‌کند و اگر رفتارش در عالم خوب بوده روحش به بدن بهترین حیوانات حلول می‌نماید. ولی اشخاصی که گناهانشان بسیار بوده باید چند مدت روحشان قبل از حلول به ابدان حیوانات در آتش جهنم بسوزد و عذابهای گوناگون به بیند تا اجازه مراجعت به روی زمین و حلول در بدن کرمی یا سگی یا گربه‌ای بدو داده شود. بعکس اگر کسی رفتارش نیک بوده باشد فوراً روحش در بدن شخص ابدی حلول می‌کند. اشخاصی هم که من باب خاطر بعضی احترامات لازمه را بجا آورده باشند یا مال و ملک خود را ایثار بهمنان کرده باشند و یا برای نجات خود متحمل عذاب و آزار شدید و ریاضات شاقه شده باشند و یا خود را در آب رودخانه گنگ غرق کرده و یا در آتش افکنده باشند. روحشان بلا درنگ باسما و بهشت یکی از خدایان صعود می‌کند و هزاران هزار سال از لذایذ و مشتهیات مجازی و جسمانی متمتع می‌شود.

بر طبق کتب فرقه مذکوره بهشت برهما چندین صد فرسخ طول و عرض و و ارتفاع دارد. لذات و شکوه و قشنگی و طراوت آن بیرون از قوه تقریر و تحریر است. اطراف بهشت ویشن زیاده از سی هزار فرسخ راهست و تمامی عمارات و ستونها و سرستونهای آن از طلا و جواهر است. کسی که لیاقت دخول آن بهشت را داشته باشد، چندین هزار کنیزک حوریه و ارابه‌ها و تخت روانهای مرصع به جواهرات بدو ارزانی میدارند. گلهای رنگارنگ و زیبا در اطراف حوضها فراوان است. ولی بهترین مقام بهشتی نصیب جوکیان می‌شود، زیرا در عالم ریاضت بحد کمال رسیده و همچنان که قطره در دریائی غرق می‌شود، روح آنها هم با خدا می‌پیوندد. این موضوع در کتاب «اینشد» بدین دستور بیان شده است، چنانکه می‌نویسد: «روح عارف و عابد بعد از مفارقت نور گردیده مانند برق لامع به بهشت برهما صعود می‌کند و دائماً در آنجا با او متحد خواهد بود». در موضعی دیگر از همان کتاب مکتوب است: «روح آدم پاک پس از مفارقت به اصل بدن خود برمی‌گردد و باز با آن نور اصلی و قدیمی اتحاد پیدا می‌کند.»

- صحیح نبودن عقاید هندو به دلایل ذیل

ما بر سبیل اختصار بیانی از تعلیمات و اصول مذهب هندوان کردیم و به دلائل ذیل می‌خواهیم به خوانندگان ثابت کنیم که تعلیمات آنها بنیادی ندارد و از اصل غلط است.

۱- تعمیم شرک

اولاً هندوها از یک طرف به وحدانیت قائلند چنانکه سایر موحدین عقیده دارند و عقول سلیمه هم ثابت می‌کند که خدا یکیست و اگر کسی تصور کند که خالق دو است معلوم می‌شود که یک خالق از عهده خلیقت برنیامده و استمداد از خالق دیگر کرده است. بنابراین خدا را نمی‌توان خدای قادر مطلق خواند. کسی که تصور کند خدائی هست که

قادر به جمیع امور است ولی خدایان دیگر را برای نظارت در کارش انتخاب کرده است، از مشرکین محسوب می‌شود و چنین کسی نمی‌تواند با تمامی دل خود خدا را محبت کند، چنانکه یکنفر نوکر نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. از یک طرف به احدیت حق قائل شدن و از طرفی معاون و ناظر و غیره برای او معین کردن منجر بشرک و ضلالت می‌شود.

۲- تناسخ ارواح

ثانیاً به موجب عقیده هندوان تناسخ کیفیتی است که روح انسان از قالبی به قالبی دیگر داخل می‌شود، ولی قالب و ظرف دومی برای روح تنها از سنخ ظرف اولیه نباید باشد بلکه ظرف بحسب استعداد و لیاقت و کردار شخص مختلف می‌شود. مثلاً گاهی به قالب کرم و گاهی به قالب حیوانی دیگر حلول می‌کند. و غرض از این انتقال به ظروف و قالب چنانکه بیان آن گذشت آنست که روح از آرایش‌ها تزکیه شود. «منو» که یکی از علمای هند است می‌گوید: «هر آدمی که طلا از برهمن دزدیده باشد، در موقع ولادت ثانوی بانگشتهای دستش مرض خبیثی خواهد بود و هر که شراب به خود، دندان‌ش سیاه می‌گردد. هر که بر دیگران تهمت زند، گنده دهن و آنکه استحقاق تلاوت وید را ندارد و بخواند لال و الکن می‌گردد، و هر کس که عمداً چراغ را خاموش کند واحد العین می‌شود». و ایضاً در شاستر مرقوم است که: «مردم نه تنها بسبب گناه تولد نخستین خود بی‌دست و پا و نابینا متولد می‌شوند، بلکه در قالب جانور و درخت و نباتات و غیره نیز جا می‌گیرند». در شاستر منو مکتوب است: «هر کس غله‌ای را که هنوز از خوشه بیرون نیامده است بدزدد، در قالب موشی تولد خواهد یافت و اگر آب را بدزدد در قالب غوطه خوار و اگر روغن چرغ را دزدی کند در قالب پروانه و اگر آهو را به سرقت برد، به بدن گرگ و اگر میوه بدزدد در بدن میمون. اگر مال «پندت» را بدزدد در بدن نهنگ یا در ابدان حیواناتی شبیه به نهنگ تولد خواهد یافت و آنکه جواهر بدزدد

صدها هزار دفعات به صورت نباتات مصور می‌گردد و هر کس نسبت به شدت و ضعف گنااهش تولدش هم متفاوت می‌شود. مردمان خشمگین و عیب جو در قالب شیر و مردمان شهوت پرست و زناکار در ابدان مردار خوارها و در پلیدترین کرمها تولد خواهند یافت». در «اگنی پران» مسطور است که: «شخصی که از ولادت انسان محروم باشد و به شکل مخلوقات دیگر تولد شود بعد از چهل کرور مرتبه تولد باز در جسم انسانی متولد خواهد شد.»

بطلان مراتب فوق بدیهی است زیرا که علم یکی از مزایا و صفات لازمه روح است و محال است که روح از صفات لازمه خودش یعنی از علم عاری باشد. معهذا هندوها به این نکته معترفند که آدمی از تولد سابق خود اطلاعی ندارد و در حالتی که روح در ابدان حیوانات حلول کند، علم از او دوری می‌کند، و صفات دیگرش نیز از بین می‌رود. پس از تولد سابق خود بی‌اطلاع می‌ماند. اثبات اینکه کتب هندو از طرف خدا نیست آسان است و ما آن را به براهین قاطع ثابت می‌کنیم. ما از ذکر یک نکته ناگزیریم و آن این است که علم که صفت ذاتیه روح است محال است که از روح تفکیک پیدا کند یا محو باشد. البته در روح یک طفلی علم مکتوم است مثل آنکه درخت در تخم مکتوم است ولی زمانی که تخم باز بشود محالست که درخت از آن ظاهر نشود. به همین طریق غیر ممکن است علمی که بعد از ایام طفولیت در روح پیدا شود دو مرتبه زایل و نابود گردد بلکه آنچنانکه روح باقی و غیر فانی است همچنان علم و سایر صفاتش نیز باقی و پایدار است.

با وصف این هندوان می‌گویند روح انسان از قالبی به قالبی نقل می‌کند تا سزای گناه را بیابد و از آلودگی گناه پاک شود و آخرالامر آن لیاقت را بهم می‌رساند که باز در قالب انسانی تولد یابد. آیا این مسئله واضح نیست که روح در حالت بی‌علمی نه نیکی نه بدی می‌تواند کرد و نه قابل سزا دادن است؟ زیرا وجود اینهمه موقوف بر آن است که روح از اراده و احکام الهی واقف باشد و بداند که نیک چیست و بد چیست. در

حینی که روح از بدن جدا شود، بدن نه نیکی می‌تواند کرد نه بدی زیرا که از علم خالی است و بدین لحاظ افعال مزبور از جانوران و بهائم بعرضه ظهور نمی‌آید. دیگر آنکه معتقدند که پر خوران پس از رحلت به شکل خوک و مردمان خشمناک و قاتل در شکل شیر پیدا خواهند شد. یک سؤال پیش می‌آید و آن این است که آیا روح در تن خوک پاک و در تن شیر صابر و حلیم می‌گردد؟ حاشا این خود مسلم است که تعلیمی که بنایش بر روی چنین حرفهای لاطایل باشد باطل و بی‌اصل است و در انجیل هم بیان شده است که انسان فقط یکبار متولد می‌شود و یکبار می‌میرد چنانکه در رساله به عبرانیان باب ۹ آیه ۲۷ نوشته شده است: «مردمرا یکبار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است.»

۳- مجذوب شدن روح به سوی خدا

ثالثاً مسئله اتحاد با خدا یکی از اصول مذهب هندو است چنانکه عقیده دارند روح پس از تزکیه شدن با ذات الهی انجذاب پیدا می‌کند و همچنان که یک قطره در میان دریائی نیست و نابود می‌شود، به همین طریق روح انسان پس از انجذاب معدوم می‌گردد. البته این نیز مانند سایر تعالیم هندو تعلیم باطلی است زیرا که انسان در باطن خود خود را وجودی خاص می‌داند و تقاضا و منویات دل خود را جز در سعادت ابدی در چیز دیگری نمی‌داند، و هرگز راضی به سعادت چند روزه نمی‌شود. مسلم است این تقاضای قلبی را خداوند در روح انسان جا داده است، که انسان را به تکاپو و جستجوی طریق سعادت وا دارد، و روح مالک حیات جاودانی گردد. ولی وقتی که به تعلیم باطل فوق نظر می‌افکنیم، می‌بینیم اگر روح انسان فی الواقع چنانکه هندوها عقیده دارند در ذات خدا معدوم و فنا می‌شد، پس تقاضای روح چه می‌شد و حیات جاودانی کجا می‌رفت؟ بنابراین بطلان تعلیم فوق واضح است، زیرا مسلم است که روح هیچوقت نیست و نابود نمی‌گردد، بلکه همیشه بقا با اوست. این نکته از هر قسمت انجیل

هویدا است و اغلب موارد انجیل به بقا و تخلید روح شهادت می‌دهد. منتهی برای به دست آوردن سعادت ابدی، اتحاد و انجذاب ذاتی لازم نیست بلکه اتحاد و موافقت اراده انسان با اراده الهی لازم است و بس.

۴- وحدت روح انسان و حیوان

رابعاً دعوی هنود راجع به یکسان بودن روح انسانی و حیوانی بدیهی البطلان است، زیرا کاری که انسان می‌تواند بکند حیوان از انجام آن عاجز است. اوامر خداوند از عهده انسان خاکی بر نمی‌آید. چنانچه حیوان مانند انسان ناطق و نویسنده و صاحب علم نمی‌تواند شد، انسان نیز مانند خدا قادر به خلقت اشیاء نیست حتی آنکه نمی‌تواند گاهی را بوجود بیاورد. بنابراین چطور می‌توان معتقد شد که در خدا و در انسان و در حیوان یک روح متساوی و بی‌تفاوت باشد؟ اگر در همه آنها یکنوع روح می‌بود. زیرا وقتی که روح یکی شد و تفاوتی در میان نبود، افعال و اعمال خود مشاهده می‌کنیم. پس محقق است که روح حیوان از انسان فرق دارد و روح خدا هم غیر از این دو است.

اگر بالفرض هنود بگویند که روح خدا در ماده جسمیه انسان گرفتار گردیده و لهذا ناتوان و ضعیف شده، پس چنین استنباط می‌شود که معاذ الله ماده جسمیه از خدا تواناتر و زور آورتر است. این چنین دعوی باطل و مهملی را کی می‌پذیرد؟ راجع به وحدت روح انسان و خدا اعتراض ما در اینجا وارد است که اگر چنین باشد پس باید گفت که هر خطائی از انسان به ظهور می‌رسد فعل خداست و روح مظهر عملیات الهی است. مثلاً خدا در زانی زنا و در دزد دزدی و در خونریز خونریزی می‌کند. اینهم که عقیده کفرآمیزی است. اگر فاعل کل افعال مخلوقات چنانکه آئین هندو تعلیم می‌دهد، خود خداست و بس، پس چرا هنود بدکاران را سزا می‌دهند و با کلمات شرافت و رذالت فرق بین کناس و برهما می‌دهند؟ چرا یکی را پست و بی‌شرف و عاری از صفات حمیده می‌دانند و دیگری را وسیله شفاعت و نجات خود می‌شمارند؟ به چه بیم

و امید از دوزخ هراس دارند؟ خوب اگر روح انسان خود خداست پس چگونه به دوزخ می‌رود، چون واضح است که خدا هرگز خود را العیاذ باللّه به دوزخ نخواهد افکند؟ و هر گاه آدمی خدا بوده باشد پس که را عبادت و ستایش کند؟ آیا ممکن است کسی خودش را بپرستد و به خود سجده و ستایش کند؟ پس در بطلان این عقیده هم که روح همه مخلوقات خداست شکی باقی نمی‌ماند. انسان نظر به آن علم باطنی که در او به ودیعه نهاده شده است خود را مخلوق و بنده خدا می‌داند و از آن سبب است که عبادت و تعظیم خدا را بر خود واجب می‌داند.

۵- معاصی خدایان هنود

خامساً زهاد و عباد هنود صادق و درست کردار نیستند. چنانکه افعال ظاهر آنها بر آنها حکم می‌کند، و حال آنکه زهاد واقعی باید منزّه باشند و خود را به صفات خدا متّصف سازند. زهاد و جوکیهای هنود مرتکب هر نوع شرارت و گناهی می‌شوند. مثلاً در حق برهما در پران نوشته شده است که او بدمست بوده است. و در مطیسیا پران مکتوب است که: «برهما تا مدت صد سال به سال «دیوتاهام» با دختر خود زنا کرده است.» و در پرانهای دیگر می‌نویسد که به علت زنا و افعال ناشایسته برهما ملعون گردید و پرستش او موقوف شد.

در حق «ویشن» در «پدم پران» گفته‌اند که: «ویشن خود را به شکل درخت ساخت. «شیو» با مهادیو در قریه «شیوپور» با زنی فاحشه زنا کرد و روبروی «اثر منی رشی» برهنه برقص درآمد. بدین سبب اثری منی او را لعنت کرد.» در پدم پران نوشته شده است که شیو سر پسر خود را برید.

درباره رام پسر «دسرتیه» در «والمیک» مکتوب است که: «نراومنی او را دعای بد کرد زیرا که او مفسده‌ها برپا می‌کرد و نزاعها و خونریزیها برمی‌انگیخت و برهمنان را

می‌کشت.» نسبت به کرشن که بعضی او را «شاستر اوتار پورن برهمه» می‌خوانند در «بعآگوت» نوشته است: «او با زنان شهر گوکل زنا کرد و جامه‌های زنان «متهرا» را برداشته بر «درخت کدم» برفت؛ شیر و ماست بدزدید و از گازر «راجه کنس» جامه‌ها به ظلم بستد و او را بکشت و دیگر راجه کنس را نیز قتل کرد و زن «اینکوس بایس» را به زبردستی در نزد خود داشت.» از این نوع افعال زیاد نسبت به اوتارهای هنود داده شده است و چون در کتب خودشان نوشته شده است در صحت آنها جای تردید باقی نمی‌ماند. ولی مسلم است که آنها اوتار خدا نبوده‌اند، زیرا از خدا بدی صادر نمی‌شود. بعضی مدعی‌اند که خدا هرچه بخواهد می‌کند. البته در این تردیدی نیست، ولی باید دانست که هرگز از خدا شرارت و افعال قبیحه سر نمی‌زند، زیرا گناه با ارادهٔ مقدس او مابینت کلی دارد. لهذا قائیدین و پیشوایان هندو که عبارت از «اوتارهام» و «برهمام» و «وشن» و «رام» و «کرشن» هستند همه کاذب و دروغگو بوده‌اند و جز راجه‌گی و اعیانی فضیلتی دیگر نداشته‌اند. پس وای بر جماعتی که این قبیل اشخاص را پیشوا و «دیوتای» خود قرار دهد و آنها را پرستش کند.

۶- وجود تعلیمات غیراخلاقی در کتب هنود

سادساً اینکه از مضامین و مطالب وید و شاستر و پران مفهوم می‌شود که آنها از جانب خدا نیستند. اولاً در کتب مذکوره نوشته شده است که عالم خدا است و خدا در همه کس فاعل و ناطق است. در این صورت شرارت‌هایی که از انسان سر میزند تقدس و عدالت خدا را باطل می‌سازد. ثانیاً کتب مزبور لقب اوتار را به کسانی می‌دهد که مرتکب زنا و دزدی و دروغ گوئی و هر نوع عمل بدی شده‌اند و به پرستش آنها و عبادت تصاویر آنها حکم داده است. ثالثاً کتب مزبوره مطالعه کنندگان را به وسیلهٔ تمجید از عملیات نکوهیدهٔ دیوتا و اوتار ترغیب به اعمال بد می‌کند، و آنها را آمادهٔ هر نوع معصیت می‌سازد. این فقره از اشلوکهای مستهجن و لغو معلوم می‌شود. مثلاً در

کتاب «کلارنو» یک اشلوک هست بدین مضمون که کسانی که علی الدوام در تصور برهمه باقی می‌مانند نجات آنها آخر الامر به صحبت زنان موقوف می‌شود. قتل کردن صواب است و شراب خوردن اولی. آنکه بظاهر «بهرشت» یعنی ناپاک است در باطن «شده» یعنی پاک است. در کتاب «شیام رهس» اشلوکی بدین معنی است که شهوت و گوشت ماهی و شراب و صحبت زنان باعث خلاصی از گناه می‌شود.

رباعاً اختلافات بسیار در میان آن کتب دیده می‌شود. مثلاً در بعضی از پرانها مکتوب است که برهما و وشن و مهیش یعنی شیو از بطن «آدشکتی» بوجود آمده‌اند. و آدشکتی بعد از زائیدن، هر سه آنها را شوهر خود قرار داد. در بعاکوت می‌نویسد: «از ناف وشن گلی شگفت و از آن گل برهما پیدا شد.» در بعضی از پرانها مسطور است که از آدشکتی ماده و تخمی پیدا شد که از آن وشن پدر شیو برآمد. نیز «مطیسیاپران» گفته است: «برهما شیو را خلق کرد.» و در «نارویه پران» ذکر شده است که: «برهما و وشن از «ناراین» بوجود آمدند بدین ترتیب که از جانب راستش برهما و از چپش وشن و از وسط او شیو بوجود آمد.» در لنگ پران مکتوب است که: «برهما و وشن با زنان خویش از شیو پیدا شدند به این ترتیب که شیو از «برهماند» پیدا شد و با شکل و شمایل خوب پیراسته بود. از جانب چپ خود وشن و «لکشمی» را و از طرف راست برهما و سرستی را بوجود آورد.» در «پدم پران» اشاره شده است: «کسانی که مدعی‌اند که دیوتاها از قبیل برهما و مهادیو و غیره با نارین یعنی وشن برابرند، دروغگو هستند.» در «کرشن جنم کهند» مذکور است: «روزی وشن از راه تفاجر و تبختر می‌گفت که منم خدای همه. کرشن این را شنیده او را به حلق فرو برد.»

در موضوع آفرینش عالم در بعضی کتب چنین مکتوب است: «برهما عالم را بوجود آورد.» مواضع دیگر از قول وشن نقل می‌کنند که «کالی» خالق دنیاست ولی در «لنگ پران» می‌گوید: «کرشن آفریننده عالم است.» از موارد دیگر معلوم می‌شود که «منی» و دیوتاها را نیز در خلقت عالم مداخلتی هست. و در همان کتاب یک فقره راجع

به این موضوع دیده می‌شود که می‌گوید: «آنکس که او را «در پران» و «در و شیو» نامیده‌اند هنگام آفرینش مخلوقات شکست یعنی «پرگوت» را که قبل از مخلوقات «در شیو وصل» و «شیوروپ» بوده است نظری چنان افکنده که او بوجود آمد و از پرگوت «مهاتت» یعنی غرور پیدا شد و از او سه نوع «آهنگار» یعنی غصه بوجود آمد. یعنی «از ساتگ آهنگار» دیوتا و از راجس آهنگار حواس عشره و از تامس آهنگار عناصر خمسه بوجود آمده و همه اینها مجتمع گشته برهمانند پیدا شد». و در برهمه دیورت پران در برهمه کهند مسطور است که: «از دست راست کرشن وشنو بوجود آمد و از دست چپ او شیو و از نافش برهما و این هر سه او را پرستش کردند.» نسبت به کم و کیف خلقت عالم و نیز نسبت به امور دیگر در کتب هندو اختلاف اخبار دیده می‌شود.

بعضی شاسترها به حلال بودن گوشت حکم می‌دهند و برخی منع می‌کنند. در اکثر پرانها قدغن شراب و کباب تصریح شده و نوشته شده است: «هر کس که در «کل جک» شراب و کباب بخورد، آنکس «ملکھش» یعنی بسیار ناپاک خواهد بود.» ولی از بعاگوت معلوم می‌شود که کرشن که در ابتدای کل جک بوده است او و اولاد و تمامی نفوس «دوارگام» شراب می‌خورده‌اند. حتی آنکه روزی که مابین ایشان نزاعی برخاست و مجادله آغاز شد همه بدمست شده بودند. در دهرم شاستر چنین مکتوب است که: «جانورانی که گوشت آنها را می‌خورند با خورندگان آنها هر دو از برهما بوجود آمده‌اند.» نظر به این خوردن گوشت جانوران به طریقی که در شاستر مرقوم است هیچ گناهی ندارد، و در همان شاستر یک اشلوک بدین مضمون است هست که اگر گوشت را در ابتدا نذر دیوتاها کرده و بعد بخورند هیچ معصیت ندارد. جانوران یک سم را با چهار پایان و حیوانات ناشناس را نباید خورد. در مواضع دیگر همان شاستر نوشته شده است که: «بر حسب حکم شاستر گوشت خوردن و شراب آشامیدن و با زنان صحبت کردن هیچ گناه ندارد.» همان شاستر می‌نویسد: «برهمنان را خوردن گوشت خارپشت و حربا و کرفس و نهنگ و شغال و خراطین و خرگوش و غیره رواست.» در «متاکھشرا»

به همین مضمون اشلوکی دیده می‌شود که می‌نویسد: «از جمله جانورانی که پنج ناخن دارند پنج جانور می‌توان خورد و آن پنج این است سیدها و کوه و کشف و خارپشت و خرگوش و غیر از اینها همه چیز حرام است. از ماهیان دریا سه قسم ماهی قابل خوردن است که عبارت از لینهو و تندک و روهورا باشد. و در «رگوید» در «ادهیای سوم سمهیا» قربانی کردن گاو حکم شده است. در ادهیای دوم همان سمهیا مذکور است: «آن کسی که جانوران را قربانی می‌کند مثل فلک بخشنده خوشی می‌گردد». و «رگ گیتو» در «ست جک» به سبب قربانی کردن گاو شهرت یافت و در یک قربانی که شخصی «بشوامتر» نام آن را کرده بود برهمنان ده هزار گاو را نوش جان کردند.

۷- اختلافات علمی در کتب هنود

گزارشات و وقایعی در کتب مزبوره نگارش یافته که از منطق و علم خیلی دور است، چنانچه در احوالات عالم و علم هیئت و ترتیب اجرام سماویه چندان لاطایلات بافته‌اند که حتی کتب وید و شاستر و پران مشحون از آن اغلاط است. مثلاً در آن کتب مندرج است که کوه سمیر در وسط کوهی است هفتصد و پنجاه هزار میل بلند و قله‌اش یکصد و بیست و هشت میل و بر فراز آن «وشن شیو اندراگتی‌یم» و سایر دیوتاهای سکونت دارند و در اطراف آن کوههای دیگر هستند که بر هر یک از آنها درختهایی است که ارتفاع هر یک ۴۴۰۰ میل است. با آنکه محققین از اوضاع عالم تحقیقات عمیق کرده‌اند ولی تاکنون هیچیک از جغرافی‌دانها و سیاحان و دریانوردان و کوه‌گردان نه از چنان کوهی و نه از چنین درختی به این عظمت نشانی پیدا کرده‌اند. و نیز در باب عمق آن کوه نوشته شده است که به قدر ۶۴۰۰۰ میل به قعر زمین فرو رفته است و حال آنکه علم ریاضی مدلل داشته که قطر زمین به ۸۰۰۰ میل هم بالغ نمی‌شود. عجب است، از این کوه در هیچیک از قطعات عالم نشان و آثاری تاکنون دیده نشده است. معلوم نیست بهشت و «برهمه لوک» و غیره در کجاست!

ایضاً در مارکندی پران و در سری بعاگوت مکتوب است: «هفت دریا که عبارت از دریای شور و دریای شیرۀ نیشکر و دریای شراب و دریای روغن و دریای شیر و دریای دوغ و دریای آب شیرین پیرامون کوه سمیر واقع شده است.» می‌گویند دنیا بطور میدان و به صورت کل گول است و حال آنکه هیئت ثابت کرده است که دنیا مدور است. دیگر آنکه ثابت شده است که دنیا به حکم خدا در هوا معلق است لیکن در بعضی از پرانها نوشته شده است که دنیا در پشت کشف و در برخی مسطور است که بالای کله مار جا گرفته است.

محیط زمین که محققاً بیش از ۲۵۰۰۰ میل نیست در پران می‌نویسد دویست کرور میل است. ببینید هنود از حقیقت چه اندازه دور هستند. آفتاب و زمین به عقیده محققین علم هیئت چهل و هشت کرور فرسنگ دور است. اما در پران دوری آفتاب را از زمین دو کرور میل ضبط کرده است.

دوری ماه از زمین دویست و هفتاد هزار میل است ولی در پران دو میلیون میل نوشته است. در مقابل تحقیقات عالمانه سیاحان و جغرافیون، این نوع اظهارات بی‌منطق البته پوچ و غیرقابل اعتماد است. اگر دلایل مثبت‌های در علم هیئت کشف نشده بود و هیئت از محیط اولیه خود قدمی برنگرفته، ممکن بود کسی یاوه‌گوئیهای شاستر هنود را باور کند. ولی امروزه دیگر نمی‌توان سفسطه‌های خنده‌آور را به لباس علم درآورد برای آنکه مردم منتظر شوند و فریفته گردند.

و نیز در وید مسطور است: «آفتاب از آتش و ماه از آفتاب و باران از ماه و برق از باران پدید می‌شود.» و حال آنکه علم مدلل داشته است که برق از اصطکاک دو ابر پدید می‌شود، و ابری که باران ریز است بیشتر از سه میل از زمین بلند نیست و ماه هم از زمین دویست و هفتاد هزار میل دور است.

- وسائل باطل هنود برای تحصیل نجات به قرار ذیل است

کتبی که محتوی چنین مطالب باطل و بی‌اصل باشد و از اغلاط و تعلیمات ساختگی پر باشد بطوری که بدکاران را اوتار خدا بخواند و خدا را مبداء و اصل شر بنامد، چگونه کتاب حق و من جانب الله است؟ اگر آن کتابها را کتب حقه بخوانیم پس بطلان طهارت و تقدس خدا را اعتراف کرده‌ایم. ولی چون خدای قادر متعال با خدائی که شاستر و وید تعریف می‌کند تفاوت دارد فقط بطلان کتب هندو ثابت می‌گردد، نه بطلان حقیقت الهی. کتب هندو کتبی است که مردمان گمراه و دور از حقیقت از خود جعل کرده و آنها را نوشته‌اند و خود و گروهی را به راه ضلالت افکنده‌اند. چنانکه تعالیم فرقه مزبور غلط و ناقص است همچنان و سائلی که برای نجات خود بدانها تشبث می‌کنند ناقص و بی‌فایده است. ماذیلاً و سائلی مزبور را با دلیل باطل بودن آنها ذکر خواهیم کرد.

۱- نماز

از جمله و سائلی که هنود امید عفو و نجات بدان دارند نماز و تکالیف مذهبی است که جهت تمجید و تعظیم بتها و خدایان خود بجا می‌آورند. نمازشان عبارت است از فریضه یومیه و نماز اعیاد و نمازهای سنتی و مستحبی که طرز بجا آوردن هر یک در کتب مذهبی ایشان مفصلاً بیان گشته است. تکالیف مذهبی بیشتر به عهده برهمنان است. مثلاً هر صبح و شام باید قطعه شعری در تمجید و ستایش برهما در حضور بتها بخوانند و هنگام ظهر گلها نثار کنند و در روز دور ایام البیض بت را در رود گنگ بشویند. یکی دیگر از تکالیف این است که در وقت نماز در حضور بت روی خاک نشسته و طرفین خود را گاهگاهی با مرافق می‌کوبند و پیشانی خود را می‌زنند و از این

قبیل حرکات ناهنجار و رکیک بسیار می‌کنند. آنقدر تکالیف مذهبی و رسوم و عادات غریب در نماز دارند که اگر کسی بخواهد تمامی آنها را بجا بیاورد تقریباً تمام روز را باید مشغول باشد. هر شبانه روز هفت نماز با تکالیف و رسوم و آداب معینه دارند و آنها را «پوجام» می‌گویند. اوقات نمازها به این ترتیب است که نماز نخست را در صبح و سه نماز دیگر را از صبح الی ظهر و یکی را در وقت ظهر و یکی را بعد از غروب آفتاب و آخری را در نصف شب بجا می‌آورند. قاعده نمازهای مذکوره به این طریق است که اولاً بت را به آب و شیر و غسل می‌شوند و بر او خاکستر و فضله گاو می‌مالند و بعد در جلوش گلهای معطر می‌گذارند و از کافور بخور برایش می‌سازند و سورنا زده می‌رقصند، و در اثنای نماز خم گشته و سجده نموده باز می‌ایستند. سوای این فرایض طهارت‌ها و نمازهای مستحب زیاد دارند که هر هندوئی باید در هر روز بجا آورد تا خداوند از گناهش درگذرد و لطف خدایان شامل حالش گردد. یک قسم از آن نمازها نمازی است که آن را «مندرام» می‌نامند و طریقه بجا آوردن آن بدین ترتیب است که حروف معینی را مثل حروف «با را یاوام» و غیره کراراً به آواز بلند می‌خوانند. زیرا عقیده دارند که در آنها معانی عالی و معنوی است که تلفظ و تقریر آنها به صدای بلند باعث خوشنود کردن خدایان و برانگیختن حس شفقت آنها می‌شود. قسم دیگر از نمازهای ایشان این است که نام رام را که یکی از خدایان ایشان است، تندتند و به کرات بخوانند، و به قراری که می‌گویند شقی‌ترین مردم بدین وسیله نجات قطعی خواهند یافت.

۲- تلاوت کتب دینی

برای پاک شدن از گناه تلاوت زیاد «گاتیری» را مکرر از تمام امور و تکالیف مذهبی مفیدتر می‌دانند. چنانچه در خصوص گاتیری در شاستر منو چنین نوشته شده است که: «بندت تنها به خواندن آن نجات خواهد یافت خواه مابقی تکالیف مذهبی را

بجا بیاورد و خواه بیاورد. وید را آن کس می‌فهمد که لفظ اول گاتیری را که لفظ «اوم» است بفهمد.» و نیز در همان شاستر مکتوب است: «برهمنی که مدت سه سال همه روزه گاتیری را بخواند، آن برهمن «برهمه روپ» یعنی بر شکل و صورت برهما خواهد گردید و همچنان که گناه در هوا اثری ندارد در او نیز لکه‌ای باقی نمی‌گذارد و پاک و طاهر می‌گردد.» اشلوکی دیگر بدین مضمون در آن کتاب هست که: «اگر برهمن در خلوت یا بر لب دریا بنشیند و گاتیری را هر روز هزار دفعه تا یک ماه بخواند از گناهان عظیم خلاص خواهد شد. به آن طریق که مارپوست افکنده و صاف بیرون می‌آید او نیز از لوث گناهان پاک می‌شود.»

در «سوریه ناراین اپنشد» مکتوب است: «هرکه مقابل خورشید بنشیند گاتیری را بخواند از خوف و بیم خلاصی خواهد یافت و آفات از سر او رفع می‌شود و هرچه ناپاک باشد از قبیل طعام حرام و شراب و مصاحبت بد برای او حلال می‌گردد.» این گاتیری چه طرفه کتابی است که اینقدر قوت و قدرت دارد؟ گاتیری جز چند الفاظ بیش نیست که در اشتکب سوم ادھیای چهارم رگ وید مکتوب است: «اوم بهوم اکاش سورگ». یعنی، بر روشنی عظیم آفتاب دل می‌بندیم، او دل ما را راهنمایی کند. لفظ اوم کلمه تعریف است و الفاظ بهر بهوه سوه را که دیاهرتی یعنی کل صفات خوانده می‌شود، در ابتدای گاتیری به جهت کاملیت آن داخل می‌کنند. در حق گاتیری در «اسکندپران» مکتوب است: «همچنان که در عالم شهری نظیر شهر کاشی نیست همانطور در وید هم امری افضل و اعلی از گاتیری نیست.» طریقه دیگر نماز آنها این است که نام رام را مکرراً می‌خوانند و عقیده دارند که هر گناهکاری بدین وسیله از گناه نجات می‌یابد. اگر نام وشن هم به طریق مذکور برده شود همان خاصیت و اثر را دارد. هنوز روایت می‌کنند: «والمک نامی که شخص سفاک و قطاع الطریق و غارتگری بود و آنقدر برهمنان را کشته بود که یک خم کلان از زنار برهمنان مقتول پر کرده بود، در حین به قتل رساندن برهمنان عادت داشت که لفظ مارمار یعنی بز بزن را بر زبان میراند، و اگر این

لفظ را مقلوب خوانند رام رام می شود. به همین سبب آن شخص غارتگر هم‌رتبه برهما گردید». در بع‌اگوت نوشته شده است: «شخصی «اجامل» نام همیشه برهمنان را میکشت و شراب میخورد و تمامی عمر خود را به شرارت و اوباشی به سر برده بود. او دارای چهار پسر بود و از آن جمله یک پسرش «ماراین» نام داشت. چون اجامل از اجل در رسید عطش بر او غلبه کرد و سه دفعه نام ماراین پسرش را برد که به او آب بدهد. بعد از رحلتش پیادگان جم یعنی مالکان دوزخ او را به دوزخ می بردند که پیادگان وشن به استخلاص او در رسیدند. در میان پیادگان جانبین جنگی سخت در گرفت. آخر الامر پیادگان وشن غالب شدند و اجامل را به بهشت بردند. پیادگان جم به خشم در آمده نزد مالک خود رفتند و جامه‌ها و شلاقهای خود را به پایش انداخته گفتند: «ما نوکری تو را نمی‌کنیم زیرا که در متابعت تو ما ذلیل و بی‌مقدار می‌گردیم. جم به «چترکپت» که پیشکارش بود حکم کرد که دفتر را رسیدگی کند. پیشکار پس از واریسی به دفتر گفت: «اجامل بسیار گنهکار بود چنانکه معاصی او از حد بیرون بود. آنگاه جم دوان دوان به بهشت رفت و از شیو ماجرا را استفسار کرد. شیو جواب داد: اگر چه اجامل بسیار گنهکار بود ولی موقعی که اجلس در رسیده بود سه مرتبه نام ماراین را بر زبان راند. بدین لحاظ از دوزخ خلاصی یافته داخل بهشت گردید».

۳- نذورات

یکی دیگر از وسائل نجات به عقیده هندوان نذریست که مادام الحیات روزی چند ساعت به ذکر و اوراد مشغول باشند و نام یکی از خدایان را که به او ملتجی شده‌اند چندین هزار دفعه بخوانند. از جمله آداب مذهبی‌شان یکی این است که کتب مذهبی را به آواز بلند تلاوت می‌کنند و با آنکه پی به معانی آن نمی‌برند در خواندن بلند ثواب عظیمی را برای خود می‌دانند.

۴- زیارت

زیارت رود گنگ که یکی از رودهای معظم هندوستان است یکی دیگر از وسایل نجات هنود شمرده می‌شود. رود گنگ از وسط ولایت بنگاله گذر می‌کند و هنود آن را نهایت محترم و مقدس می‌دانند و مانند یکی از خدایان پرستش می‌کنند و قربانیها بدان می‌گذرانند و عقیده دارند که آب آن آدمی را از جمیع گناهانش پاک می‌سازد. نمازها و تکالیفی را که در شطوط آن بجا می‌آورند ثوابش را بیشتر از نمازهای معمولی می‌دانند. در کتب ایشان مکتوب است: «هر که در گنگ غسل کند گناهان هزار عمر را خود دور ساخته است». و نیز می‌نویسد: «به مجرد تذکر و یادآوری یا نظر یا لمس آب گنگ هر فاحشه‌ای از گناهانش پاک می‌گردد». علیهذا فواحش و تمام مریضان خود را به کنار رود مزبور می‌برند تا بلکه بدان وسیله شفا یابند. محتضران را در حالت نزع در میان رود گنگ می‌گذارند. و در روزهای عید و ایام مخصوص هزاران هزار از اماکن نزدیک و دور به زیارت رود مذکور می‌روند تا در آن غسل کنند، و در اثنای غسل بعضی کلمات را زیر لب می‌خوانند که مفهوم آن این است: «آب رودخانه گنگ انسان را از گناهانش پاک و طاهر می‌سازد». اگر احیاناً غسل در رود مزبور نزدیکی شهر بنارس و الله‌آباد یا در سایر زیارتگاههایی که در کنار گنگ واقع است به عمل آید، ثوابش عظیم است. زیرا فضیلت شهر الله‌آباد را به اندازه‌ای بزرگ می‌شمارند که معتقدند هرکس در آنجا بمیرد مستقیماً به بهشت می‌رود. راجع به پاکی شهر بنارس در کتب هنود چنین مسطور است: «هر گناهی که از آدمی در بیرون شهر صدور یابد همین که داخل شهر شود از او رفع می‌گردد. به همچنین گناهی که در میان شهر دامنگیر شخص شود با زیارت اطراف آن محو می‌گردد». به این ملاحظه همه ساله جمع کثیری از اطراف هندوستان به زیارت شهرهای مذکور می‌آیند. زیارتگاه دیگری که در میان هنود شهرت عظیمی دارد، بت خانه شهر «جگناته» است. جنگناته را در آن بتخانه به شکل غریبی گذارده‌اند و روز عید او را بر ارابه‌ای سوار کرده چند صد نفر از بتخانه بیرونش می‌آورند و در شهر و

اطراف می‌گردانند. نظر به اینکه حضور و مشارکت در این عید ثوابش عظیم است هزاران هزار هر کس از اطراف و اکناف به زیارت آنجا می‌آیند و آن بت را پرستش می‌کنند. علاوه بر اینها زیارتگاه‌ها و معابد دیگر هم دارند که چون ذکرش موجب اطناب کلام می‌گردد به چند نمونه مذکور در فوق اکتفا شد.

۵- قربانیا

هندوان برای خدایان و برهمنان خود قربانیا می‌گذرانند تا بلکه رضایت خاطر آنها را فراهم کرده عفو گناه و نجات خود را به دست آرند. ترتیب آن این است که به خدایان گلها و ریاحین نثار می‌کنند و سر بتها را با دسته‌های گل زینت می‌کنند و در حضورشان ماکولات و مشروبات و فواکه می‌نهند و بعد برهمنان آنها را می‌خورند. روزهای عید قربانیا زیاد از گاو و گاو میش و بز و گوسفند برای خدایان ذبح می‌کنند و حتی برای مردگان خود قربانی می‌گذرانند و مجالس برپا نموده البسه و نقود و اجناس و حتی اموال خود را به برهمنان می‌بخشند. در باب همین مطالب در کتب شاستر که چندین مجلد و محتوی تفسیر کتب وید است چنین نوشته شده است: «کسی که به برهمنی که کتاب وید را خوانده و خوب فهمیده باشد یک گله گاو سرخ ببخشد آمرزش گناهان خود را به دست آورده است و داخل بهشت وشن خواهد گردید». در یکی از مواضع آن کتب نوشته شده است: «هر کس در حضور بت گنگ در روز عید با ادای مراسمی که در کتب شاستر مقرر است دهی را به برهمنان عطا کند، آن شخص پاداش فراوان خواهد یافت که از گذراندن تمام قربانیا و بجا آوردن جمیع فرایض و رفتن زیارتها می‌توانسته به دست آورد.»

علاوه بر قربانیا بعضی از میان فرقه هندود خود و اطفال خود را نیز به خدایان و بتان خود قربانی می‌گذرانند. چون این مسئله بنابر کتب مذهبی آنها ثواب بسیاری دارد، اغلب زنان اولاد نخستین خود را قبل از ولادت برای قربانی بتی نذر می‌کنند. و هنگامی

که طفل به سن ۲ و ۳ می‌رسد مادرش او را به کنار رود گنگ یا رود دیگری که مقدس باشد آورده و او را غسل داده، با قساوت قلب و بی‌رحمی تمام او را به رودخانه می‌اندازد. روزی یکنفر انگلیسی موقعی که در کنار رود گنگ به تفریح مشغول بود زنی را دید که طفل خود را پس از غسل به رودخانه انداخت ولی چون طفل توانست خود را به بوته‌ای که از کنار رودخانه روئیده بود برساند غرق نگشت. مادر قسی القلب نامهربانش پا به آب گذارده، دست طفل را که محکم به علف چسبیده بود از بوته جدا کرد و در آب غرقش ساخت. گاهی اشخاص بالغ خود را در آب غرق می‌کنند و کوزه‌ای از آب یا ریگ پرسیخته آن را از گردن خود می‌آویزند و این علامت گذراندن قربانی و ایفای به وعده و امتیاز طهارت است. روزی یکنفر انگلیسی در نزدیکی شهر الله‌آباد مشاهده کرد شخص برهمنی در کشتی نشسته و شانزده دختر هندو را همراه دارد. پس از آنکه به آن طرف رود رسیدند با کوزه‌های از گردن آویخته به میان آب فرو رفتند و در آب آنقدر مکث کردند که کوزه‌ها از آب پرشد. پس از آن دختران، خود را در کمال بهجت و سرور در آب غرق کردند.

بعضی از هنود برای تعظیم و حرمت بت و تحصیل نجات، خود را عمدتاً به زیر چرخهای عرابه بت جگناته انداخته بدان طریق خود را مضمحل می‌کنند. در بعضی از ولایات هندوستان رسم است که زنی که شوهرش می‌میرد خودش را هم برای سوختن با شوهرش حاضر می‌کند، زیرا برهمنان که موجب و موجد خرافاتند این موهوم را در ذهن زنها فرو برده‌اند که اگر زنی به این طریق خود را قربانی کند، بهترین و بزرگترین ثواب را برای خود اندوخته است. در «رگ وید» و «مهابهارته» و «برهمه پران» و شاسترهای دیگر مکتوب است: «زنی که با شوهر خود «ستی» یعنی سوخته گردد، گناهانش زایل می‌گردد. علاوه بر فایده‌ای که خود از این سوختن می‌برد شوهر خود را نیز از آتش جهنم خلاصی می‌دهد به قسمی که مارگیر مار را به آسانی از سوراخ بیرون می‌کشد. و بعد تا زمانی که مدت ثوابش تمام نشود زن با شوهر در بهشت می‌ماند. هر

زنی که با شوهر خود بمیرد خود و خاندان خود را پاک می‌سازد ولو آنکه شوهرش برهمنی را کشته و یا دوستی را به قتل رسانده باشد. ولی معذک سستی یعنی سوخته شدن بهترین کار نیک و بالاترین محسنات پرتوابی است که زن می‌تواند انجام بدهد.»

و نیز در کتاب «متاکهشرا» اشلوکی بدین مضمون دیده می‌شود: «زنی که با شوهر خود در آتش بسوزد، آن زن سه پشت مادر خود و سه پشت پدر خود و سه پشت شوهر خود را پاک می‌کند، و چنانکه گردر (جانوریست که مار می‌گیرد و می‌بلعد) مار را می‌بلعد، زن هم شوهر خود را از جهنم بیرون می‌آورد و با او عیش و کامرانی را ادامه می‌دهد.» زنی که فریفته این گونه مواعید بی‌اصل می‌شود و به سوختن خود راضی می‌گردد با بدن شوهر خود در مکان معین به همراهی جماعت می‌آید و پس از آنکه هیزم‌ها را با ترتیب می‌چینند و مراسم لازمه را بجا می‌آورند، میت و زنش را بر فراز هیزمها می‌گذارند و پسر بزرگ یا یکی از اقربای آنها آتش را می‌افروزد. در اثنای سوختن برهمنان و حضار سورنا و طبل می‌نوازند تا آنکه فریادهای دلخراش و صیحه‌های دردناک آن بیچاره را نشنوند! جنجال و داد و بیداد حاضرین نمی‌گذارد صدای جگرخراش زن به گوش کسی برسد و تا زمانی که او نسوزد صدای سورنا و طبل قطع نمی‌شود! روزی شخصی انگلیسی گذارش بجائی افتاد که زنی را می‌خواستند با شوهرش بسوزانند. انگلیسی هرچه سعی کرد قباحت این عمل را به او بفهماند نشد زیرا زن بر این عقیده بود که سوختن نصیب و قسمت اوست و تغییر تقدیر خیالیست محال و می‌گفت: «این هفتمین دفعه است که سوخته می‌شوم». این حرف را البته از روی عقیده انتقال ارواح می‌زد زیرا چنانکه شمه‌ای از عقاید هنود راجع به انتقال ارواح نگاشتیم، هندوان را عقیده بر آن است که روح هرکس که از قالبی به قالبی نقل کند خود را هشت دفعه سوزانده است. در این صورت در عالم باقی با برهمه اتحاد پیدا می‌کند و به سعادت عظیمی نایل می‌شود. کیست که از استماع این اخبار هولناک یکه نخورد و از شنیدن سرگذشت ملال آمیز هنود متأثر نگردد و بر این قربانیهای غیرمرضیه و بی‌نتیجه

افسوس نخورد؟ آه که شیطان چطور قلوب را فریفته و مسخر می‌کند و مردم را به ضلالت می‌اندازد، بطوری که خود را زنده زنده می‌سوزانند و تصور می‌کنند بهترین قربانی‌ها را گذارنیده‌اند و خدا از این امر راضی است! نظر به اینکه این نوع قربانیها مقبوح عامه است هرکس و هر ملتی که دارای اندکی تمدن باشد، از دیدن و شنیدن آن منزجر می‌گردد. دولت انگلیس در سرتاسر هندوستان که یکی از مستعمرات بزرگ اوست اعلان کرد که: هیچکس حق ندارد خود را قربانی بت کند و یا دیگران را به این عمل زشت ترغیب نماید!

– عقاید هندو دربارهٔ آمرزش گناه

یکی از بهترین وسایل نجات در نظر هندیان استغراق و تفکر در امور الهیه و تحمل ریاضات است. یعنی بنا به عقیدهٔ علمای هندی اصل و مبداء شر از هیولا و جسم است و روح انسان ذره‌ای از ذات خداست. نظر به این معنی انسان نمی‌تواند مرتکب گناه شود بلکه گناه و شرارتی که از انسان سر می‌زند به واسطهٔ جسم است. بر هر عارف لازم است که رشتهٔ علاقه‌ای را که بین روح و جسم موجود است به هر وسیله‌ای که ممکن است قطع سازد، تا از رنج و ذلت خلاصی یابد و به سرچشمه‌ای که جسمش مانع از وصول به آن است واصل گردد. وسیلهٔ وصول به این مقام فقط آن است که انسان سر به جیب تفکر فرو برد و در بحر فکر غوطه‌ور گردد و چنان در آن کیفیت باقی بماند که تمام افکار و احساسات باطنی محو شود و غم و شادی و زحمت و لذت هم زایل گردد. در کتاب «اپنشد» در این موضوع می‌نویسد: خوردن چنین است که انسان کنج عزلتی اختیار کند و بر زانو یا پا یا بهر نحوی که مایل باشد بنشیند و نه روزنهٔ بدن خود را محکم به بندد، و نفس را به آهستگی بکشد و مشعل را در فانوس بدن خود از صدمهٔ هر باد متحرک بدین طریق محفوظ دارد تا فانوس به التمام نور گردد». در جای دیگر از همان کتاب نوشته شده است: «عابدان باید روح خود را از هر فکر و خواهش باطنی و از

تأثیرات حواس خمسۀ ظاهری محفوظ و مسدود بدارند و در کمال آرامش و سکون خاطر درون خود را مشتعل و منور گردانند تا آنکه قلب و درونشان روشن گردد، و ظلمت برود، چنانکه صبح صادق ظلمت شب را پراکنده می‌سازد.» «در آن صورت (نقل از کتاب دیگر) بر همه مانند برق به درون او داخل شده و در قلبش نوری ساطع می‌گردد و «آطمه» در میان آن خواهد بود. کسی که بدین مرتبه و مقام برسد از تمام قیودات و ظاهر فریبی‌های عالم مجازی خلاص می‌شود و مانند مرغی که از قفس بپرد، به مقام وصل می‌رسد.»

پس برای نیل به این مقصود یعنی از برای متأثر نشدن از حواس باطنی و ظاهری که در نظر هندوان اعلی مرتبۀ طهارت و معرفت است اغلب به بیابان می‌روند و در کنج خلوتی یا بیشه‌ای چند سال مشغول عبادت و انجام فرایش می‌شوند. بعضی نذر می‌کنند که مطلقاً حرف نزنند. بعضی یک یا دو بازوی خود را آنقدر بالا نگه می‌دارند تا خشک شود. برخی در آفتاب می‌ایستند و قسمتی از جوارح بدن خود را هر روز با آتش داغ می‌کنند تا بریان شود. یک عدۀ دیگر حلقه‌های آهنین از پوست گردن خود می‌گذرانند و از یک ربع الی یک ساعت آن را در میان پوست می‌گردانند. گاهی اتفاق می‌افتد که اغنیاء فقرا را پول می‌دهند و استخدام می‌کنند تا آنکه بجای آنها مراسم فوق را به عمل آورند. بعضی اشخاص خود را روی تختی که پر از میخهای راست است می‌خوابانند. خلاصه انواع شکنجه و آزار را برای خود اختراع کرده‌اند تا آنکه هم در میان مردم اشتها حاصل نمایند و هم تحصیل حیات جاوید و نجات را نموده اجر خود را نزد خدایان و بت‌های خود بیابند. شخص برهمنی که پاهای خود را به شاخۀ درختی بسته و آویخته و آتشی در روی زمین مقابل سر خود نگاهداشته بود، به شخصی انگلیسی که سبب این عمل را از او استفسار نمود، چنین جواب داد: «ای آقا سبب این زجر زحمت آن است که بدین وسیله از آتش جهنم خلاصی یابم.» چند سال قبل در شهر بنارس شخصی جوکی بوده است که بسبب عقوبات و صدمات زیادی که به خود داده، مشهور و معروف

خاص و عام گردیده بود. از سن ده سالگی نذر کرده بود که ده سال روی خار بخوابد. مدت مزبور را به طریق معهود خوابید. پس از آن مصمم شد به زیارت برود. مدتی طول کشید تا آنکه تمام زیارتگاههای هندوستان را مشاهده کرد. پس از مراجعت از زیارت در زاویه کثیفی منزوی گشت و در را بروی خود بست و نذر کرد که دوازده سال در آنجا مانده توبه کند. چون حجره مزبور بسیار کثیف و مرطوبی بود طولی نکشید که بدنش زخم شده و کرم افتاد. بعد از یکسال بزرگ آن ولایت از قضیه مطلع شده بر او ترحم کرد و حکم داد تا محلی مناسبتر و پاکیزهتر برای او درست کردند. جوکی از این انتقال به غایت خشمناک شد و بدان شخص بزرگ گفت: «ای بد ذات! چرا مرا از عمل خودم بازداشتی و اختلالی در ریاضت پر از فیض من ایجاد کردی؟ تنها به یک شرط می توانی از قید نفرین من خلاصی یابی و آن این است که امر کنی برای من تختی بسازند و میخهای تیز آهنین از اطراف آن بگذرانند تا بر تو معلوم کنم که من از بشر چقدر برترم». رای از نفرین جوکی ترسید و امر به ساختن تخت داد و جوکی مدت سی سال بر روی آن تخت خوابید!

یکی دیگر از انگلیسیها در یکی از کوچههای شهر کلکته جوکی را دید که بر روی پوست پلنگی نشسته و بازوهای خود را آنقدر بالای سر خود نگاهداشته بود که خشک و بی حرکت گردیده و ناخنهایش بلند شده بود. از بس یکجا نشسته زانوهایش راست نمی شد و از رفتار بکلی بازمانده بود. لهذا مردم او را از اینجا به آنجا نقل می کردند و چون از این عمل اشتها و عزتی پیدا کرده بود، مردم از اطراف دور او جمع می شدند و بهترین طعامها و میوه جاترا برای او می آوردند. یکنفر دیگر از جوکیان وقتی عزم زیارت کرد و سفارش داد کفشی برایش ساختند که از ته آن میخهای آهنین سر بتو کرده بود. جوکی کفش را پوشید و هنوز منزلی طی نکرده بود که میخها به پاشنه او فرو رفته و مجروحش ساخت، بطوری که از شدت درد و روان شدن خون زیاد ضعف بر او غلبه کرده محتاج به استراحت شد. برای رفع خستگی و فراغت از درد پا، گاهی در

اثنای راه می‌نشست تا گذارش بجائی افتاد که یکنفر انگلیسی در زیر سایه درختان ایستاده و برای جمعی وعظ می‌کرد. جوکی موقعی رسید و به جماعت ملحق شد که واعظ به این سخن متکلم بود: «خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بدو ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد». (یوحنا ۳:۱۶) پس از آنکه جمله مزبور را از کتاب مقدس نقل کرد، آن را برای حاضرین کاملاً تفسیر و بیان نمود و دقت آنها به اهمیت موضوع حیات جاودانی و یگانه وسیله آن یعنی مسیح جلب کرد. جوکی در تمام مدت به نطق واعظ گوش هوش فراداشت تا آنکه از عنایت الهی و الهام ربانی سخنان واعظ تأثیر عمیقی در قلب او نمود و در همان لحظه کفشها را کند و دور انداخت و گفت: «آنچه مرا لازم بود یافتم. این بود کمال مطلوب من». سپس نزد واعظ رفته تعلیمات لازمه را گرفت و در نتیجه اقرار به ایمان جدید خود نموده مسیحی شد.

– آئین هندو نمی‌تواند انسان را از گناه طاهر سازد

ما بطور خلاصه وسایل مهم و عمده را که در نظر هندوها اسباب نجات می‌گردد، شرح دادیم. گمان نمی‌رود که هر ذی‌حس و صاحب‌دلی که از اوضاع پریشان و تشتت فکر و ضلالت و شقاوت فرقه مزبوره اندکی اطلاع داشته باشد، به حال آنها رقت حاصل ننماید و به همین لحاظ بود که فرنگیها پس از شنیدن این نوع اخبار حیرت‌انگیز، در صدد یاری آنها برآمدند و مخصوصاً سلسله جنبان آن محبت و رأفت، مسیحیان حقیقی ممالک اروپا و آمریکا بوده‌اند؛ و وعاظ بسیار از ممالک مزبوره در میان آنها رفته و آنها را به طریق واقعی نجات دعوت کردند. بدین وسیله هزارها هندو و بت‌پرست از راه ضلالت به راه حق آمده نجات را از برکت مسیح گرفته‌اند.

۳- آئین چینها

- تاریخ دین در چین

اینک می‌پردازیم به چین و عقاید چینها: چین در مشرق هندوستان واقع شده که وسعت آن فوق‌العاده زیاد است. نفوسش هم کثیر و به عبارت دیگر قریب دو برابر تمام مسلمین دنیاست و از حیث نفوس بزرگترین ممالک عالم است. جمعیت چین متجاوز از چهارصد میلیون نفوس است. ولی با آنکه در عالم صنعت و علم از قدیم ایام درجه کمال را حائز بوده‌اند، در عالم مذهب مانند هنود در ظلمت می‌زیسته‌اند. چینی‌ها به سه فرقه تقسیم شده‌اند، ولی همه از ایام قدیم چنانکه از کتب مذهبی ایشان مفهوم می‌شود به خدای واحد متعال معتقد بوده و او را «شانکطی» یعنی حاکم علی‌الاطلاق و «طیسین» یعنی آسمان خوانده و عبادتش نموده‌اند. ولی نمی‌توان گفت که خدا را تاکی مانند سایر ملل واحد شناخته و به وحدانیتش اعتقاد داشته‌اند، و عقیده‌ای که از نوح و اولادانش به آنها (چنانچه به سایر ملل) رسیده تا چه‌اندازه به صورت اصلی باقی مانده است، زیرا در کتب ایشان چیزی که شاهد یا اشاره کننده به این موضوع باشد یافت نمی‌شود. با وصف آنکه در کتب «شوقینک» و «شیقینک» که از جمله کتب خمسۀ دینیۀ ایشان است بعضی اشارات هست که دلالت بر قدرت و علم خدای تعالی می‌کند، لیکن از خلال اشارات و عبارات همان کتب معلوم است که در زمان قدیم در میان اهالی چین بت‌پرستی انتشار داشته، و عبادت خدای حقیقی و واحد به کنار رفته بود. چنانکه می‌گویند نخستین معلمی که در میان چینها ظهور کرد شخصی «فوجی» نام بوده است. ولی تاریخ او خوب روشن نیست و اخبار صحیحی در کتب ایشان راجع به او یافت نمی‌شود.

۱- تعلیم کنفوسیوس

۶۰۰ سال قبل از مسیح «کانکفوتشه» نامی در میان چینیه‌ها ظهور کرد و معلم ایشان گردید. بنابر تواریخ کانکفوتشه که همان کنفوسیوس است احادیث و تعلیمات و اساطیر چینیه‌ها را که تا عصر او باقی بود جمع آوری کرد و خود نیز در آنها اصلاحاتی به عمل آورد و خیالات و افکار و خواطر و آراء خود را نیز در دو مجلد به اسامی «کونیو» و «شون قینک» ضمیمه کرد. در آن کتب تعلیمات عالی راجع به حسن خلق و طرز معاشرت و حسن سلوک با مردم یافت می‌شود. برای اطفال دستوری راجع به اطاعت ابوبین معین کرده است و هر خانواده‌ای را مکلف به اجرای آنها نموده است. حتی در سیاست و مملکت داری نیز تعالیمی دارد که برای سلاطین و حکام مفید است و برای استقرار عدالت و نظم و نسق امور، راهنمایی کرده است که البته به جای خود مفیدند. ولی راجع به معرفت الله و مسائل روحانی به اندک توضیحی اکتفا کرده، منتهی در موضوع بقای روح و روز قیامت و پاداش اعمال و صحت جهنم و بهشت بیانات صریحی دارد. ولی از طرف دیگر محبت خدا و پاکی دل را برای مردم توضیح نداده، و حتی اشاره‌ای هم به آن ننموده و طریقه‌ای را برای نجات و خلاصی از گناهان ارائه نداده است.

خلاصه در کتب کنفوسیوس چیزی در موضوع مطالب مهمه مذهبی یافت نمی‌شود و تألیفات او فاقد مواضع اساسی اخلاقی است. ولی در عین حال منکر بعضی قواعد اخلاقی که او پیشنهاد کرده است نیستیم. کنفوسیوس آسمان را خدا می‌دانسته و نسبت صفات فاضله و سجایای کامله را به آسمان می‌داده است. کنفوسیوس نه تنها بت‌پرستی را از میانه برنداشت، بلکه مردم را به عبادت خدایان اجداده خود ترغیب و تشویق کرد. ولی در موضوع حسن سلوک و رفتار ظاهری بی‌نهایت اهتمام می‌کرد. از این گونه تعلیمات چه نتیجه مطلوبی به دست می‌آید؟ انسان برای عبادت و تحصیل

نجات دائمی خلق گشته نه فقط برای زندگانی فانی این دنیا. این تعلیمات انسان را به کمال مطلوب خودش نمی‌رساند و حتی نزدیک هم نمی‌کند. معهذا اهل چین به دور کنفوسیوس گردیده نه تنها او را یک نفر معلم و پیغمبر شناخته بلکه او را مانند خدایان پرستش و سجده می‌کنند. برخی از مریدان کنفوسیوس هم آخرالامر گمراه شده به وادی لامذهبی آواره شدند. چنانکه امروز بسیاری از آنها نه به قیامت و نه به بت و خدایان قدیمی و اجدادی خود و نه به خدای واحد متعال قائلند و روح را هم قابل بقا و تخلید نمی‌دانند.

۲- آئین لاوتسه

در ایام کنفوسیوس شخصی لاوتسه نام پیدا شد و موسس مذهب «طاعو» گردید. به قراری که مریدان و متبعان او می‌گویند لاوتسه با معجزات متولد گردید و تمامی مدت عمر را در کنج عزلت و انزوا به سر برد. اکثر تعلیمات او بر سبیل تمثیل بیان شده است و با آنکه در این مذهب اشاره‌ای راجع به خدای تعالی دیده می‌شود، باز چون تعلیماتش منجر به بت‌پرستی می‌گردد، شعاع آن اشاره و خبر منطقی شده و از این جهت پیروان او در ظلمت مانده‌اند. عقیده پیروان این طریقه که عده ایشان از عده پیروان طریقه کنفوسیوس خیلی کمتر است، این است که سه خدای بزرگ و چندین خدای کوچک وجود دارد. به ارواح خبیث و شریر و حکم و تأثیرات آنها بر انسان نیز معتقدند و می‌گویند روح پس از مفارقت از بدن باقی می‌ماند و در آخرت جزای خود را خواهد یافت. برای رسیدن به مقصود یعنی نایل گردیدن به نجات انسان باید هوا و هوس خود را بکشد و تمام خیالات شریرانه را مغلوب خود سازد و حسنات را بجا آورد. می‌گویند طاعو عبارت از واجب الوجودی است که از خیال و تقریر خارج است. علاوه بر اینها کناره‌گیری از دنیا و دست کشیدن از مال دنیا و عدم اشتغال به امری چنانکه گوئی

شخص در عالم نیست، یکی دیگر از وظایف حتمیه شخصی است که منظورش طلب و حصول نجات است.

۳- مذهب بودا

سومین مذهب، مذهب بودا است که به غایت در چین اشتهار دارد. بودا معلمی بود که مدتی قبل از مسیح اول در یکی از ولایت هندوستان خروج نمود و در آنجا آئینی از خود آورد که اندک شباهتی به دین برهما دارد. مذهب او در اطراف و اکناف هندوستان اشتهار پیدا کرده و امروزه پیروان بسیار دارد. عده پیروان طریقه مزبور چندین کرور بیش از عده پیروان محمد است.

شخصی «فو» نام که یکی از پیروان آن طریقه بوده است، تخمیناً در سنه ۱۰۰ مسیحی شروع به ترویج مذهب بودا در چین نمود و بسیاری از مردمان چینی را دعوت به دین بودا کرد و ایشان نیز آن آئین را پذیرفتند. تعلیمات بودا نیز مانند سایر طرق مذکوره در فوق بر بت پرستی بنا شده است. مثلاً تمثال بودا را در بت خانه‌ها قرار داده و او را می پرستند و عقیده شان بر آن است که خدا به شکل بودا مجسم شده است. سوای تمثال بودا خدایان دیگر نیز در بت خانه‌ها دارند و هر یک را نسبت به عظمت خودش پرستش می کنند. ولی بعضی از علمای مذهب بودا را عقیده بر آن است که خدا و عالم در اصل فرقی ندارند و تعلیم وحدت وجود را قائل نیستند. تناسخ را نیز مانند هندوها قبول دارند و می گویند روح انسان بعد از آنکه مدتها در بدن و قالب حیوانات وانسان حلول کرد، آخر الامر به نقطه مقصود یعنی اتحاد به ذات حق رسیده و معدوم خواهد شد. به عبارت دیگر روح به مبداء و منبع اصلی خود که از آن خارج شده برمی گردد و مانند قطره‌ای در دریای الهی غرق خواهد شد. این مرتبه اعلی ترین سعادت انسانی است و حتی در نظر آنها از بهشت هم مقامش افضل است.

مذهب مزبور نجات را به دو چیز موقوف می‌دارد: اول مغلوب کردن هوا و هوس و انزوا. دوم عقل را هادی و راهنما قرار دادن. از این دو قسمت که بگذریم چیزی دیگر که برای تکمیل سعادت لازم است قطع رابطه از احساسات ظاهری و باطنی است که گوئی شخص مرده است. یعنی فی الحقیقه حالت جمادی باید بر شخص غلبه کند و تا مراحل لازمه را برای نیل به مقصد به پیماید. در نظر پیروان طریقه مزبوره، بهشت باغی است وسیع و پر از نعمت و با نزهت و صفا که درختان آن از طلاست و مرغان خوش‌الحان طلائی همیشه برفراز آنها به زمزمه و آوازه‌خوانی مشغولند. هوای آن عطر آمیز و آب آن که از وسط باغ می‌گذرد ماء الحیات و شرباً طهور است و در آنجا هیچ تاریکی راه ندارد، بلکه دائماً روز روشن است. جهنم محلی است که کسانی که در آنجا افکنده می‌شوند پاره پاره شده و با ارّه از میان بریده می‌شوند، در دیگهای سرخ شده بریان می‌شوند و عذابهای بی‌شمار و شکنجه‌های فوق‌الطاقه می‌بینند تا آنکه باز به زمین برگشته به قالبها درآیند.

– سه مذهب مزبور مذهب مختلطی است در بین چینیان

با آنکه اهالی چین به سه فرقه منقسم شده و هر فرقه‌ای تابع یکی از مذاهب مذکوره در فوق است، باز از آنجائی که در موضوع عبادات و آداب ظاهری بت‌پرستی دوام و ثباتی ندارد و قوانین مقررۀ ثابتی برای آنها وضع نشده است، علیهذا اغلب رسوم و آداب عبادت در میان هر سه فرقه یک سنخ و یک جور است. عادات و رسوم و آداب یک سنخ از طرف سلطان برای ایشان مقرر گشته است و مثلاً در روزهای مخصوص و اعیاد به خدای آسمان و روزهای دیگر به خدای زمین و روز دیگر به خدای دریا و روز دیگر به خدای جنگ و روز دیگر به ارواح عناصر اربعه و سایر روزها به خدایان دیگر عبادت و قربانی نموده ایشان را سجده می‌نمایند. اغلب چینیه‌ها علاوه بر خدایان عمومی خداهای مخصوصی نیز دارند که آنها را ملجاء و پناه خود می‌شمارند و هر روز در موقع

غروب آفتاب آنها را به ترتیب مخصوصی سپاسگذاری و عبادت می‌کنند. قربانیها و هدایائی که در ایام عید به بت‌های خود تقدیم می‌کنند عبارت است از گوشت اطعمه لذیذه و میوجات و گلها. قبل از عید روزه و پرهیز نگاه می‌دارند و غسل کرده رخت و البسه فاخر در بر می‌کنند. پس از تقدیم هدایا به بتها و ادای مراسم دینیه مأكولات و اطعمه‌ای را که برای بتان آورده‌اند خود نوش جان می‌کنند. سپس خود را به انواع و اقسام عیش‌ها و سرورها و نشاط‌های جسمانی مشغول می‌دارند. علاوه بر تقدیم هدایا و تحف ادعیه مخصوصی دارند که در حضور بت می‌خوانند و جبهه خود را به خاک می‌مالند و در حضور بتها چراغ‌های زیاد می‌افروزند و برای احترام بتان کاغذ و زر می‌سوزانند و برای جلب رضایت خاطر خدایان بر عده تحف و تقدیمی‌ها و تکرار مکررات در دعا اهتمام و سعی می‌کنند، تا بدین وسیله عفو گناه و رضامندی خدایان خود را حاصل نمایند. ولی بر هر عارف و خداشناسی مسلم است که رضایت خاطر خدا را نمی‌توان با تقدیمی‌های جسمانی فراهم کرد. ما در اینجا یک سلسله دلایلی اقامه می‌کنیم که بطلان عقاید و تصورات بت‌پرستان را کاملاً ثابت و مدلل سازیم.

- در میان ادیان چین چهار طریقه نجات است و هر چهار غلط است

وسائلی که بت‌پرستان برای نجات خود پیش کشیده‌اند عبارتست از: (۱) نماز و طهارت و زیارت و روزه و قربانی؛ (۲) نذورات و ریاضات بدنی؛ (۳) رفتار نیک و احسان؛ (۴) گوشه نشینی و حالت خلسه یعنی مستغرق شدن در عالم تصور و خیال. با آنکه بطلان عقیده فوق لزومی به توضیح ندارد و خود آنها بدیهی البطلان است و با آنکه ما در صفحات پیش یکی یکی با دلایلی منطقی ردی بر عقاید آنها نگاشتیم خیالات باطل آنها را بر هر صاحب فراستی مدلل کردیم، معهذا اختصاراً به ذکر چند کلام مبادرت می‌کنیم.

- رسومات ظاهری برای نجات بی‌فایده است

اینکه بت پرستان می‌پندارند با قسم اول و دوم از وسائل مذکوره حقیقتاً نجات به دست می‌آید از این جهت است که خدای مقدس و عادل را نشناخته‌اند و از آنرو کم و کیف گناه چنانکه در اول کتاب ذکر گشت بر ایشان مخفی و مستور است. یعنی با آنکه بعضی از ایشان کمال و درجاتی در امور دنیوی دارند معه‌ذا به آن پایه رشد نرسیده‌اند که منبع صدور گناه را تشخیص بدهند و نفهمیده‌اند که گناه مخالفت درونی است با اراده الهی، و غرور و هوا و هوس بد و افکار و خیالات زشت که متفرعات آن است، همه نزد خدا ناپسند است. آنها تصور کرده‌اند گناه یک عمل ظاهریست که منبع آن خود بن انسان است. بنابراین در پی این ظواهر و موهومات بی‌اصل افتاده و تصور کرده‌اند که با نماز و روزه و غسل و نذورات و ریاضات گناه رفع و نجات حاصل می‌گردد، و حال آنکه ناپاکی و آرایش درونی با شست و شوی ظاهری هرگز پاک نمی‌گردد. بدیهی است غسل و روزه و ریاضت قلب را از خبثات و آلیشات طاهر نمی‌سازد؛ زیرا بارها دیده و شنیده شده است که اشخاص ریاضت کش و نمازخوان بعد از ادای تمام فرایض و مستحبات باز خبث باطن را از دست نداده و رویه سابق خود را ترک نکرده‌اند. قطع نظر از این مسئله فرض بگیریم بجاء آوردن شرایط و مقررات مذهبی بت پرستان همه سودمند و مفید واقع شود، آیا اعمال مذکوره کفاره تمامی آن گناهایی که یک شخص در دوره عمرش مرتکب می‌شود می‌گردد؟ مسلم است که تکرار یک لفظ و خوردن و نوشیدن در حضور بت و هزاران اعمال نظیر اینها رفع تقصیر کسی را که نسبت به کسی دیگر جرمی و جنایتی کرده است نمی‌کند. آیا حاکم یا قاضی عادل از جرم جنایتکاری که در حضور او چند لفظ بی‌معنی به زبان آورد و یا هدیه‌ای برای او بیاورد می‌گذرد و او را با دعا و هدیه‌اش می‌بخشد؟ بدیهی است که خیر!

بطوری که ذکر شد نماز و طهارت ظاهری نمی‌تواند برای انسان مفید فایده کلی گردد و نجات را فراهم کند. بهم چنین نذورات و ریاضات هم بی‌ثمر است زیرا گناه از قلب صادر می‌شود و از خیالات انسان بیرون می‌آید. پس چگونه ممکن است با آزار بدن و ریاضت کشیدن، انسان خود را از آلاینده‌های نفس دور سازد، و طهارت نفس در خود ایجاد کند؟ شاید ظاهراً ریاضت تا یک اندازه مانع از ارتکاب اعمال بد گردد ولی در قلب و خیال که مبداء و منشاء گناه است اثری ندارد. برای نمونه کافی است مراجعه‌ای به احوال جوکی کنیم. اگر در نظر قارئین محترم باشد جوکی که با رای گفتگو می‌کرد و رای خواست رأی او را از ماندن در آن کلبه کثیف منصرف سازد، جوکی از غرور و تکبری که داشت رای را نفرین کرد و حال آنکه اگر ریاضت طهارت نفس و سایر خصایل از برای انسان ایجاد می‌کرد، می‌بایست مرتاض مذکور متواضع و حلیم باشد نه متکبر و خشمناک. ریاضت بدنی فی‌المثل بدان ماند که مریضی خود را برای تخفیف و رفع مرض بزند و مجروح سازد. بنابراین آزار و ایداء بدن و شکنجه کردن جوارح و اعضاء وسیله نجات در حضور خدا نمی‌گردد، بلکه چون ممکن است موجب انتحار و خودکشی گردد، گناه آن شخص در حضور خدا مضاعف می‌گردد، زیرا از یک طرف به دیگران در رفتار و گفتار اذیت رسانده و از اینرو گناه کرده است و از طرف دیگر خود را اذیت رسانده و کشته است.

– اعمال نیکو برای نجات بی‌فایده است

قسمت سوم از شرایط مذکوره در فوق عبارت از حسن سلوک و انجام حسنات است که وسیله دیگر تحصیل نجات شمرده می‌شود. در قسمت اول این فصل بیان کردیم که کار خوب و حسنات، پاداش و کفاره گناه نمی‌گردد، لهذا از اثبات آن در این مورد می‌گذریم، زیرا به قدر کفایت دلایل ردیه بر آن نگاشتیم.

- گوشه نشینی

قسمت چهارم از شرایط مقررۀ مذکوره که عبارت از عزلت و استغراق در دریای فکر است چه برای کسانی که به درجۀ حق الیقین رسیده و چه برای کسانی که جویای حقاند بی‌فایده و باطل است زیرا با خلسه و چرت زدن حقیقت را نمی‌توان پیدا کرد و راه نجات را نمی‌توان جست. این عقیده که در هندوستان و چین تقریباً در میان تمام طبقات انتشار پیدا کرده است، مبتنی بر تعلیم وحدت وجود است. چون کلام خدا و عقل انسان بطلان آن عقیده را روشن می‌سازد، پس نجاتی هم که بر آن مبتنی گشته باطل و بی‌پایه است. البته انسان باید با خدای خود رابطه قلبی داشته باشد، زیرا بدون رابطه با خدا نه در این عالم و نه در عالم باقی انسان سعادت مند می‌شود، ولی نه چنانکه فرق مزبوره عقیده دارند که انسان باید در ذات احدیت فنا شود. چرا این عقیده غلط است؟ برای آنکه انسان برای بقا خلق شده است و بنابراین روحش چه در عالم سعادت و چه در حالت شقاوت تا ابدالابد باقی و مخلد خواهد بود. مقصود از ارتباط با خدا نه آن است که در او فنا شود، بلکه آن است که خیالات و اراده و عملیات انسان همه مطابق ارادۀ الهی باشد. این است معنی رابطه قلبی با خدا. به عبارت دیگر قلب ما باید آرامگاه انوار الهی باشد تا هیچ ظلمت در آن یافت نشود. ولی قبل از نیل به این سعادت و درک این مقام شخص باید از زیر بار گناه آسوده شود و درونش از هر ناپاکی و خبث تمیز و طاهر گردد. سر به جیب تفکر فرو بردن و در عالم خلسه مستغرق شدن چه فایده دارد؟ البته هر کس که خود را مستعد برکات الهی می‌داند باید قبلاً تفکر در حالت روحیه خود بکند و معاصی روزانۀ خود را در مد نظر بیاورد. ولی نه اینکه در همان حالت تفکر باقی بماند و مدام در فکر فرو برود، بلکه اولی آن است که پس از فهمیدن و سنجیدن روحيات و عملیات گذشته خود، فوری بایست درصدد اصلاح برآید. اگر کسی در حالت تفکر و خلسه تصور کند که خداوند از گناهان او به واسطۀ تفکرات عمیقش درمی‌گذرد، زهی خیال باطلی است! خداوند چطور قلب آلوده و خبیث را قبل از

طهارت می‌پذیرد؟ پس باید شخص خود را از آایشها مبرا سازد و هر نوع رذالتی را از خود دور سازد، تا استحقاق و لیاقت حضور خدا را پیدا کند. چگونه برای بت‌پرستان که خدای واحد را نمی‌شناسد ممکن خواهد بود که نجات را پیدا کنند؟

- سایر فرق بت‌پرست دارای همان معتقدات بی‌اساس می‌باشند

برای تذکر لازم است که این نکته را هم اضافه کنیم که در میان سایر ملل بت‌پرست، یعنی غیر از آنهایی که تاکنون بیان کردیم راه نجات همان است بلکه در میان بعضی بدتر و نکوهیده‌تر است. چنانکه بعضی از طوایف بت‌پرستان به پرستش شیطان و ارواح شریر گرویده‌اند، حتی بعضی اصلاً از عبادت خبری ندارند و عمر خود را مانند حیوانات و بهائم می‌گذرانند. گفتن این حقیقت ضرورت ندارد که ملل مذکور فرسنگها از حقیقت دور و از خدا مهجوراند، زیرا جایی که صاحبان طریقه و مسلک فوق در ضلالت باشند، پس وای به حال آنهایی که طریقه فوق را نیز فاقدند!

تاکنون به روشن ساختن عقاید بت‌پرستان و مدلل داشتن بطلان آن مذاهب پرداختیم. اینک روی سخن را به محمدیان کرده و شمه‌ای از دین و آئین و طریقه نجات آنها را بیان می‌کنیم.

قسمت سوم

وسائل نجاتی که اسلام پیشنهاد می‌کند

در بیان وسائل نجات بر طبق مذهب اسلام، محمدیان بنا به نصوص و آیات قرآن و سایر کتب دینیّه خود معترف‌اند که انسان به علت گناه مستوجب غضب پروردگار است و از آنرو سزاوار آتش جهنم است مگر آنکه آمرزیده شود کاری کند که گناهانش رفع شود. عمده مطلب و نقطه مرکزی تعلیمات اسلام مثل سایر مذاهب در اینجاست که: آدمی باید به طریقه‌ای متشبهت گردد که سعادت ابدی را در آغوش کشد و رضامندی خدا را شامل حال خود گرداند. وسایل استخلاص از گناه و فراهم آوردن نجات در دین اسلام بر دو قسم است: اول کار ثواب کردن و احسان بغیر و غسل و طهارت و روزه و زیارت و تلاوت قرآن و دوم به رحمت الهی امیدوار شدن و توبه نمودن و ایمان آوردن و شفاعت خواستن از محمد. چون مراتب فوق در میان مسلمانان منکری ندارد و همه می‌دانند که قرآن و کتب دینیشان شامل مطالب مزبوره است از این جهت روی به تفسیر آنها می‌آوریم.

۱- حسنات اولین وسیله نجات شمرده می‌شود

هرکس تفتیشی در اصول عقاید محمدیان نموده باشد می‌داند که در اغلب موارد و مخصوصاً در موضوع نجات شباهت تامی بین آنها و مذاهب دیگری که ذکر عقاید آنان رفت، موجود است. لهذا مارویه‌ای را که بر عقیده سایر مذاهب در موضوع نجات نگاشتیم همان را اینک برای عدم صحّت عقیده مسلمانان در موضوع وسائل نجات کافی می‌دانیم.

سابقاً بیان کردیم که حسنات و خیرات چون از جمله واجبات و تکالیف یومیۀ انسان است ثوابی ندارد که برای نجات کافی باشد. علاوه بر این مدلل کردیم که هیچکس نمی‌تواند زیاده از تکالیف و واجبات یومیۀ خود بجا آورد. حتی آنکه انجام فرایض و واجبات به وجه اکمل از قوه انسان خارج است، زیرا نفس اماره بر انسان غالب است و همه وقت شخص را در معرض وسوسه‌ها و خیالات شیطانی می‌آورد. به همین علت روح انسان ضعیف و سست می‌شود و از انجام تکالیف بطوری که باید و شاید عاجز می‌گردد. بطور یقین باید دانست که هیچ بشری نیست که در تمام مدت عمرش احکام الهی را چنان بجا آورده باشد که هیچ خطائی از او سرنزده باشد.

کتاب مقدس و کلام الهی هم بدین نکته صریحاً اشاره می‌کند چنانکه در رساله به رومیان باب ۳ آیات ۱۲ و ۲۳ می‌نویسد: «همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند؛ نیکوکاری نیست، یکی هم نی». و در آیه ۲۳ می‌فرماید: «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند». سعدی شاعر معروف ایرانی هم به خطاکاری انسان معترف است و عقیده دارد که انجام فرایض بطور کمال و بی‌نقص از عهده انسان خارج است چنانکه در دیباچۀ گلستان می‌گوید:

از دست و زبان که برآید	کز عهده شکرش بدرآید
بنده همان به که زتقصیر خویش	عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش	کس نتواند که بجا آورد

«عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک».

و نیز در یکی از قصاید فارسی خود در مقام مناجات می‌گوید: کردی تو آنچه شرط خداوندی تو بودما در خور تو هیچ نکردیم ربنا.

بنابراین آنان که عقیده دارند که انسان می‌تواند ماورای تکالیف حتمیه‌اش ثوابی به دست آورد و کارهای خوبی بعلاوه تکالیف لازمه‌اش انجام دهد عقیده باطلی دارند. مدعیان این عقیده کسانی هستند که از کم و کیف واجبات و فرایض الهیه بی‌اطلاعت و به اصل مطلب نرسیده‌اند. بلی اگر انجام چند فرضیه مخصوص به عهده شخص بود و مبرات و خیرات و حسنات معدودی را از وظایف حتمیه‌اش قرار می‌دادند در آن صورت مدعای فوق ممکن بود تایید گردد و قابل باشد زیرا تجاوز و ترقی از مرتبه مزبوره برای هیچکس اشکالی نداشت و هر کس می‌توانست با جزئی دقت و کوشش از دایره وظایف خود تجاوز کند و ثوابی به دست آورد. ولی نکته اینجاست که انسان هرچه کار خوب کند نمی‌تواند از دایره وسیعی که خداوند برای تکالیف او ترسیم کرده است پا بیرون گذارد. هرچه انسان خوبی بکند وظیفه او است ولی آنچه‌ای که می‌تواند مقدمه نجات باشد و فی‌الواقع به اصطلاح معروف ثواب شمرده می‌شود آن است که انسان خدا را با تمامی دل خود محبت و عبادت کند، چنانکه مسیح در انجیل مرقس باب ۱۲ آیات ۳۰ و ۳۱ بدان اشاره کرده است: «و خداوند خدای خود را بتمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است و دوم مثل اولست که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو حکمی نیست». کیست که بتواند زیاده از قوه خود احسان نماید و کار خوب بکند؟ کیست که حسنات و فضایلش از راه انجام وظیفه برای تحصیل سعادت و نجاتش کافی باشد؟ بنابراین به ثواب و مبرات و خیرات خود اعتماد داشتن و نجات را بدانها موقوف کردن خیالی است خام و اندیشه‌ای است باطل.

– ادعیه و نماز و طهارت و روزه و زیارت انسان را از گناه ظاهر نمی‌سازد

نماز و روزه و حج و زیارت مشاهد متبرکه و سایر امور دینیّه متداوله در اسلام باعث نجات نمی‌گردد و گناه را رفع نمی‌سازد، چنانکه در پایان قسمت قبل به ثبوت

رساندیم. گفته امام زین العابدین این مدعا را تأیید می‌کند و می‌رساند که مراسم دینیه برای نیل به سعادت و خلاصی از گناه کافی نیست، چنانکه در صفحه ۲۶۸ کتاب «حق الیقین» مکتوب است: «یا الهی، اگر بگویم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمهای من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود و بایستم به عبادت تا پاره‌پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه‌های من برکند و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و تو را یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود، پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو. مستوجب نشوم به این اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم، پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من به استحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود.» حدیث فوق برخلاف روایات و احادیثی است که حاکی از ثواب روزه و نماز و زیارت و غیره است.

کسانی که از احادیث اطلاع دارند از اختلاف و تناقض این حدیث با احادیث دیگر تعجب نمی‌کنند زیرا که احادیث اسلامی باندازه‌ای با همدیگر اختلاف دارند که تفکیک صحیح از سقیم غیرممکن به نظر می‌رسد. اینکه مسلمانان به روزه و نماز و زیارت اتکاء و اعتماد دارند، به علت آن است که از کیفیت گناه درست مطلع نیستند. در این موارد حد مشترکی بین مسلمانان و ادیان مذکوره موجود است. گناه در نظر مسلمانان یک لکه ظاهری است که با آب شسته و محو می‌شود و تصور می‌کنند که گناه همان عمل بدیست که از انسان سر می‌زند، دیگر فکر ناشایسته و هوا و هوسی را که در باطن صورت می‌بندد جزو گناه محسوب نمی‌دارند. در فصل پیش بیان کردیم که گناه مخالفت با اراده و احکام الهی است و همان فکر بد و اندیشه شیرانه یا توطئه یا هر خیال ناپاکی که در دل خطور کند گناه شمرده می‌شود؛ ولی بدبختانه امتان محمد بطوری

از این حقیقت بی‌خبرند که اگر کسی فی‌المثل در این موضوع با ایشان صحبت کند و گناه را بترتیبی که ذکر کردیم برای آنها تشریح و توضیح کند، به آسانی قبول نمی‌کنند و زیر بار نمی‌روند. مثلاً در کتاب حیات القلوب صفحه ۱۷۷ جلد دوم مکتوب است: «خدا محمد را ندا کرد که هر یک از امتان تو قصد گناهی را داشته باشند ولی آن را عملی نکنند آن را گناه محسوب نمی‌داریم. ولی اگر بجا آورند و قصد خود را در مقام عمل بیاورند یک گناه محسوب می‌داریم.» ایضاً در کتاب عین الحیات صفحه ۲ ورق ۸۰ از امام جعفر منقول است: «محمد گفت هر بنده‌ای که اراده‌ی حسنه‌ای داشته باشد اگر نتوانست آن حسنه را بجا بیاورد نیت او برای آنکه بدو پاداشی داده شود کافی است، و خداوند همان نیت را یک حسنه محسوب می‌دارند و اگر بجا آورده خداوند ده عمل نیک در نامه‌ی اعمالش می‌نویسد و اگر اراده‌ی گناهی داشته باشد ولی نکند خدا آن را گناه محسوب نمی‌دارد و اگر بکند تا هفت ساعت به او مهلت داده می‌شود. فرشته‌ی دست راست که کاتب حسنات است به ملک دست چپ که کاتب سیئات است می‌گوید: تعجیل مکن و زود ننویس شاید کار خوبی بکند که این گناه محو شود، زیرا خدا می‌فرماید: به درستی که حسنات سیئات را برطرف می‌کند یا شاید استغفاری کند که گنااهش آمرزیده شود.»

– تلاوت قرآن نیز گناه را برطرف نمی‌سازد

منشاء عقیده آنها در موضوع نجات در آیات قرآن است که به آنها امید خلاصی و نجات را با ادای فرایض از قبیل نماز و روزه و حج می‌دهد. در اکثر احادیث ثواب عظیمی را که برای روزه و نماز حتی تلاوت قرآن ذکر کرده است و شرایطی را متذکر شده که هر که آنها را انجام دهد بلاشک از گناه خلاص می‌شود و مقبول درگاه الهی می‌گردد و به بهشت می‌رود. از جمله در کتاب عین الحیات صفحه ۲ ورق ۱۴ روایت کرده‌اند: «هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه می‌گوید یعنی قرائت و اذکاری که

می‌خواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود، بر او گناهی نمانده باشد.» ایضاً در ورق ۱۸۹ در همان کتاب از قول علی مکتوب است که: «هر که چهار یک شب نماز کند یا یک شب تمام را گاه نماز و گاه به تلاوت قرآن و ذکر خدا اشتغال ورزد، تمامی گناهانش عفو و ثواب بسیار به او عطا گشته، حق تعالی به ملائکه خواهد فرمود که: او را در بهشت ساکن گردانید.» و در کتاب تحیه محمد ابراهیم اصفهانی صفحه ۲ ورق ۴۹ و ورق ۵۷ اشاره رفته است: «تسبیح فاطمه افضل تسبیحات و نماز جعفر طیار را فضیلت بسیار است، چنانکه هر کس آن را بخواند و این را بجا آورد از قراری که در حدیث است باعث عفو و رفع تمامی گناهان و موجب رفع هفتاد نوع از انواع بلا یا می‌شود.»

و در اوراق ۲۰۷ و ۲۰۸ از کتاب عین الحیات در زمینه همین مطلب سه حدیث از امام جعفر منقول است که هر کس فلان سوره قرآن را چندین مرتبه بخواند یا به قرائت یکی از سوره‌ها مداومت نماید، خدای تعالی تمامی گناهانش را عفو و شفاعت او را درباره دیگری می‌پذیرد و او را بی حساب داخل بهشت خواهد گردانید. در صفحه ۲ از ورق ۲۹ در همان کتاب از امام محمد باقر منقول است که: «هر که سوره حم مؤمن را در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و آخرت او را بهتر از دنیا گرداند.» در ورق ۲۱۱ از امام جعفر منقول است که: «هر که سوره سأل را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه او سؤال ننماید.» و در صفحه اول ورق ۲۱۵ از همان کتاب از قول امام جعفر منقول است که: «هر کس سوره قل هو الله احد را صد مرتبه بخواند گناهان بیست و پنج سال او را خداوند عالمیان می‌آمرزد و در بهشت درجه‌ای عالی خواهد داشت.» در صفحه ۲ از همان ورق از علی منقول است که: «محمد گفته است: هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او آمرزیده شود.» و در ورق ۲۶۱ همان کتاب از امام جعفر منقول است که: «هر که در شبانه روزی چهل گناه کبیره کند و کلمات استغفاری که در موضع مذکور مسطور گشته بخواند البته حق تعالی گناهان مزبور را بیامرزد.» ایضاً در

ورق ۲۶۵ از همان کتاب باز از امام جعفر منقول است که: «هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم آنقدر گناه نداشته باشد از مادرش و گرنه از گناهان برادرش و گرنه از گناهان خواهرش و همچنین باقی خویشان یعنی هر که به او نزدیکتر باشد». و بیضاوی نیز در تفسیر خود در آخر اکثر سوره‌های قرآن حدیثی آورده است به این معنی که تلاوت کننده این سوره فلان ثواب را خواهد برد و فلان مقدار گناه او آمرزیده خواهد شد. ایضاً در ورق ۴۵ از کتاب مزبور از امام جعفر منقول است که: «محبت محمد و اهل بیتش گناهان را می‌ریزد چنانچه تند باد برگ را از درختان می‌ریزد». در ورق ۳۷ جلد دوم کتاب حیات القلوب از قول محمد چنین مکتوب است: «کسی که مرا بسیار دوست دارد اگر دارای خصائل بد و اعمال قبیحه باشد خدا او را می‌آمرزد». ایضاً در صفحه ۲ ورق ۱۰۵ همان کتاب از قول محمد منقول است که: «در روز قیامت زیاده از هزار فنام که هر فنامی هزار هزار کس باشد از امتان او به ریشه‌های چادر فاطمه چسبیده از آتش جهنم نجات داده شده و بسوی بهشت راه خواهند یافت».

احادیث فوق نمونه‌ای است از احادیث اسلامی راجع به آمرزش گناه و وسائل نجات از خلال معانی این احادیث مفهوم می‌گردد که راویان و قائلان احادیث از کیفیت گناه خیلی بی‌اطلاع بوده‌اند و آن را به اندازه‌ای ساده و سهل می‌شمرده که تصور می‌کرده‌اند با تلاوت یک سوره از قرآن و یا تکرار چند کلمه گناهشان رفع و آمرزیده می‌شود. مثلاً چنانکه در یکی از احادیث فوق ذکر کردیم به مجرد گفتن هفتاد کلمه استغفار، هفتصد گناه عفو می‌شود، و با خواندن سوره قل هو الله گناهان پنجاه سال آمرزیده می‌شود. یا یک نفر بد عمل و گناهکار به مجرد دوستی با محمد و اولادش به بهشت می‌رود. بنابراین کسی که به صحت و قوت احادیث معتقد باشد بی‌محابا مرتکب گناه می‌گردد و از هیچ لهو و لعب و عمل شنیعی اجتناب نمی‌کند زیرا به خود خواهد

گفت که بعد از انجام آنها در موقع سكرات موت فرصت دارم كه سوره معینی را برای آمرزش گناهان خود بخوانم. پس عجالاً غمی نیست، باید به کیف خود سرگرم باشم. پس نتیجه حاصله از احادیث و منقولات مذکوره در فوق آن است كه شخص را بیشتر در گناه مستغرق می‌دارد، زیرا به امید آنكه فلان سوره شافع گناهکاری می‌شود كه آن را تلاوت نماید همه كس میل به گناه پیدا می‌كند.

- حسنات و كار خوب قلب را برای خدای قدوس طاهر نمی‌كند

بدیهی است كه خدا هرگز به گناه و انتشار آن كمك نمی‌كند. بنابراین باید احادیث مزبوره و امثال آن را بی‌اصل و خالی از حقیقت دانست. یکی دیگر از مفاهیم احادیث مذکوره آن است كه مبرا شدن از گناه بنابر تعلیمات اسلامی هیچ نسبتی به طاهر بودن قلب ندارد. مثلاً شخصی كه هیچ متذکر باطن خود نباشد و به تغییر خیالات درونی اهمیتی ندهد و همیشه قلبش را مركز هوا و هوس و خیالات ناپسندیده قرار دهد، ولی فقط اتكاء به تلاوت چند سوره قرآن و چند حمد و قل هو الله كند البته به گناه تحریص می‌شود و حال آنكه تا قلب كه كانون خواهشها و هوسها و آرزوهاست عوض نشود و اندیشه‌های زشت از آن رانده نشود، هرگز نور الهی بر آن تابش نمی‌كند و منبع تجلیات حق نمی‌گردد. تا زمانی كه قلب تغییر نکند حس تنفر از گناه در انسان تولید نمی‌شود و مقبول درگاه الهی نمی‌گردد. زیرا ممكن نیست تا کسی مركز و منبع خیال و آرزو خاطرات را طاهر نکند و روحيات سابق خود را از دست ندهد و روحيات نوی مطابق مقتضیات قلب طاهری در خود نیافریند، مقبول درگاه خدا شود. اگر ممكن بود كه شخص ناپاکی مقرب درگاه الهی شود، همان قرب ضمیرش به علت ناپاکی جهنمی خواهد شد. پس آنچه را كه مایه اعتماد آدمی است و بدان می‌تواند به مقام قرب برسد همان قلب طاهریست كه جداً از گناه مشمئز و متنفر است نه بسبب آنكه گناه عواقب وخیمی دارد، بلكه بدان سبب كه گناه با خیالات پاک تطابق ندارد و باید از همدیگر

فرسنگها دور باشند. کسی که بخشایش و رحمت الهی را شامل حال خود می‌بیند باید که بعد از آن از گناه احتراز کند و هیچ خیال بدی را در درون خود راه ندهد بلکه با تمام قلب خود در پی چیزهای خوب و با فضیلت باشد و آرزومند انجام اراده الهی گردد. بنابراین وسائلی که نتواند اینگونه تغییرات را در انسان ایجاد کند و شخص را طبعاً از گناه بیزار نسازد، آنها وسیله‌های کافی و وافی برای رسیدن به مقام قرب الهی نیستند. پس خواندن حمد و قل هو الله و تلاوت چند سوره از قرآن و تکرار کردن یک دعا و آیه وسائل کافی برای آمرزش و خلاصی از گناه نیستند.

– رحمت الهی و شفاعت محمد دومین وسیله نجات شمرده می‌شود

راجع به وسیله دوم که عبارت از اعتماد و اطمینان به رحمت الهی و توبه و ایمان و شفاعت محمد و ائمه است در اکثر آیات قرآن بیان شده است چنانچه دادن لقب رحمان و رحیم و غفور را ثواب تصور می‌کنند و می‌گویند خداوند گناه هر کس را که بخواهد می‌آمرزد و او را به آستان خود راه می‌دهد. بدیهی است که دریای رحمت الهی بی‌پایان است و مخصوصاً صفت رحمت یکی از صفات ثبوتیه اوست و هر که منکر این فقره باشد منکر خداست.

– خدا به همان اندازه که رحیم است عادل است

اما اینکه مسلمانان بنابر مضمون آیات قرآن تصور می‌کنند که خدا عدالت را در کار منظور نمی‌دارد و به واسطه رحمت بی‌منتهايش گناه هر کسی را که بخواهد می‌آمرزد و ممکن است یکی را مورد عنایت خود قرار دهد و ایمانی را بدو عطا کند که مقبولیت درگاهش را پیدا کند و یکی دیگر را مثلاً به چشم رحمت نگاه نکند و آتش جهنم را نصیب و قسمت وی نماید، باید دانست که این عقیده به تقدس و عدالت خدا توهین وارد می‌کند و می‌رساند که رحمت خدا گاهی بر عدالتش چربیده یکی را به مقام قرب

خود می‌کشاند و دیگری را نفرت می‌نماید. ولی چون در ذات ذولجلال الهی نقصی نیست و از آنجائی که تمام صفات او بی‌انتهاست و یکی بر دیگری رجحانی ندارد از این جهت خدا هرگز کاری را نمی‌کند که ضد و نقیض یکی از صفات ثبوتیه‌اش باشد. علیهذا خداوند برای رحمت خود عدالت را پایمال نمی‌کند چنانکه در قسمت اول این فصل بیان گردید. علاوه بر این بیان گردید که توبه هم کفاره گناهان نمی‌تواند باشد و با توبه نمی‌توان رحمت و بخشش خدا را شامل حال خود کرد. چون در این موضوع سخن باطله و اطناب رسید به همین قدر اکتفا می‌کنیم که یک جمله دیگر علاوه کنیم و آن این است که نباید از نظر دور کرد که گناه بی‌کفاره هرگز مقبول درگاه الهی نمی‌گردد و توبه تنها کفاره نمی‌شود مگر آنکه شخص نایب کفاره‌ای که مقبول خدا باشد علاوه کند.

نظر به آنکه مسلمانان هم به این نکته پی برده‌اند که خدا با توبه محض گناه را نمی‌بخشد بنابراین متوسل به شفاعت محمد شده‌اند و بطور کلی عقیده دارند که هرکس بلااستثناء به محمد و شفاعت او عقیده نداشته باشد نجات نخواهد یافت و منشاء این عقیده قرآن و احادیث آنها است. چون وسائلی را که محمدیان برای نجات خود بدان متشبث شده‌اند غیر از وسائلی است که زردستی‌ها اتخاذ کرده‌اند و نیز غیر از آنهایی است که عقل بر آنها دلالت می‌کند، علیهذا واجب است که در آنها تدقیقات لازمه را به عمل بیاوریم و با قوه عقل و منطق براهین آنها را بسنجیم. ایمان به عقیده مسلمانان آن است که به نبوت محمد و به قیامت و معاد و بهشت و دوزخ اقرار آورده شود. ولی چون در طی این ایمان به کفاره گناهان اشاره‌ای نشده است که شخص از روی آن عمل کند و به نجات برسد، پس این ایمان برای گنهکاری که باید از قید گناه آزاد شود کافی نیست، زیرا این فقره بدان ماند که مدیونی تنها با قرار اینکه مدیون است یا جنایتکاری با اعتراف جنایت خود خلاصی یابد. آیا با اعتراف بدین در نزد طلبکار طلب کار از طلب خود می‌گذرد و آیا جانی با اعتراف به جنایت خود از دست قاضی خلاص می‌شود؟

بلی یک وقت خلاص می‌شود و آن موقعی است که ضامن معتبری ارائه دهد و کسی را شفیع آورد که در نزد حاکم شرع و یا شخص طلبکار آبروئی داشته باشد و همچنین دانستن اینکه خدا عادل و رحیم است برای نجات کفایت نمی‌کند. طهارت صرف اگر باشد ممکن است اطمینان قلب حاصل کند زیرا خدای مقدس و عادل و رحیم بنده ناپاک را به حضور خود راه نخواهد داد. شخص ناپاک به مقتضای عدالت الهی به مورد مؤاخذه دعوت می‌شود و چون انسان ضعیف از عهده بازخواست بر نمی‌آید و نمی‌تواند خود را تبرئه نماید، محتاج به کفاره شایسته مقام الهی است و الا علم به اینکه خدا دارای فلان صفت است برای شخص فایده‌ای ندارد بلکه ترس را بر دل انسان بیشتر می‌انگیزد و بیم بازخواست الهی را زیادتر می‌سازد.

- راجع به شفاعت محمد

در قرآن برای همچو کفاره‌ای که ذکر کردیم اشاره‌ای یافت نمی‌شود و خود محمد هم متصف به آن صفات و فضائل نبوده است و او کاری نکرده است که در حضور خدا کفاره کافی برای گناهان پیروان خود باشد و لهذا محمد را شفیع دانستن اشتباه است. با آنکه بر حسب احادیث اسلامی از محمد هیچ گناهی به ظهور نرسیده است بلکه بقول اغلب راویان اسلامی معصوم و اشرف تمام مخلوقات دارای علم لدنی و علت ایجاد عالم است و خدای تعالی به پاس خاطر او در روز حضرالطاف، اشفاق خود را شامل حال امتش فرموده و شفاعت او را نسبت به هرکس قبول خواهد کرد بطوری که شخص گناهکاری که در جهنم افکنده شده است با شفاعت محمد فوراً او را از آن ورطه هلاکت خلاص کرده داخل بهشتش می‌کند.

با تمام مراتب فوق امکان ندارد که محمد شفیع گناهکار گردد، زیرا قطع نظر از آنکه احادیث به اندازه‌ای مختلفند که آنها را حجت قاطع نمی‌توان قرار داد، نقیض قرآن و قول خود محمد نیز می‌باشند. خود محمد به گناه خود معترف بوده است؛ در صورتی

که خود به لفظ خود اقرار به معصیت می‌کند چگونه ممکن است او را شفیع گناهکاران دانست؟ آیاتی که در قرآن دلالت بر گناهان محمد می‌کند اول در سوره الضحی یافت می‌شود که می‌گوید: «و وجدک ضالاً فهدی». یعنی و یافت ترا گمراه پس هدایت کرد. ایضاً در سوره المؤمن مکتوب است: «استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعتی و الابکار». یعنی از برای گناه خود طلب عفو نما و در صبح و شام به پروردگار خود تسبیح بخوان. و در سوره القتال مذکور گشته که: «استغفر لذنبک و اللمؤمنین و المؤمنات». یعنی برای گناه خود و برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه طلب آمرزش نما. و نیز در سوره الفتح نوشته شده است که: «انا فتحنا لکل فتحاً مبیناً لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر». یعنی ما به تو فتح نمایانی بیان کرده‌ایم که خدا گناه ماضی و گناه مستقبل ترا عفو نماید. ولی بعضی از علماء و مفسرین اسلامی برای ثبوت گمان و فرض بیجا و تعصب خود مبنی بر اینکه غرض از آیات فوق ثبوت گناه محمد نیست بلکه اشاره به گناهان امتان او است تفسیر و تعبیرهایی برای پیش بردن عقیده خود قائل شده‌اند و حال آنکه از مضمون و مفهوم آیات قرآن حقیقت مسئله بطوری معلوم و آشکار است که جای تردیدی باقی نمی‌ماند و مثلاً ضمیر لفظ «ذنبک» که در آیه دوم و سوم مندرج است به محمد راجع است نه به امت او. و آیه‌ای که اشاره به گناهان گذشته و آینده می‌کند نه مراد از گناهان گذشته و آینده امتان محمد است بلکه مقصود خود محمد است که به او وعده عفو هم می‌دهد.

از احادیث هم موضوع گناه محمد ثابت می‌گردد. مثلاً در جلد دوم کتاب حیاہ القلوب صفحه ۲ ورق ۷۵ از قول امام جعفر منقول است که: «محمد شبی در خانه ام سلمه به دعا کردن مشغول گشته می‌گریست و میگفت: خداوندا مرا هرگز بسوی بدی و بر مُرگردان هر چند که مرا از آن نجات داده‌ای. در این اثنا ام سلمه به وی گفت که: چون خدا گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است چرا بازنگرانی و میگوئی؟» و نیز در صفحه ۲ ورق ۷۷ از همان کتاب از امام محمد باقر منقول است که: «محمد شبی نزد

عایشه بود و عبادت بسیار می‌کرد. عایشه گفت: چرا اینقدر به خود زحمت می‌دهی و حال آنکه حق تعالی گناه گذشته و آینده‌ ترا آمرزیده است؟ محمد در جواب گفت: ای عایشه آیا بنده شکر کننده خدا نباشم؟» ایضاً در ورق ۳۰۱ در همان کتاب مکتوب است که: «محمد به امتان خود خطبه خوانده بعد از حمد و ثنای حق تعالی مردم را نصیحت داده در اواخر آن به گناهان خود مقرر بود و مکرر فرمود که: خداوند مرا و امت مرا بیامرزد و فرمود که: طلب آمرزش می‌کنم از خدا از برای خود و از برای شما.»

و نیز در مشکوت المصابیح در کتاب صلوه در باب سجود مکتوب است که: «ابو هریره گفت: قال کان النبی یقول فی سجوده اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه و جله و اوله و آخره و علانیه و سره. یعنی محمد در سجود خود میگفت که: خدایا تمامی گناهان مرا از صغیره و کبیره و اولین و آخرین و مخفی و آشکار ببخش». در همان کتاب در باب استغفار و التوبه از بخاری روایت است که: «ابو هریره گفت: قال محمد انی لاستغفر الله و اثوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مره. یعنی محمد گفت: من از خدا طلب آمرزش می‌کنم و توبه می‌کنم هر روز زیاده از هفتاد مرتبه. و در همان موضوع از مسلم روایت است که محمد گفت: و انی لاستغفر الله فی یوم ماه مره. یعنی من هر روز زیاده از صد دفعه از خدا استغفار می‌کنم». و نیز در همان کتاب در باب الاستعاذه: «مسلم از قول عایشه روایت کرده است که محمد گفت: اللهم اغسل خطیائی بماء الثلج و البرد و نق قلبی کما ینقی الثوب الابيض من العانس و باعد بینی و بین خطیائی کما باعدت بین المشرق و المغرب. یعنی ای خداوند بشو گناهان مرا به آب یخ و سرد، و قلب مرا پاک کن چنانکه لباس سفید را از لکه چرک پاک می‌کنند، و گناهان مرا طوری از من دور گردان چنانکه مشرق از مغرب دور است.»

بالفرض اگر در احادیث و قرآن راجع به محمد و کردارش سخنی گفته نمی‌شد و گناهکار بودن او مدلل نمی‌گشت و اگر هیچ مدارکی در دست نمی‌داشتیم که خطای او را معین کنیم، در خطاکاری او جای هیچ تردیدی و خدشه باقی نمی‌ماند چنانکه در

کتاب میزان الحق به تفصیل بیان گشته است، زیرا محمد هم مثل ما انسان بود انسان هم خطاکار است. سابق بر این هم از آیات کتب مقدسه استشهاد کردیم و ثبوت رساندیم که انسان بطور عموم گنهکار است و چون محمد هم مثل سایر مخلوقات در عبادت خدا قصور کرده است، پس چگونه ممکن است او را شافع روز جزا خواند؟ چطور ممکن است گنهکاری گنهکار دیگر را برهاند و در حضور پروردگار برای او واسطه شود؟ این فقره بدان ماند که مدیونی ضامن مدیونی دیگر شود و بعهدہ بگیرد که دین او را پردازد. زبور ۴۹ آیات ۷ و ۸ را اگر کسی خوانده باشد می‌داند که مؤید این مدعا است چنانکه می‌گوید: «هیچکس هرگز برای برادر خود فدیہ نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید. زیرا فدیہ جان ایشان گرانبها است، و ابداً بدان نمی‌توان رسید». اشاره‌ای در همین موضوع در باب ۱۶ متی آیه ۲۶ شده است بدین معنی که: «زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟» بقول مسیح کسی که قادر به رهانیدن خود نیست به چه منوال می‌تواند جان دیگری را از خطر برهاند و از گناه خلاصی بخشد؟ بالفرض هم که محمد پیغمبر بر حق بوده باشد باز از آنجائی که بشر است نمی‌تواند شفاعت برای گنهکار نماید و در حضور خدا واسطه برای احدی بشود. هیچ مخلوق و هیچ فرشته و ملائکه‌ای بر آن کمال و مرتبت نیست که مابین انسان و خدا شفاعت کند و سبب نجات عاصیان و خطاکاران گردد.

چون از این راه مدلل شد که محمد قدرت شفاعت و توسط را ندارد، لازم نیست که بگوییم برای امامهای دیگر هیچ قدرتی در این قسمت باقی نمی‌ماند. پس اعتماد داشتن و تکیه کردن بدانها هیچ فایده‌ای ندارد بلکه خلاف تقاضای عقل سلیم است. در موضوع تردید در نبوت محمد در باب سوم کتاب میزان الحق با دلائل و براهین قاطع فصلی نگاشته شد. لهذا اعاده و تذکار آن مطالب را در اینجا زائد دانستیم.

- در اسلام وسائل عفو و خلاصی از گناه مفقود است

از آنچه تاکنون راجع به وسائل نجات محمدیان نگاشتیم واضح است که آن وسائل و طرق نجات مانند وسائل و طرق بت پرستان بی اساس و باطل است و هیچکس باتخاذ آن وسائل نجات خود را به دست نخواهد آورد. برای مطالعه کننده محترم واجب است که اگر وسائل سابق الذکر را برای نجات خود پیش کشیده است فوراً دست از آنها بکشد و طریقی اختیار کند که مؤدی به هلاکت نباشد بلکه به حیات جاودانی منتهی شود. شکر خدای مهربان و رحیمی را باد که طریقه‌ای را برای نجات ما آماده کرده است که هر کسی از هر قوم و طایفه در آن سالک گردد و ارث نجات خواهد گردید و سعادت را به خود یار خواهد ساخت. ما طریقه مزبوره را در قسمت آینده بطور مسبوطی شرح خواهیم داد.

قسمت چهارم

وسائل نجاتی که انجیل پیشنهاد می‌کند

به همان نسبت که تعلیمات انجیل و آیات باهرات آن بر تعلیمات قرآن و سایر کتب مذهبی ترجیح دارد، به همان نسبت هم وسیله و طریقه‌ای را که برای نجاتشان می‌دهد از طرق و وسایل نجات ادیان مذکوره ترجیح دارد. یعنی وسائل نجات در دین اسلام بر دو قسم است (۱) وسائلی که قابل قبول عقل است و (۲) وسائلی که خارج از قوه عقل است. ولی اگر درست در قسمت دوم دقت شود هر ذی حسی بطلان آن را تصدیق می‌کند زیرا که مباین و تناقض تقدس و عدالت الهی و هم مخالف انصاف و عقل انسانیت. بعلاوه تغییری در قلب انسان هم ایجاد نمی‌کند؛ بنابراین متمسک شدن به این وسائل نجات را فراهم نمی‌سازد. چون مفصلاً دلائل آن را در صفحات قبل اقامه کرده ایم محتاج باقامه دلائل بیشتری نیستیم. ولی طریقه‌ای که انجیل برای تحصیل نجات تعلیم می‌دهد هم موافق عدالت و رحمت الهی است و هم قلب طاهر و بی‌آلایش را در انسان ایجاد می‌کند. آنقدر هم عالیست که عقل انسان از درک کنه آن عاجز است.

طریقه‌ای که ما می‌خواهیم به خوانندگان محترم این کتاب ارائه دهیم طریقه‌ای است که از نتایج افکار یک نفر عالم و فیلسوف پیدا نشده است زیرا عقل هیچ بشری به آن مرتبه نمی‌رسد که بتواند راه ارشاد را به این نهج نشان دهد. طریقه‌ای که می‌خواهیم از آن سخن برانیم هیچ سابقه‌ای در هیچ یک از مذہب ماقبل نداشته است - این طریقه نه در کتاب بودا، نه در قرآن و نه در هیچیک از کتب پیدا می‌شود. طریقه مزبور را خداوند در انجیل مقدس بیان فرموده است چنانکه مذکور خواهد شد. ولی قبل از آن: به توضیح کلام خدا مبادرت ورزیم چند نکته را برای توضیح مطلب اضافه می‌کنیم.

– انسان بدون استثناء گناهکار و مورد غضب الهی است

چنانکه از آیات کتاب مقدس ثابت کردیم تمام مردم در حضور پروردگار عاصی و گناهکارند. یعنی هم در باطن به واسطه افکار و خیالات ناشایسته و هم در ظاهر به علت اعمال ناپسندیده گناهکارند. نباید از نظر دور کرد که بدترین و منفورترین چیز در نظر خدا گناه است و بدان لحاظ شخص گناهکار هرگز راهی بسوی خداوند ندارد. چنانکه در رساله به رومیان باب ۱ آیه ۱۸ می‌نویسد: «زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بیدینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز میدارند.» و در باب ۲ از همان رساله آیه ۸ و ۹ مکتوب است: «و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی‌کنند بلکه مطیع ناراستی میباشند خشم و غضب و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می‌شود.» و نیز در رساله به عبرانیان باب ۱۰ آیات ۲۷ و ۳۱ مسطور گشته است: «بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد.» در آیه ۳۱ می‌نویسد: «افتادن به دست خدای زنده چیزی هولناک است.» و در رساله به غلاطیان باب ۳ آیه ۱۰ مکتوب است: «زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند زیر لعنت میباشند مکتوب است: ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را بجا آرد.» ایضاً در رساله یعقوب باب ۲ آیه ۱۰ و ۱۱ مکتوب است: «زیرا هر که تمام شریعت را نگاهدارد و در یک جزو بلغزد ملزم همه می‌باشد زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن. پس هر چند زنا نکنی اگر قتل کردی از شریعت تجاوز نمودی.» توضیح این آیات این است که هرگاه آدمی مرتکب یک گناه عمدی گردد در حضور خدا همان معصیت تجاوز از تمام شریعت است. مسلم است شخصی که عمداً سر از یکی از فرامین الهی باز زد، در موقع فرصت احکام دیگر را نیز زیر پا می‌گذارد. بدین لحاظ است که کلام خدا می‌فرماید گناه به اندازه‌ای در نظر خدا قبیح و ناپسند است که با یک گناه انسان مورد غضب الهی واقع می‌شود و مستوجب هلاکت

ابدی می‌گردد، چنانچه حضرت آدم به علت یک گناه به غضب الهی گرفتار گشت و از بهشت بیرون افکنده شد.

– هیچکس قادر نیست که خود را از نتایج وخیم گناه خلاص کند

پس بنابر آیات باهرات کتاب مقدس کسی نمی‌تواند خود را از مؤاخذه گناهان خود خلاص کند چنانچه شاهد آن در رساله به غلاطیان باب دوم آیه ۱۶ یافت می‌شود: «اما چونکه یافتیم که هیچکس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود بلکه به ایمان به عیسی مسیح ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم. زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد». یعنی اگر بالفرض انسان تمام فرایض و احکام را بجا آورد باز در نزد خدا دارای چنان مرتبتی نیست که می‌تواند خود را خلاص کند و آن همه انجام وظایف کفاره گناهان او نمی‌تواند باشد. مسیح در انجیل لوقا باب ۱۷ آیات ۹ و ۱۰ چنین اشاره می‌کند: «آیا از آن غلام منت می‌کشد از اینکه حکمهای او را بجا آورد؟ گمان ندارم. همچنین شما نیز چون بهر چیزی که مأمور شده‌اید عمل کردید گوئید که: غلامان بی‌منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بجا آوردیم.» و در مزمور ۴۹ آیات ۷ و ۸ مکتوب است: «هیچکس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد. و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید. زیرا فدیة جان ایشان گران بهاست و ابداً بدان نمی‌توان رسید». و نیز در انجیل مرقس باب ۸ آیات ۳۶ و ۳۷ مسیح می‌فرماید: «زیرا که شخص را چه سود دارد هرگاه تمامی دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟ یا آنکه آدمی چه چیز را بعوض جان خود بدهد؟» پس انسان مالک چیزی نیست و هرگز مصدر چنان کار بزرگی نمی‌تواند بشود که به وسیله آن گنااهش بخشیده شود. و اگر تمام تملک و دارائی خود را در راه خدا انفاق کند و آنچه که مقدور است انجام دهد باز با وصف این بر پاک کردن خود از گناه قادر نخواهد گردید. توبه و انابه موقعی مورد قبول پیدا می‌کند و سبب

نجات می‌گردد که شخص تائب به کفارهٔ مسیح ایمان کامل داشته باشد و این برحسب کلام خداست که بعد به ذکر آن خواهیم پرداخت. بلی رفع گناه دیگران کار هیچ بشری نیست زیرا که کفارهٔ گناهان به اندازه‌ای بزرگ است که انجام آن به هیچ انسانی مفوض نشده است.

– خداوند، عیسی مسیح را کفارهٔ گناهان قرار داد

خداوند نظر به مقتضای عدالت خودش نمی‌خواست و نمی‌توانسته است گناه را بی‌کفارهٔ مقبول عفو نماید. و در این باب سابقاً به قدر کفایت استدلالاتی شد و باز هم از روی مضامین کتب مقدسه مطلب را در آتیه روشن تر خواهیم ساخت. از یک طرف هم خداوند نظر به مقتضای رحمت خود نخواست که انسان در گناه هلاک شود، پس برای بندگان گناهکار خود چاره‌ای دید و کفاره‌ای برای بخشایش گناهان آنها قرار داد، یعنی از کلمهٔ ازلیه که از ازل نزد خدا بود و عبارت از مسیح بود مجسم گردیده در میان حوزهٔ اجتماع بشری عیان شد. عین عبارت کلام خدا را از انجیل یوحنا باب اول آیات الی ۳ شاهد می‌آوریم: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود. همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.» در رسالهٔ به کولسیان باب اول آیهٔ ۱۵ چنین مکتوب است: «و او صورت خدای نادیده است نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان». در رسالهٔ به عبرانیان باب ۱ آیهٔ ۳ مکتوب است: «که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمهٔ قوت خود حامل همهٔ موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید به دست راست کبریاء در اعلیٰ علین بنشست». و در انجیل یوحنا باب اول آیهٔ ۱۴ نوشته شده است: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر». تعبیر لفظ «در میان ما ساکن گشت» این است که جسم انسانی را موقتاً مانند لباسی برای خود قبول کرد و به عیسی مسیح مسمی گشت و از حیث صفات صوری مانند بشر بود، چنانچه در رسالهٔ به فلپیان

باب ۲ آیات ۶ و ۷ مسطور است: «که چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد.»

- مسیح معصوم و دارای جنبه الهی بود

هر چند که مسیح از حیث شکل و قیافه و بعضی صفات ظاهری مانند انسان بود ولی در یک نقطه حد فاصلی بین او و بشر همواره در مدت حیات بشریتش موجود بود و آن عصمت یعنی بی‌گناهی او بود. مسیح بالمره از گناه مبرا بود و در مقام طهارت و عصمت در اولین درجه کمال زیست کرد. این نکته را هم باید دانست که آن جسمی که مسیح برای خود قبول کرد مانند ابدان سایر مردم قبول نکرد، یعنی مجسم شدن او در لباس بشریت طرز عجیب معجز آسایی را داشت که از اول آفرینش هیچ سابقه نداشته است. مسیح به طریق اعجاز بدون پدر از بطن مطهر مریم تولد یافت.

عصمت و طهارت و کمال و بی‌گناهی مسیح از آیات بینات انجیل معین و معلوم می‌گردد. مثلاً در انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۴۶ خطاب مسیح را به یهودیان می‌خوانیم چنانکه می‌فرماید: «کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟» و نیز در رساله اول پطرس در باب ۲ آیه ۲۲ مکتوب است: «که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد». و در رساله به عبرانیان باب ۴ آیه ۱۵ و باب ۷ آیه ۲۶ مکتوب است: «زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند هم‌درد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده‌ای در هر چیز به مثال ما بدون گناه». و نیز: «زیرا که ما را چنین رئیس کهنه شایسته است قدوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهان جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده». ایضاً در رساله به کولسیان باب ۲ آیات ۳ و ۹ مکتوب است: «یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزائن حکمت و علم مخفی است». «که در وی از جهت جسم تمامی پری الوهیت ساکن است». و در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۶ و باب ۸ آیه ۲۳ و باب ۱۴ آیه ۹ مذکور است: «عیسی بدو

گفت: من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز بوسیله من نمی آید». و نیز: «ایشان را گفت: شما از پائین می‌باشید اما من از بالا هستم. و نیز: «عیسی بدو گفت: ای فیلیپ در این مدت با شما بوده‌ام آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گوئی پدر را به ما نشان بده؟» ایضاً در انجیل یوحنا باب ۱۰ آیات ۳۰ و ۳۸ می‌فرماید: «من و پدر یک هستیم». «ولیکن چنانچه بجا می‌آورم هرگاه به من ایمان نمی‌آورید باعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او». همچنین در رساله به رومیان باب ۹ ایه ۵ مکتوب است: «که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد آمین».

بنا به آیات فوق مسیح تنها شخصی است که در عالم بی‌گناه زیسته و اعلی مرتبه الوهیت را پیموده است. نظر به آنکه مسیح هم جنبه انسانیت و هم جنبه الوهیت داشته است، پس تنها قدرت و لیاقت کفاره شدن برای گناهکاران به او بخشیده شده است. عیسی مسیح جان خود را به واسطه محبتی که نسبت به گناهکاران داشت بر صلیب داد تا مردم را از قید گناه خلاص کند و در عوض آنها جان خود را در صلیب نهاد و به دست یهودیان به دار کشیده شد و با تألمات شدید و دردهای فوق الطاقه در بالای صلیب جان بداد. پس از مدفون شدن در روز سوم از قبر برخاست و چهل روز بعد از آن در حضور شاگردان خود به آسمان صعود کرد. گذارشات صعود و قیام مسیح در انجیل اربعه و باب اول اعمال رسولات مکتوب است. عیسی مسیح به واسطه همین زحمات و سختی‌هایی که دید توانست کفاره مقبول درگاه خداوند شود و بندگان گنهکار را از قید زحمات و پاداش گناه رهایی بخشید و آنها را مالک حیات جاوید و سعادت ابدی گرداند. ولی نباید تصور کرد که مسیح به علت ناتوانی و عجز آن زحمات را از یهودیان دید، بلکه محبت بی‌پایان او سبب قبول این گونه مرگ شد زیرا نجات بشر بسته بدان بود. و این فقره از اکثر آیات کتب مقدسه معلوم می‌شود چنانکه در انجیل یوحنا

باب ۱۰ آیات ۱۵ و ۱۸ خود مسیح می‌فرماید: «چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان مینهم». و نیز: «کسی آن را از من نمی‌گیرد بلکه من خود آن را مینهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم». همچنین در انجیل یوحنا باب ۱۸ آیه ۱۱ و انجیل متی باب ۲۶ آیات ۵۳ و ۵۴ خود مسیح به پطرس گفته است: «شمشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟» و نیز: «آیا گمان میبری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟».

– جنبه الوهیت و انسانیت هر دو برای منجی لازم است

پوشیده نماند که لازمه شخص منجی باتمام معنی کلمه آن است که هم جنبه انسانی داشته باشد و هم روحانی. جنبه انسانیت برای آن لازم است تا آنکه شافع و منجی از احوال بشر مطلع گردد و عدالت را با کفاره شدن برای گناهان آنها به انجام رساند. یعنی زحمات و تمام مصیبتها و آلام موت را خود برای خاطر آنها متحمل شود تا آنکه نجات واقعی را برای آنها فراهم سازد. جنبه الوهیت از آن لحاظ برای منجی لازم می‌آید که بتواند در درگاه خداوندی با کمال شایستگی کار خود را انجام دهد و شفاعتش بلا تأمل مورد قبول پیدا کند، تا آنکه زحمات و مرگی که در راه نجات گناهکاران کشید و چشید آن قدر و قیمت را نزد خدا پیدا کند که برای کفاره بودن گناهکاران جهان کافی باشد. بنابراین اگر مسیح فقط در مرتبه بشریت بود و دارای مقام الوهیت نبود با سایر پیغمبران چه تفاوت می‌داشت و چطور می‌توانست در حضور خدا شفاعت گناهکاران را بکند؟ ولی چون مسیح تمام شرایط یک نفر منجی کامل را که دو قسمت مهم و عمده داشت جنبه الوهیت و انسانیت است دارا بود، مسئله مهم نجات صورت پذیر شد.

- وسیله نجات بر حسب انجیل مرگ مسیح است

غرض از این بیانات آن است که مسلم دانسته شود، وسیله نجات که از برای گناهکاران از طرف خدا مقرر گشته، همان مرگ و زحمات مسیح است لاغیر. یعنی هر کس معتقد به صلیب مسیح باشد و به او ایمان آورد و او را کفاره کافی برای گناهان خود بداند، جمیع خطایا و معاصیش بخشیده و عفو می‌گردد و برای خاطر مسیح شفقت و محبت الهی شامل حالش می‌گردد و حیات جاودانی را مالک می‌شود. این مژده عجیب در طی بیانات انجیل شریف واضح می‌گردد چنانکه در رساله دوم به قرن‌تین باب ۵ آیات ۱۹ و ۲۱ چنین مکتوب است: «یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد». و نیز: «زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم». و یحیی در خصوص مسیح به قراری که در یوحنا باب اول آیه ۲۹ تصریح می‌کند چنین اظهار می‌دارد: «و در فردای آنروز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید پس گفت: اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد». و همچنین اشعیا نبی که چند صد سال قبل از مسیح می‌زیسته راجع به کفاره شدن مسیح و نجات دادن بشر از گناه در کتاب خود چنین نبوت کرده است: «لیکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم». (اشعیا نبی باب ۵۳ آیه ۴). و در رساله به غلاطیان باب ۳ آیه ۱۳ مکتوب است: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعن شد چنانکه مکتوب است: ملعون است هر که بر دار آویخته شود». و خود مسیح راجع به مرگ و زحمات و شدایدی که می‌بایست ببیند تا کلید نجات را به دست گناهکاران بسپارد پیشگوئی فرمود چنانکه در انجیل متی باب ۲۶ آیه ۲۸ مرقوم است: «این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود». و نیز در انجیل مرقس باب ۱۰ آیه ۴۵ مسیح می‌فرماید: «زیرا که پسر انسان نیامده تا مخدوم شود

بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را در راه بسیاری فدا سازد». و در رسالهٔ اول پطرس باب ۳ آیهٔ ۱۸ مکتوب است: «زیرا که مسیح نیز برای گناهان یکبار زحمت کشید یعنی عادل‌ی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد، در حالتی که بحسب جسم مُرد لیکن بحسب روح زنده گشت». و در رساله به افسسیان باب اول آیهٔ ۶ و ۷ مکتوب است: «برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید، در آن حبیب که در وی به سبب خون او فدیة یعنی آمرزش گناهان را باندازهٔ دولت فیض او یافته‌ایم». و در رساله به رومیان باب ۵ آیهٔ ۱۸ و ۱۹ مکتوب است: «پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات». یعنی همانطور که با یک گناه بشر به گناه ملزم گردید همینطور هم با یک شخص کامل بسیاری عادل شمرده شدند. و در رساله به عبرانیان باب ۹ آیهٔ ۲۶ مسطور است: «زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد، لکن الان یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود گناه را محو سازد». و شاهد این در رسالهٔ اول پطرس رسول باب اول آیات ۱۸ و ۱۹ یافت می‌شود: «زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا بلکه بخون گرانبها، چون خون برهٔ بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح».

– نجات تنها در مسیح است

از آیات مذکورهٔ فوق برای استدلال نجاتی که به وسیلهٔ مسیح حاصل می‌گردد، این حقیقت واضح می‌شود که تمامی زحمات و عقوبات و مؤاخذاتی که باید از گناهکاران به عمل آید مسیح بر خود قبول فرمود و بجای گروه خطاکاران مورد مصیبت و زحمت واقع گشت و در بالای صلیب مُرد. پس از دفن از قبر قیام کرد و بدین سبب کفارهٔ کافی برای گناهان بشر گشت و انسان را از بازخواست و مؤاخذه و از عذاب جهنم رهانید و به ایمانداران سعادت ابدی داد که هرگز زوال نمی‌پذیرد. غرض اصلی هم از

ظهور مسیح همین بوده است که جهت بندگان گنهکار پریشان روزگار مژده نجات آورد، نه آنکه به توعیظ و تعلیم پردازد زیرا وعظ و نصیحت و تعلیم کار خارق العاده‌ای نبود و از عهده پیغمبران و حواریون برمی‌آمد. و رسالت انبیا هم فقط برای تعلیم دادن مردم و دعوت آنها به راه حق بوده است لاغیر. و امر نجات و کفاره شدن برای گناهکار و رهانندن آنها از هلاکت ابدی به هیچ یک از انبیاء تفویض نشده بود و از عهده هیچکدام از انبیاء اولوالعزم بر نمی‌آمد. این امر خطیر به دست مسیح سپرده شد زیرا او از دایره بشریت بیرون و در الوهیت و مراتب روحانیت باقی بود. اگر درست در کیفیت و احوال عالم تدقیق شود هیچ واقعه‌ای حیرت انگیزتر و بزرگتر از وقایع ظهور مسیح و زحمات و مرگ و قیام و صعود او نیست. با ظهورش انواع الطاف الهی بر ساحت این جهان و ساکنانش پرتو افکند و با قیامش دل اموات و مردگان وادی گناه زنده گشت و از هلاکت ابدی بیرون جستند و به آب زندگانی حقیقی رسیدند. حتی آنکه مرگ و قیام مسیح بر طبق آیات باهرات کلام مقدس باعث و بنیاد تجدید و تجلیل عالم گردیده است. نظر به این جمیع انبیاء در ایام سلف درباره ظهور و نجات مسیح پیش گوئیه‌ها کرده و خلق را مستحضر ساخته‌اند. هر کس کتب انبیاء سلف را تصفح کرده باشد به حقیقت این موضوع پی برده است چنانکه در فصل سوم از باب دوم کتاب میزان الحق مفصلاً بیان گردیده است.

- نجات مسیح مختص یک قوم یا یک قبیله نیست بلکه برای همه کس است

نجاتی که مسیح می‌بخشد مختص یک قوم یا یک قبیله نیست. آب حیات‌یست که برای جمیع بنی نوع بشر در جریان است و همه کس می‌تواند از آن بیاشامد، حتی بزرگترین خطاکاران را نیز فرصتی هست که از آن چشمه نجات بنوشد و لکه‌های گناه خود را بدان بشوید. شواهد این فقره در کتاب مقدس است و از آن جمله در رساله اول

تیموتاؤس باب ۲ آیات ۵ و ۶ مکتوب است: «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین». و در رساله اول یوحنا باب اول آیه ۷ مکتوب است: «لکن اگر در نور سلوک می‌نمائیم چنانکه او در نور است با یکدیگر شراکت داریم، و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد». ایضاً در همان رساله در باب ۲ آیه ۳ مکتوب است: «و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز». و داود در مزمور ۱۰۳ آیات ۲ و ۳ می‌سراید: «ای جان من خداوند را متبارک بخوان، و جمیع احسانهای او را فراموش مکن که تمام گناهانت را می‌آمرزد و همهٔ مرضهای تو را شفا می‌بخشد». و در کتاب اشعیا نبی باب اول آیه ۱۸ مذکور است: «اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد مانند پشم خواهد شد». و در رساله به عبرانیان باب ۹ آیه ۱۲ مکتوب است: «و نه به خون بزها و گوساله‌ها بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت». و در همان رساله باب ۱۰ آیه ۱۴ مکتوب است: «از آنرو که به یک قربانی مقدس آن را کامل گردانیده است تا ابدالابد».

لذا آنچه لازمهٔ نجات بوده مسیح به عمل آورده و تمام مقدمات و مبادی کار را فراهم کرده است. پس برای طالبان نجات پیروی از اصولی که در ادیان و مذاهب متفرقه درست کرده‌اند لازم نیست و شخص برای نجات خود مثلاً نباید به این معتقد باشد که اندکی خود را از لوث گناه خلاص کند و چند کار خیر و انفاق در راه خدا بنماید تا آنکه در نجات مسیح شرکت پیدا کند. یعنی چون امکان ندارد که بشر بتواند خود را کاملاً بی‌گناه نگاهدارد و در مدت عمرش خطائی از او سر نزند، بنابراین خداوند راه حلی در پیش پای ما نهاده است که با وجود همهٔ گناهان و ناپاکی‌های درونی خود اگر آن راه را برویم و در آن خط منسلک شویم به سرچشمهٔ حیات جاودانی خواهیم رسید.

– انسان از راه ایمان می‌تواند به این نجات برسد

نجات فقط به وسیله ایمان حاصل می‌شود یعنی اگر کسی قلباً و واقعاً به مسیح ایمان آورد و او را فرزند خدا و به اعلی مرتبه الوهیت و شافع خود بشناسد و معتقد باشد که عیسی مسیح بازخواست‌های گناه را هرچه باشد در این جهان کشیده است و برای نجات گناهکاران مصیبت‌ها دیده و بلیات کشیده و مرگ صلیب را به خود قبول کرده و بعد از دفن قیام نموده، نجات یافته است و این است معنی ایمان به مسیح و به وسیله همین ایمان است که شخص رستگار می‌شود و از قید گناه آزاد می‌گردد و به وسیله مسیح در حضور خدای تعالی عادل شمرده می‌شود. چنانچه این مژده در انجیل یوحنا باب ۳ آیات ۱۶ و ۳۶ تصریح شده است: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد». و نیز: «آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند». و پولس حواری در اعمال رسولان باب ۱۳ آیات ۳۸ و ۳۹ می‌گوید: «پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود. و به وسیله او هر که ایمان آورد عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.» و باز در اعمال رسولان باب ۱۶ آیه ۳۱ تأیید شده است: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت».

ثابت می‌شود که یگانه وسیله نجات خداوند عیسی مسیح است. در همان کتاب با ۱۰ آیه ۴۳ می‌نویسد: «جمیع انبیاء بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت». و در رساله به رومیان باب ۳ آیات ۲۰-۲۴ مرقوم است: «از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد چونکه از شریعت دانستن گناه است، لکن الحال بدون شریعت عدالت خدا ظاهر شده است. چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند یعنی عدالت خدا که بوسیله

ایمان به عیسی مسیح است به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند. و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند بوساطت آن فدیة‌ای که در عیسی مسیح است». ایضاً در همان رساله در باب ۴ آیه ۵ می‌نویسد: «و اما کسی که عمل نکند بلکه ایمان آورد به او که بیدینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود». بنابراین برای تحصیل نجات تنها ایمان به مسیح و کفاره بودنش کافی است.

- تفاوت این ایمان با ایمان اسلامی

این ایمان با ایمان اسلامی که فقط صورت ظاهر دارد یعنی عبارت از تقریر و اعتراف به اسلامیت و بر حق دانستن قرآن است، تفاوت فاحش دارد. یعنی مسیحی حقیقی باید مطابق ایمان خود عمل کند، چنانکه سعدی در این خصوص می‌فرماید:

قدم باید اندر طریقت، نه دم
که اصلی ندارد دم بی‌قدم

در اسلام باطن مفهومی ندارد پاکی درونی ریشه‌هایی در اذهان ندوانیده است، ولی ایمان در مسیحیت ایمان قلبی است که هم منوط به شناسائی مسیح و هم دوست داشتن او است. ایمان مسیحی هم حس توبه و انابه واقعی را در درون ایمان آورنده بر می‌انگیزد و هم نایره محبت الهی را در کانون سینه او می‌افروزد. علاوه بر اینها میل و قوه انجام اوامر الهی را در شخص زیاد می‌کند، زیرا ایمان مسیحی قوتی است باطنی و الهی که توسط مسیح از عالم بالا در روح انسان جای می‌گیرد و او را از هوسهای بیجا و هواهای نفس بازمی‌دارد و حب الهی را در درونش سخت برمی‌انگیزاند. شخصی که به این درجه ایمان برسد قلب ماهیت می‌کند و کاملاً سلوک ظاهرش با رویه سابق تفاوت می‌کند. چنین شخصی دارای قلب پر محبتی می‌شود و در راه حق سلوک می‌نماید و

حافظ احکام خدا می‌گردد و مسرت و خوشی دائمی را مالک می‌شود. این موضوع را در فصل آتیه بیشتر شرح خواهیم داد.

– ایمان حقیقی کدام است؟

کسی که ایمان به مسیح می‌آورد باید دانسته و فهمیده باشد که گناهان او تا چه اندازه بزرگ است و بسبب آنها مستحق غضب قادر متعال است و باید اعتراف کند که باطنش آنقدر ناپاک و کثیف است که خودبه‌خود هرگز نمی‌تواند به خدا تقرب پیدا کند و فی نفسه دارای آن قوت و قدرت هم نیست که بتواند باطن خود را از آلودگیها و لکه‌های کثیف گناه طاهر سازد و از بازخواست رها شود. علاوه بر این فقره باید قلباً از داشتن گناهان بزرگ غصه‌دار و متأسف باشد و باید نیز به این نکته اساسی و اصلی متوجه باشد که گناهان او باعث مرگ مسیح شده است و مسیح با لطف و محبت بی‌کرانی که نسبت به بشر داشت، عقوبات گناه را بر خود متحمل شد تا آنکه بنی نوع بشر را خلاص کند. اینها همه در ایمان حقیقی تضمین شده است، بنابراین کسانی که به درک این مطالب نرسیده‌اند و هنوز این شرایط در ایشان جمع نیست دارای ایمان حقیقی نگردیده‌اند. ایمان چنین شخصی ایمان تقلیدی آبا و اجدادی و ارثی است. یکی از علامات ایمان محکم و واقعی آن است که شخص طبعاً از گناه اکراه داشته و خدا را قلباً دوست بدارد. ندامت و پشیمانی یعنی چه؟ پشیمانی از اعمال باید با محبت خدا توأم گردد، یعنی کسی که از کرده‌های گذشته خود پشیمان شد و فهمید که گناه یعنی چه، فوراً قلبش جایگاه خدا می‌گردد و با تمام دل خدا را می‌پرستد. پس بهتر آن است بگوئیم کسی که از روی صمیمیت پشیمان و نادم از اعمال گذشته خود شد، خود را فوراً تسلیم خدا می‌کند. پس معلوم شد ایمانی که نجات موقوف به آن است کدام است.

- ایمان حقیقی متضمن توبه است

نظر به اینکه توبه واقعی منوط به ایمان واقعی است، در همه جای انجیل هم لفظ توبه و ایمان را توأم و مرادف یکدیگر می‌بینیم. مثلاً در انجیل مرقس باب اول آیه ۱۵ مکتوب است: «میگفت وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است، پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید». و در انجیل لوقا باب ۲۴ آیه ۴۷ خود مسیح به شاگردانش می‌فرماید: «و از اورشلیم شروع کرده موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتها به نام او کرده شود». در یکجا یهودیان از پطرس سؤال می‌کنند: «چه کنیم که نجات یابیم؟» پطرس جوابی که در اعمال رسولان باب ۲ آیه ۳۸ مندرج است بدیشان داده می‌گوید: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت». و ایضاً در همان کتاب باب ۲۰ آیه ۲۱ مرقوم است: «و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه بسوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم».

- ایمان حقیقی و توبه، کار خداست

انسان دارای آن استطاعت و قوت نیست که از خود آن ایمان و توبه را تحصیل نماید، بلکه لازم است که خدا به او کمک نماید و آن نیز بخاطر کفاره مسیح به وسیله روح القدس در قلب هر کسی که موعظ انجیل را شنیده باشد و یا با تفکر مطالعه نموده باشد به عمل می‌آید، چنانکه از آیاتی که ذیلاً استشهاد می‌کنیم این فقره ثابت می‌گردد. از جمله رساله به فیلیپیان باب ۲ آیه ۱۳ مکتوب است: «زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند». و در انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۲۹ مذکور است: «عیسی در جواب ایشان گفت: عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد ایمان بیاورید». و در رساله به عبرانیان باب ۱۲ آیه ۲ مکتوب است: «و بسوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که به جهت آن خوشی که

پیش او موضوع بود بی حرمتی را ناچیز شمرده متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشست است». و نیز در اعمال رسولان باب ۱۱ آیه ۱۸ بیان گردیده است: «چون این را شنیدند ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند فی الحقیقه خدا به امتهای نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است». ایضاً در همان کتاب باب ۵ آیه ۳۱ می نویسد: «او را خدا بر دست راست خود بالا برده سرور و نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد».

- بی ایمانی هرگز از جانب خدا نیست

چنانکه از آیات کلام خدا محقق و ثابت می گردد، اراده ازلی بر این قرار گرفته است که هیچکس هلاک نگردد بلکه هرکس نجات یابد و زندگی جاوید داشته باشد. بنابراین نجات حاصله از ایمان به مسیح اختصاص به یک قوم و طایفه ندارد بلکه کافه انام و تمام مخلوق در آن شریکند. بدین سبب که مسیح به شاگردان خود امر داد تا انجیل را به همه کس برسانند. از مراتب مزبوره ثابت می شود که خدا مایل بوده است و مایل است که توبه و ایمان را در دل هر کس که مژده نجات و انجیل مسیح را شنیده و طالب نجات گردیده باشد بگذارد و بدین وسیله انسان را در ملکوت خود شریک و سهم سازد. بنابراین توبه و ایمان از اعمال و شئون الهیه است و بی ایمانی از خود انسان، و خدا بی ایمانی را نصیب هیچکس نکرده است و هیچ مخلوقی را برای آتش جهنم نیافریده است، زیرا همچو عملی با عدالت و رحمت الهی تباین و مخالفت دارد.

نظر به اینکه خدا انسان را فاعل مختار گردانید و او را قدرت نیک و بد داد، انسان می تواند احساسات مقدس الهیه را که به وسیله روح القدس در درونش داخل شده است، خاموش گرداند و به مژده انجیل و خبر نجات مسیح التفاتی نکند و پیروی مسیح را ننماید و ایمان و توبه را که پایه نجات است در خود راه نهد و میل خدا را که مبنی بر نجات او است قبول ننماید. پس اگر به هلاکت ابدی گرفتار گردد تقصیر با کسی

نیست. تقصیر با خود اوست چنانکه مسیح نیز به این نکته اشاره می‌کند: «و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید». (انجیل یوحنا باب ۵ آیه ۴۰) و نیز در متی باب ۲۳ آیه ۳۷ اورشلیم را که کنایه از یهودیان است مخاطب ساخته می‌فرماید: «ای اورشلیم، اورشلیم قاتل انبیاء و سنگسار کنندهٔ مرسلان خود، چند مرتبه خواستم فرزندان ترا جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید». و در اعمال رسولان باب ۷ آیه ۵۱ استیفان به یهودیان می‌گوید: «ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می‌کنید؛ چنانکه پدران شما، همچنین شما.»

با این اطلاعات و تحذیرات و اتمام حجت‌ها اگر کسی به هلاکت و عذاب گرفتار شود، تقصیر با خود اوست نه با قسمت و تقدیر چنانکه اغلب مردم تمام بدبختی‌ها و تقصیرها و ناملایماتی که خود برای خود فراهم می‌کنند، حمل به تقدیر و قسمت می‌نمایند. لهذا مقصود انجیل هم در اینجا کاملاً با عدالت و رحمت خدا مطابقت می‌کند.

در مسئلهٔ اعتقاد و ایمان قرآن تعلیمی برخلاف تعالیم انجیل دارد. یعنی می‌گوید خدا بعضی را با ایمان و بعضی را بی‌ایمان قرار داده است. می‌خواهد برساند که بی‌ایمانی نصیب و قسمت دستهٔ اخیر شده است و به هیچوجه امکان ندارد روزی هم آنها در صف ایمانداران قرار بگیرند. و جهنم را اصلاً خداوند به این مقصود آفریده است که آنها را در آنجا مأوی و مسکن دهد چنانچه در سوره الانعام مکتوب است که: «من یشاء الله یضله و من یشاء یجعله علی صراطٍ مستقیم». یعنی هر که را خدا بخواهد گمراه کند، می‌کند و هر که را بخواهد به راه راست بیاورد قرار می‌دهد او را در آن راه. و نیز در سوره الاعراف مذکور است: «من یعدی الله فهو المهتد و من یضلل فاولئک هم الخاسرون و لقد ذرانا لجهنم کثیراً من الجن و الانس». یعنی هر که را راه نماید خدا پس او راه یابنده است و هر که را گمراه کند پس ایشان زیان کارانند و بدرستی که آفریدیم

ما برای دوزخ بسیاری از دیوان و آدمیان را. و در بیان و ثبوت مطلب مزبور در کتاب حق الیقین صفحه ۲۳۶ حدیثی از امام محمد باقر روایت شده است که: «حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمی‌گردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمی‌گردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و به بعضی از ایشان ایمان را سپرده است. اگر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام می‌کند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب می‌کند». اگر این حدیث را مناط اعتبار قرار بدهیم و درست در حکمت آن دقت کنیم، می‌بینیم هم رحمت و هم عدالت الهی باطل می‌گردد. ولی چون عدالت و رحمت خدا یکی از مسلمات و بدیهیات است و از صفات غیر قابل انفکاک الهی است، بدین لحاظ احادیث مزبوره را باید باطل بدانیم و اصولاً عقاید مسلمانان را بیهوده و پوچ بپنداریم.

– عاقبت آنهایی که انجیل را نشنیده‌اند

حالا اگر کسی سؤال کند که: خدا به آن کسانی که در مدت عمر خود مژده انجیل را نشنیده و از مسبب نجات یعنی مسیح خبری ندارند و فرصتی هم پیدا نکرده‌اند که مخبر گردند، چه نوع رفتار می‌نماید. اولاً جواب قطعی این است که چون خدا در کلام خود اشاره‌ای به این مطلب نکرده است، نمی‌توان جواب صریحی داد ولی به هر عارف و خداشناس واضح است که البته خدا در مورد ایشان به عدالت رفتار خواهد کرد و پاداش لایقه ایشان را با عدالت خواهد داد. یک مطلب دیگر را نیز باید مسلم دانست که خدا بین اشخاصی که از احکام الهی چندان اطلاع نداشته و پیغمبران کمتر در میان ایشان ظهور کرده‌اند تا آنهایی که در هر زمان با پیغمبران و مرسلین خدا محشور بوده و از پیغام آنها مطلع گردیده و مقصود خدا را دریافته‌اند، تفاوت کلی خواهد گذاشت و مؤاخذه‌ای که از طبقه اخیر خواهد کرد، از طبقه اولی نخواهد نمود. چنانکه مسیح در انجیل لوقا باب ۱۲ آیات ۴۷ و ۴۸ می‌فرماید: «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و

خود را مهیا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد. اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هرکسی که عطا زیاده شود از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند از او بازخواست زیادتر خواهند کرد». لازم است که خدا نسبت به شریعت و احکامی که به آنها داده است از آنها مؤاخذه نماید. در تأیید همین مطلب خوب است مراجعه‌ای به رساله رومیان باب ۲ آیه ۱۲ شود، تا موضوع روشن‌تر گردد: «زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند به شریعت نیز هلاک شوند و آنانیکه با شریعت گناه کنند از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد». یعنی آنانی که از شریعت الهی بی‌اطلاع بوده ولی چون دارای وجدان یعنی شریعت انصاف و عقل بوده‌اند، در صورت تخلف گناه کرده‌اند و البته مورد مؤاخذه واقع خواهند گشت. ولی نه مورد بازخواست شدید یعنی آن بازخواستی که از شنوندگان و مطلعین از کلام و شریعت الهی می‌شود.

نظر به اینکه کسی نیست که در تمام مدت عمر خود بر طبق انصاف و عقل سلوک و رفتار کرده باشد، آنانی هم که از کلام الهی دور مانده‌اند و فرصتی برای شنیدن اراده خدا نداشته، بی‌تقصیر نیستند. پس چون آنها هم گناهکاراند باید به مسیح متوسل شوند و ایمان بیاورند تا از گناه رهایی پیدا کنند و لاغیر این ترتیب راه دیگری را اگر بخواهند در پیش گیرند، به غضب الهی گرفتار خواهند گشت. پس کلام مسیح که در باب ۳ یوحنا آیه ۳۶ مسطور گردیده از دو حیث جامع و درست است چنانکه می‌فرماید: «آنکه به پسر ایمان آورده باشد حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید بلکه غضب خدا بر او می‌ماند». خلاصه راه نجات اوست و بس و حقیقت با اوست لاغیر. هیچکس جز به وسیله او تقرب پیدا نمی‌کند و هرگز کسی با اعمال خود رستگار نمی‌شود. فقط عدالت و تقدس مسیح وسیله آزادی او می‌شود و او را از مؤاخذه و عقوبات خلاص می‌نماید.

انبیا و خداشناسانی که قبل از مسیح آمده‌اند از قبیل آدم و نوح و ابراهیم و داود و غیره نجات خود را از مسیح یافته‌اند. و با آنکه در آن اوان از نجات و کفاره شدن مسیح نمی‌توانستند علناً و صراحتاً مطلع شوند، بطوری که نسلهای بعد از آنها مطلع گردیدند، معهداً چندان از او بی‌اطلاع نبودند. مثلاً خدا خبر ظهور مسیح را موقعی به آدم داد که مرتکب گناه اولیه گردید و همچنین به موسی و داود و سایر انبیا که قبل از مسیح به نبوت مبعوث شدند. تمام مراسم عبادت از قربانی گرفته تا کوچکترین طریقه عبادت یهود همه اشاره به مسیح و ظهور او و قربانی شدن او بوده است و این موضوع بر واقفان تورات و مطلعین از کلام خدا پوشیده نیست. علیهذا کسانی که از حقیقت مطلب در آن زمان مطلع می‌شدند و امید خود را به منجی آینده می‌بستند همین ایمان غائبانه آنها را نجات می‌داد. چنانکه مسیح صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند و در انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۵۶ می‌گوید: «پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا به بیند و دید و شادمان گردید». آن وسیله‌ای که قبل از مسیح برای نجات مقرر بود بعد از مسیح هم همان بود. یعنی چه قبل از ظهور مسیح و چه بعد از ظهورش نجات در او بود و بس. فقط یک تفاوت داشت و آنهم تفاوت زمانی بود، یعنی قبل از ظهورش نجات به دست منجی آینده صورت می‌گرفت و بعد از ظهورش به دست منجی آمده به انجام می‌رسید.

– خدا بهترین وسیله نجات را در مرگ مسیح مقرر داشت

اگر کسی احیاناً سؤال کند که مگر برای خدا وسیله‌ای آسانتر که مستلزم مرگ و زحمات عیسی مسیح نمی‌بود، فراهم نبود و آیا نمی‌توانست نجات بشر را به شرایط دیگری موقوف بدارد که منتهی به قتل یک نفر معصوم نشود، جواب این است که اولاً خدای قادر متعال را آن قوت و قدرت عظیمی است که به هر چیزی مشیتش تعلق گیرد همانطور می‌شود و هیچکس را قدرت نیست که حدود و وظایفی برای او مقرر نماید. ولی در عین آنکه خدا را حد و نهایی نیست باز با خودی خود محدود است. یعنی

اینکه هرگز مشیت خدا بر چیزی قرار نمی‌گیرد که با صفات ذوالجلالش تناقض داشته و عملی نمی‌کند که با ذات اقدسش تباین داشته باشد. بنابراین مشیت ازلی خداوند که در استخلاص و نجات نوع بشر قرار گرفته بود وسائلی را اتخاذ کرد که هم مطابق عدالت و هم به مقتضای رحمتش بود. در صورتی که خداوند نظر به عدالت و رحمت خودش صلیب و مرگ مسیح را برای نجات بشر مصلحت دید، معلوم می‌شود که این وسیله سرآمد تمام ترتیبات و وسایل نجات بوده است. زیرا اگر وسیله‌ای بهتر از آن می‌بود، می‌بایست خداوند آن را برای نجات به ما شناسانده باشد، والا به حکمت او بحث وارد می‌آید. لهذا کیست که با حکیم علی‌الاطلاق جدال منطقی آغاز کند و وسیله نجات را که او مقرر کرده است با دلیل و برهانی که به عقل قاصرش حکم می‌کند درک کند؟ بدیهی است که نجات مقرر و مخصوصه به مسیح سری است از اسرار الهی که عقل ناقص و قاصر انسان از درک و فهم کیفیت و کمیت آن بطور کامل عاجز و حیران است. ولی معهدا انسان می‌تواند با فکر خود دریافت کند که این وسیله نجات هم موافق عدالت و هم دافع احتیاجات انسان است برای یافتن نجات.

- رحمت و عدالت الهی در کفاره مسیح منظور بوده است

از آنجائی که وجود و ذات خدا به علت قصور عقل و محدود بودن فکر ما زایل نمی‌گردد، همچنان حقیقت این امر نیز به علت عجز و قصور ما باطل نمی‌شود و انسان می‌تواند وسیله نجات مذکور را با عقل خود بسنجد و قبول کند. ولی اگر وسایل نجاتی را که معمول اغلب ادیان مذکور در قرآن محمدیان است، درست دقت کنیم می‌بینیم هم مخالف و متناقض تقدس و عدلت الهی است و هم انسان را به ناپاکی ترغیب می‌کند. ولیکن با کفاره مسیح هم عدالت و هم رحمت الهی تأمین گشته و هم درون انسان از ناپاکی پاک می‌شود و رفتار ظاهرش نیز شایسته و خوب می‌گردد. هیچکس شایستگی حضور خدا را پیدا نمی‌کند مگر آنکه متوسل به مسیح بشود و کفاره او را با ایمان قبول

کند و گناه هیچکس را نمی‌بخشد مگر بوسیلهٔ مسیح. پس از این راه عدالت الهی تأمین می‌گردد. از طرف دیگر چون مسیح نظر به کثرت محبتی که به بنی نوع بشر داشت متحمل آن مصیبت‌ها و شداید گردید و جان خود را در راه بشر داد و چون اینهمه سختی‌ها و بلاها بر دامن کبرایش گردی نیفشاند، بلکه موجب نجات تمامی ایمان آورندگان گردید، پس نسبت به مسیح نیز بی‌عدالتی نگردیده است. این مسئله هم محقق بود که انسان به خودی خود نمی‌توان است از مؤاخذه خلاص شود و در پرتو اعمال خویش به ساحت مقدس خدا وارد گردد. و چون خدا هم نظر به مقتضای عدالت خود گناه را بی‌کفاره عفو نمی‌تواند کرد و نظر به رحمت خود نمی‌خواست که نوع بشر در لجه‌های گناه غوطه‌ور گردد، لهذا از راه مرحمت فرزند یگانهٔ خود را که در مراتب و شئون الهیه و جلال با او یکسان است ارزانی داشت تا فدیۀ گناهکاران گردد و نجات را به ایشان اهداء کند. آیا این فقره محبت بیکران و لطف بی‌پایان الهی را محقق نمی‌دارد؟ آری محبت خدا از کفاره شدن مسیح بیشتر معلوم می‌شود تا از تمامی نعمات و آفرینشهای حیرت‌انگیزش. تقدس و رحمت و عدالت الهی نیز به وسیلهٔ مذکوره بهتر از تمام وسائل مبرهن گردید. بطوری که هرکس از این فقره بی‌اطلاع باشد از عدالت و قدوسیت خدا کاملاً اطلاعی ندارد.

– فقط مؤمن بر مسیح می‌تواند عدالت و محبت خدا را درک کند

کسی که به نجات و کفارهٔ مسیح ایمان بیاورد و حس تنفر از گناه که مولود همین ایمان است در قلبش تولید گردد، و امید و محبتش را کاملاً به خدا ببندد، بی‌نهایت حالت روحیش عوض می‌شود و در همهٔ اطوارش تغییراتی کلی پدید می‌گردد و قباحت گناه از راه مصلوب شدن مسیح که در مرتبهٔ الوهیت بوده و به پاداش معاصی ما خود را برای مؤاخذه حاضر کرد، بر شخص مبرهن می‌گردد. آنوقت است که گناه را قلباً شنیع و قبیح می‌شمارد و از آن سخت می‌پرهیزد. در صورتی که خدا فرزند یگانهٔ خود را

برای نجات بشر معروض به لطمات و صدمات و حتی مرگ کرده باشد، آیا دیگر شکی برای ایمان آورندگان باقی می‌ماند که خدا آنها را دوست نمی‌دارد و طالب نجاتشان نیست؟ شکایت متشکیان از خدا کاملاً بی‌مورد است زیرا خدا آنچه لازمهٔ محبت می‌باشد به نوع بشر کرده است و نجات انسان را با فدیة کردن پسر عزیز خود فراهم نموده است. بدیهی است کسانی که به فیض نجات رسیده‌اند، به هیچوجه شکی در موضوع منجی یعنی عیسی مسیح ندارند بلکه نایرهٔ امید در کانون قلبشان همیشه فروزان است و ایمانداران را همواره مبتهج و سرور نگه می‌دارد. اعتقاد چنین اشخاص روزبروز محکمتر می‌گردد و با خوشی و سرور اوامر و احکام الهی را پیروی می‌کنند.

– خلاصه نجات مسیح تنها دواي الهی است برای رفع مرض گناه

با آنکه کفاره و نجات مسیح از جملهٔ اسراری است که عقل از درک کم و کیف آن عاجز و سرگردان است، لکن به کسانی که اندکی در آن تعقل کرده‌اند واضح است که وسایل مزبوره از هر جهت موافق ارادهٔ قدوسیت و عدالت خدای تعالی است و برای این است که آدمی از عقوبات گناه رهائی یابد و هم در باطن پاک و هم در ظاهر پسندیده گردد. خلاصه کفارهٔ مسیح دوائیست که حکیم علی الاطلاق از دارالشفای توفیق خود برای گناهکاران تجویز کرده است تا مبتلایان به گناه از قبول و توسل به آن از تعب و رنج خلاصی پیدا کنند و شفای عاجل بیابند. آب حیات آب زندگانی ابدی و جاودانی است و تشنگان اگر از راه مقتضی و صحیح به سرچشمهٔ آن راه پیدا کنند، عطش باطنی خود را با جرعه‌ای رفع خواهند ساخت و مالک ملک حیات ابدی و جاودانی خواهند گشت. لیکن کسانی که از مرض درونی خود بی‌اطلاع هستند و از کیفیت عطش باطنی مستحضر نشده‌اند، روزگار خود را به بطالت صرف و عمر خود را در خواب غفلت تلف کرده‌اند. برای این طبقه آب حیات ناپیدا و کلید درهای ملکوت آسمان مفقود است. ولی کسی که از امراض درونی خود مطلع گردد و عطش باطنی را برای نجات احساس

کند و مسیح و نجاتش را بپذیرد، قوت و تأثیر آن نجات را آشکارا خواهد دید و از آن
آب روح افزا و خوشگوار با شعف تمام نوشیده و آرامش و سکون و خوشحالی مالا
کلام را خواهد یافت. در فصل سوم نتایج نجات مسیح را بیان خواهیم کرد.

فصل سوم

نتایج نجات مسیح

فضایل و نتایج مطلوبه نجات مسیح بحدی زیاد و عالی است که نه تنها در این عالم بلکه در عالم باقی نیز مؤثر است یعنی نتایج نجات مذکوره نتایج گناه را از بیخ و بن برمی‌کند و مؤمنین را به مقامات عالیه می‌رساند بجائی می‌رساند که در وهم و قوه مدرکه بشری نمی‌گنجد. بنابراین عقل انسان از درک کلیه فضائل و محسنات و نتایج نجات مسیح عاجز است و فقط در دار باقی و ملکوت آسمان است که عیسی مسیح مؤمنین را به این اسرار آشنا می‌کند و تمامی فوائد و محسناتی که در این عالم از نظر ما نهفته است عیان می‌سازد. مسلم است که بیان کردن تمامی نتایج نجات مسیح از قوه و قدرت و معلومات و اطلاعات بشر خارج است و فقط آنچه را که می‌توان بیان کرد چیزی است که خدا در کلام خود بیان فرموده است. ذیلاً بطور اختصار آنچه از کلام خدا مستفاد می‌شود بیان خواهیم کرد.

۱- بخشش گناهان

نخستین نتیجه کفاره و نجات مسیح بخشش گناهان است. یعنی اگر کسی قلباً به مسیح ایمان آورده باشد تمامی گناهانش بخشیده می‌شود و چون در فصل پیش این مدعا از استشهادی که از آیات کتب مقدسه به عمل آمد، مدلل گشت از توضیح زیادتری در این مورد صرف نظر می‌کنیم و فقط پاره‌ای ملاحظات را در اطراف کیفیت بخشایش گناه به رشته تحریر می‌آوریم. در انجیل پنج مطلب راجع به بخشایش گناه یافت می‌شود: اول عفو و رفع بازخواست؛ دوم جلب رضایت و لطف الهی؛ سوم تحصیل قوت و

حیات باطنی و حب خداوندی؛ چهارم رهائی از تسلط گناه و شیطان؛ پنجم رسیدن به درجه حق الیقین که حائز جلال ابدیست. اینک تا آنجائی که میسر باشد به توضیح هر یک مبادرت خواهیم کرد.

۱- رفع بازخواست نتیجه بخشایش گناه است

غرض از بخشایش گناه دو چیز است: اول ایمنی و خلاصی از بازخواست دنیوی؛ دوم رهائی و ایمنی از عقوبات و عذاب اخروی. چنانچه در فصل اول نگاشتیم، تمامی دردها و مصائب و شداید و حتی مرگ نیز نتیجه گناه است و با آنکه همه اوقات بخشایش و عفو بازخواست را از شخص دور نمی‌سازد و احیاناً در قید بازخواست و پرسش گرفتار می‌شود و ایمان آورنده نیز در تحت تأثیر بازخواست‌ها گاهی واقع می‌شود، ولی نمی‌توان آن را بازخواست به تمام معنی کلمه دانست. بلکه این نوع بازخواستها موجب تحریک و ترغیب و حتی تربیت اشخاص ایماندار واقع می‌شود، زیرا پدر آسمانی ما اگر برای اجتناب ما از علائق دنیوی وسایلی را برمی‌انگیزد و اگر گاهی ما را مورد بعضی مؤاخذات قرار می‌دهد، برای آن است که ما به جلال و سعادت ابدی خود زودتر برسیم. پس این نوع پرسشها و امتحانات برای آن است که ما را حاضر برای دخول در عالم جاودانی کند. کسی که به این نکته باریک رسیده و این فقره را کاملاً استنباط نموده باشد، از زحمات و محن و حتی مرگ هم بیم و هراس ندارد و در کمال ابتهاج و سرور آنها را استقبال می‌کند. مرگ فی الواقع شربت مؤمنین است زیرا آنها را زودتر به مقصد و آرامگاه باقی و پاینده خود می‌رساند. بیان و توضیح این فقره را به آینده محول می‌داریم و زیادت در آن بحث نمی‌کنیم. بنابر مقدمات و مراتب فوق زحمات دنیوی در معنی زحمت نیست زیرا اگر با شرایطی که ذکر شد توأم باشد، موجب آسایش خواهد گردید. ولی کلیه عقوبات و عذابهای اخروی با قبول کفاره مسیح

و ایمان آوردن به او رفع و ناپدید می‌گردد، و مؤمنین به مسیح اندکی از آنها را هم نخواهند دید.

از خلال کلمات و بیانات انجیل این مسئله روشن می‌شود مثلاً در رساله به غلاطیان باب ۳ آیه ۱۳ مذکور است: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد؛ چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است: ملعون است هر که بر دار آویخته شود. یعنی آن بازخواست‌ها و مؤاخذاتی که می‌بایست از راه شریعت در حق گناهکاران به عمل بیاید، مسیح همه را به خود قبول کرده و رفع زحمت از مؤمنین خود نموده است. در این باب در رساله اول به تسالونیکیان باب اول آیه ۱۰ می‌نویسد: «و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید. یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند». و در رساله به رومیان باب ۵ آیه ۹ مذکور است: «پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت؟» و در همان رساله باب ۸ آیه اول می‌نویسد: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند». و خود مسیح در انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۱۸ می‌فرماید: «آنکه به پسر ایمان آرد بر او حکم نشود، اما هر که ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است. به جهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده». و در همان انجیل باب ۵ آیه ۲۳ می‌فرماید: «آمین آمین به شما می‌گویم: هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است».

۲- لطف الهی نتیجه بخشایش گناه است

دیگر شکی باقی نمی‌ماند که بازخواست و مؤاخذه به علت کفاره شدن مسیح رفع می‌شود و ایمان آورنده لطف الهی را بدین وسیله شامل حال خود می‌گرداند و انوار قدرت و قوت و حیات از عالم علوی بر او می‌تابد و از قیود شیطانی مستخلص و آزاد می‌گردد. ولی چنانکه شخصی هم مریض باشد و هم مدیون، اگر بالفرض قرضش را

بتواند ادا کند دلیل بر این نیست که مرضش را هم رفع کرده است. همچنان بخشایش و خلاصی از بازخواست برای تحصیل نجات کفایت نمی‌کند، زیرا مرض باطنی هنوز باقی است و آن را نیز باید رفع کرد تا آنکه درون پاک و مصفا گردد و قوتی به شخص عطا شود که قلباً خدا را دوست بدارد و در اجرای احکام او نهایت دقت و مواظبت را داشته باشد. تمام اینها منوط به آن ایمانی است که به عیسی مسیح آورده می‌شود. یعنی فی الواقع با ایمان آوردن به مسیح هم بازخواست و مؤاخذات از بین می‌رود و هم عنایت ربانی شامل حال شخص می‌گردد. آری گناه چنانکه سابقاً بیان گردید باطن انسان را ناپاک و پر از کثافت می‌کند و شخص را به غضب پروردگار مبتلا می‌سازد. ولی شخص مؤمن که از قید هر پلیدی و کثافتی توسط مسیح بیرون می‌آید از غضب الهی در امان است، زیرا خدا برای خاطر مسیح مرحمت را از ایمان آوردندگان دریغ نخواهد کرد. البته انسان طبعاً گنهکار و ناپاک است و از خود شایستگی ساحت مقدس الهی را ندارد. ولی نظر به علاقه‌ای که به مسیح پیدا کرده آن طهارت و تقدس از آن او گردیده و لهذا در مسیح پاک و عادل و کامل گردیده و شایستگی حضور خدا را پیدا کرده است. چنانکه این معنی در رساله به رومیان باب ۴ آیه ۵ بدین طریق مسطور گردیده است: «و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود». و ایضاً در رساله دوم به قرنطیان باب ۵ آیه ۲۱ مکتوب است: «زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی عدالت خدا شویم». و نیز آیات ۵ و ۶ از باب اول رساله به افسسیان و آیات ۱۳ و ۱۹ از باب ۲ همان رساله می‌گوید: «که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم، بوساطت عیسی مسیح برحسب خوشنودی اراده خود برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب (یعنی مسیح)». «لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آنوقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید. پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید، بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا.

مفهوم آیات فوق این است که هر که به مسیح ایمان آورد و تسلیم او شود رضامندی و عنایت حق شامل حالش می‌شود. ایضاً در رسالهٔ اول پطرس رسول باب ۲ آیهٔ ۱۰ مسطور است: «سابقاً قومی نبودید و الان قوم خدا هستید؛ آنوقت از رحمت محروم اما الحال رحمت کرده شده‌اید». باز در موارد دیگر از انجیل می‌خوانیم که به کولسیان باب ۳ آیه ۱۲ می‌نویسد: «پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا، احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید».

۳- تحصیل قوت باطنی نتیجهٔ بخشایش گناه است

چنانچه نور توفیق الهی در درون انسان با بار گناه منتفی می‌شود و انسان به قید اسارت شیطان درمی‌آید و در تحت تسلط گناه واقع می‌شود، هم چنان به وسیلهٔ ایمان به مسیح اشعهٔ انوار رحمت الهی، باطن ایمان آورنده را از سر نو مشتعل می‌سازد و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و قوت عظیمی به او عطا می‌شود که خود از وجود آن حیران می‌شود. نتیجهٔ این تغییر روحیات و پیدا شدن قوهٔ نو در دل انسان این است که شخص را طوری به جانب حق هدایت می‌کند که رفتارش مطابق اراده و احکام الهی می‌گردد، و این فقره نیز در انجیل خبر داده شده است. مثلاً در رساله به کولسیان باب دوم آیهٔ ۱۳ مرقوم است: «و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید، چونکه همهٔ خطایای شما را آمرزید». همچنین در رساله به افسسیان باب ۲ آیات ۵ و ۶ می‌نویسد: «ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید. و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید». به همین لحاظ در رسالهٔ دوم به قرنتیان باب ۵ آیهٔ ۱۷ مذکور است: «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است. چیزهای کهنه درگذشت؛ اینک همه چیز تازه شده است». و در رساله به تیطس باب ۲ آیات ۱۱ و ۱۲ مکتوب است: «زیرا که فیض خدا که برای همهٔ مردم نجات بخش است، ظاهر شده ما را تأدیب می‌کند که بیدینی و

شهوات دنیوی را ترک کرده با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم».

۴- رهایی از تسلط شیطان نتیجه بخشایش گناه است.

چنانکه ظاهر و باطن انسان بوسیله عفو گناه تغییر پیدا می کند و آن تغییر شخص را شایسته حضور خدای مقدس می گرداند، همچنان صاحبان ایمان بدان وسیله از قید تسلط گناه و حکم شیطان نیز خلاص خواهند شد. این فقره، شواهدی در انجیل دارد که از آن جمله در رساله به رومیان باب ۶ آیات ۶ و ۸ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ می نویسد: «زیرا این را می دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد، تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم». آیه ۸: «پس هرگاه با مسیح مردیم یقین می دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد». آیه ۱۴: «زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید، بلکه زیر فیض». آیه ۱۷: «اما شکر خدا را که هر چند غلامان گناه می بودید، لیکن الان در دل مطیع آن صورت تعلیم گردیده اید که به آن سپرده شده اید». آیه ۱۸: «و از گناه آزاد شده غلامان عدالت گشته اید». و در انجیل یوحنا باب ۸ آیات ۳۴ و ۴۶ خود مسیح می فرماید: «آمین آمین به شما می گویم: هر که گناه می کند غلام گناه است». و در آیه ۳۶: «پس اگر پسر شما را آزاد کند در حقیقت آزاد خواهید بود». و در رساله اول یوحنا باب ۳ آیه ۸ مکتوب است: «و کسی که گناه می کند از ابلیس است، زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد».

غرض از آیات فوق اثبات این مطلب است که عیسی مسیح به علت زحمات و صدماتی که دید، ایمانداران را از تسلط شیطان خلاص کرد. یعنی نه آنکه شیطان از وسوسه نسبت به ایمان داران هم دست می کشد، بلکه وسوسه اش در ایمانداران چندان تأثیری ندارد. نظر به همین موضوع خود مسیح در انجیل یوحنا باب ۱۲ آیه ۳۱

می‌فرماید: «الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود» و همچنین در رساله به عبرانیان باب ۲ آیات ۱۴ و ۱۵ مکتوب است: «پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانی را که از ترس موت تمام عمر خود گرفتار بندگی می‌بودند آزاد گرداند.» لهذا در رساله به کولسیان باب اول آیات ۱۲ الی ۱۴ امر شده است که: «و پدر را شکر گذارید که ما را لایق بهره‌ی میراث مقدسان در نور گردانیده است و ما را از قدرت ظلمت رهانیده به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت که در وی فدیۀ خود را یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم».

۵- اطمینان به حیات ابدی نتیجه‌ی بخشایش گناه است

خلاصه تمام نکات و ملاحظاتی که از لحاظ خوانندگان این کتاب گذشت و تمام آنچه که راجع به سعادت ابدی مفصلاً در اواخر کتاب خواهیم نگاشت، هم موقوف و منوط به مسیح و کفاره بودن اوست. با ملاحظه‌ی مراتب مذکور شخص ایمان آورنده تغییرات و تبدیلاتی در خود می‌بیند که هیچ سابقه در عمرش نداشته است. قوای روح رو به اعتلاء گذاشته، فکر روشن و متجدد در مطالب معنوی تولید شده، حس انزجار و تنفر از گناه شدید در انسان ظاهر و میل به احسان و نیکوکاری فراوان پیدا می‌شود. به عبارت دیگر به تمام تمایلات و خیالات درونی انسان حالت دیگر دست می‌دهد.

- خلاصه‌ی نتایج بخشایش گناه تولد تازه است

این تغییر و تبدیل در اصطلاح مسیحیان «تولد تازه» خوانده می‌شود، و تولد تازه یکی از شرایط اصلیۀ دخول در ملکوت الهی است. چنانکه در انجیل یوحنا باب ۳ آیات ۳ و ۵ و ۶ جایی که مسیح با نیکودیموس مصاحبه دارد می‌گوید: «آمین آمین به تو می‌گویم: اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی‌تواند دید». و باز عیسی در

جواب او گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم: اگر کسی از آب و روح مولود نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود». و نیز: «آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است».

– تولد تازه سکون قلب و شعف باطنی می‌آورد

نتیجه آن تغییرات باطنی و میل بازگشت به سوی خدا که مولود ایمان به مسیح است، آرامش و سکون عجیبی است که در قلب پیدا می‌شود و وجد و شعف رو به زیادی می‌رود. چنانکه در فصل اول بیان کردیم، گناه برعکس سبب عدم سکون و آرامش قلب می‌شود. گناه ضد سکوت قلب است؛ گناه غارتگر متاع گرانبهای شادی است؛ بالاخره گناه همه چیز خوب انسان را به تاراج می‌دهد و آدمی را از جاده صواب منحرف کرده به ضلالت سوق می‌دهد. منتهی در رحمت الهی باز است و گناهکار می‌تواند ارتباطی را که قبل از ارتکاب گناه با خدا داشت مستحکم کند و علاقه باطنی را با ایمان به مسیح مجدداً برقرار بدارد. در حالتی که روابط برقرار گردد و آب رفته به جوی بازآید و لطف الهی که همیشه حافظ مؤمنین است، شامل حال شخص گردد، دیگر بیم و هراس ندارد. حدوث این آرامی در قلب موجب ابتهاج و خوشی زیادی می‌شود. چنانکه در رساله به رومیان باب ۵ آیه اول مکتوب است: «پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم، بوساطت خداوند ما عیسی مسیح». و خود مسیح چنانکه در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۷ مکتوب است به شاگردان خود می‌فرماید: «سلامتی برای شما می‌گذرام؛ سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد». و در رساله به رومیان باب ۱۴ آیه ۱۷ مکتوب است: «زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست، بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس». و در رساله به غلاطیان باب ۵ آیه ۲۲ نوشته شده است: «لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکوئی و ایمان و تواضع و

پرهیزگاری است». و در انجیل متی باب ۱۱ آیات ۲۸ و ۲۹ خود مسیح می‌فرماید: «بیائید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گران‌باران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می‌باشیم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت». و ایضاً در انجیل یوحنا باب ۱۰ آیات ۹ و ۱۰ فرموده است: «من در هستم، هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد. دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند؛ من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاده‌تر حاصل کنند.» و به همین ملاحظه پولس حواری در رساله به فیلیپیان باب ۴ آیه ۴ به ایمان آورندگان می‌گوید: «در خداوند دائماً شاد باشید و باز می‌گویم شاد باشید». و در اعمال رسولان باب ۹ آیه ۳۱ مکتوب است: «آنگاه کلیسا در تمام یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح‌القدس رفتار کرده، هم افزودند».

۶- شناسائی محبت خدا

نتیجه و فیض دیگری که از نجات مسیح به دست می‌آید، محبت خداست که یکی از نتایج بزرگش سکون خاطر و آرامی ضمیر است. یعنی چنانکه سابق بیان کردیم صدمات گناه نور توفیق الهی را در سراچه قلب انسان منطقی و خاموش می‌گرداند و برعکس ناپیره خودپرستی و حب دنیا را به اشتعال می‌آورد و شخص را مستحق آتش جهنم می‌گرداند. ولی چون مسیح واسطه و شفیع کافی است باعث برقراری روابط بین گناهکار و خدا می‌گردد. محبت خدا به وسیله روح‌القدس در درون انسان ساکن می‌گردد. و این مضمون در رساله به رومیان باب ۵ آیه ۵ اشاره شده است: «و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح‌القدس که به ما عطا شده ریخته شده است». و در رساله به غلاطیان باب ۵ آیه ۲۲ مکتوب است: «لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکوئی و ایمان و تواضع و

پرهیزگاری است». بطوری که در رساله اول یوحنا باب ۴ آیه ۱۹ مسطور است اهل ایمان یکدیگر را خطاب کرده می‌گویند: «ما او را محبت می‌نمائیم زیرا که او اول ما را محبت نمود». و باز در همین زمینه در رساله به افسسیان باب ۳ آیات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ گفته شده است: «تا مسیح بوساطت ایمان در دل‌های شما ساکن شود و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که با تمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست. و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید، تا تمامی پری خدا». و مقام ابوت به خدا می‌دهند چنانکه در رساله به غلاطیان باب ۴ آیه ۶ مکتوب است: «اما چونکه پسر هستید خدا روح پسر خود را در دل‌های شما فرستاد که ندا می‌کند: یا ابا یعنی ای پدر».

وقتی که دل مؤمنین پر از محبت خدا می‌شود و قلوب مملو از خوش می‌گردد، چنانکه در رساله به رومیان باب ۸ آیات ۳۵ الی ۳۷ می‌نویسد، می‌گویند: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عربانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه مکتوب است که بخاطر تو تمام روز کشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم، بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، به وسیله او که ما را محبت نمود». و نظر به محبتی که به خدا دارند امر مرقومه انجیل متی باب ۲۲ آیه ۳۷ را می‌توانند به انجام برسانند که می‌نویسد: «عیسی وی را گفت: اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما». ایمان داران هرچه عمل می‌کنند با این محبت می‌کنند و هرچه حب خدا در قلب صاحبان ایمان بیشتر رخنه می‌کند حفظ و اجرای احکام الهی هم برای آنها سهلتر می‌گردد. چنانکه مسیح در انجیل متی باب ۱۱ آیه ۳۰ می‌فرماید: «زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک».

و نیز در رساله اول یوحنا باب ۵ آیه ۳ مکتوب است: «زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاهداریم و احکام او گران نیست». و این محبت است که انسان را آن توانائی می‌دهد که با کمال صمیمیت و خوشی در امر عبادت باری تعالی مشغول

باشد، زیر عبادتی که از روی محبت و صمیمیت نباشد و فقط از راه تعبد و تقلید باشد، عبادت مقبول و پسندیده خدا نیست. و این نکته را هم باید دانست که عبادت مسیحی تنها منحصر به نماز و دعا و عبادت در کلیسا نیست، بلکه او همه اوقات در عبادت مشغول است، زیرا باطنش همیشه متوجه خداست و خیالاتش با ذکر و فکر و محبت خدا آمیخته شده است.

- محبت به خدا اتکاء مطلق به او تولید می کند

نتایج این محبت بسیار است و ما آنچه را که گفتیم اندکی از هزار بود. مثلاً یکی از نتایج گفتنی این محبت این است که شخص مؤمن مانند فرزند مطیع و صابر تمامی امورش را به خدا واگذار می کند. پس اگر از جانب خدا زحمتی برای انسان پیش آید و حادثه ای روی دهد، از روی حکمت و معرفت است و یقیناً به صرفه شخص مؤمن تمام می شود. یکی از فواید حکمتی بلایا و مصائب مذکوره این است که آن بلیات شخص را از علائق دنیوی دور می دارد و نمی گذارد فکرش متوجه زخرفات و مادیات شود. از طرف دیگر چنین شخصی بیشتر مشمول نعمات و برکات الهی می گردد و آنوقت است که مراتب حق یقینی برای شخص پیش می آید. چنانکه در رساله به رومیان باب ۸ آیات ۳۱ و ۳۲ مکتوب است: «پس به این چیزها چه گوئیم، هر گاه خدا با ماست کیست به ضد ما؟ او که پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟» داود هم در مزمو ۲۳ می گوید: «خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. و در مرتعهای سبز مرا می خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می کند. جان مرا برمی گرداند و بخاطر نام خود به راههای عدالت هدایت می نماید. چون در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی. عصا و چوبدستی تو مرا تسلی خواهد داد. سفره ای برای من بحضور دشمنانم می گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده ای و

کاسه‌ام لبریز شده است. هر آینه نیکوئی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد». و همچنین در مزمور ۲۷ آیات اول و سوم می‌گوید: «خداوند نور من و نجات من است؛ از که بترسم؟ خداوند ملجاء جان من است از که هراسان شوم؟» و در آیه ۳ می‌فرماید: «اگر لشگری بر من فرود آید، دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت».

- توکل به خدا برای لوازمات دنیوی

بر شخص ایمان‌داری که دارای خصائل لازمه مسیحیت باشد، محقق است که خدائی که مخلوق خود را آنقدر دوست داشته باشد که پسر یگانه خود را برای نجات آنها به جهان بفرستد، یقیناً لوازم دنیوی و اسباب معشیت آنها را نیز فراهم می‌کند و با آنکه از کد یمین و عرق جبین نان خود را بیرون می‌آورد و آسایش خود و اهل خانه اش را با دسترنج خود فراهم می‌کند، معهذاً همه برکاتش را از جانب خدا دانسته و از پدر آسمانی خود تشکر می‌کند. چنانکه در انجیل متی باب ۶ آیات ۲۵ و ۳۴ می‌نویسد: «بنابراین به شما می‌گویم: از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟ مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها به مراتب بهتر نیستید؟ و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد؟ و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ در سوسن‌های چمن تأمل کنید، چگونه نمو می‌کنند. نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند. لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، چنین بپوشاند، ای کم‌ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟ پس اندیشه مکنید و مگوئید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم، زیرا که در طلب جمیع این چیزها امتهای ما باشند. لیکن اول

ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد. پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است».

- توکل به خدا در زحمت و رنج

اعتقاد مسیحی حقیقی بر این است که رنج و محنتی بر او طاری نخواهد گشت، مگر به علم و اطلاع پدر مهربان او که در آسمان است. و کسی هم بدون علم خدا نمی‌تواند اسباب اذیت او را فراهم سازد. چنانکه مسیح در انجیل متی باب ۱۰ آیات ۲۹ الی ۳۱ می‌فرماید: «آیا دو گنجشک به یک فلس فروخته نمی‌شود و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی‌افتد؟ لیکن همه موپهای سر شما نیز شمرده شده است. پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشگان بسیار افضل هستید». بنابراین مسیحی حقیقی در اثنای درد و زحمت و در مواقع خطر و مصیبت با کمال شدت تحمل می‌کند. و ایمان و عقیده مسیحی مانند عقیده آنانی نیست که معتقدند هرچه بر سر انسان می‌آید تقدیر و قسمت شخص است و در تغییر تقدیر و قسمت نمی‌توان تدبیری کرد. زیرا مسیحی در تمام مدت مصیبت‌های وارده و لطمات بی‌شمار حوادث، سکونت اختیار نموده و تحمل هرگونه فشاری را می‌کند. چرا؟ برای آنکه بر شخص مسیحی مطلب واضح است که خداوند او را مانند پدری که فرزند خود را دوست بدارد، محبت می‌کند و از این جهت است که در تحت تأثیرات صدمه‌های دنیوی نمی‌لغزد، بلکه اعتمادش به خدا زیادتر می‌گردد. چنانکه در رساله به عبرانیان باب ۱۲ آیات ۵ و ۶ و ۱۱ مرقوم است که «نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کند که ای پسر من تأدیب خداوند را خوار م شمار. و وقتی که از او سرزنش یابی خسته خاطر مشو زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه میزند. لیکن هر تأدیب در حال نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوه عدالت

سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند، بار می‌آورد». و در رساله به رومیان باب ۸ ایه ۱۸ مرقوم است: «زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است». و در رساله دوم به قرنطیان باب ۴ آیات ۱۷ و ۱۸ مکتوب است: «زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند. در حالی که ما نظر نمی‌کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی زیرا که آنچه دیدنی است زمانی است و نادیدنی جاودانی». و یعقوب در رساله خود باب ۱ آیات ۲ و ۱۲ به ایمانداران خطاب کرده می‌گوید: «ای برادران من وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید. خوشا به حال کسی که متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت». بنابر آیات فوق زحمات این دنیا در مقابل نعماتی که به وسیله عیسی مسیح به ما عطا می‌شود هیچ است.

۳- دعای بی‌ریا و حقیقی

نتیجه دیگری که از قبول نجات و کفاره مسیح به عمل می‌آید، نماز و دعای خالص و بی‌ریاست که از منبع بی‌غل و غش قلب پر از محبت مسیحی تراوش می‌کند. و چون نماز مسیحی نماز دستوری و تقلیدی و تعلیمی نیست، بلکه نماز و دعائی است که ناشی از اعتقادات باطنی شخص است، از این نقطه نظر حد فاصلی بین آن و نماز معموله مسلمانان و زردشتیان هست. زیرا نمازهای ملل مذکوره عبارت از دسته‌ای الفاظ معینه و لغات مخصوصه است که باید آنها را پیروان آن ادیان حفظ کنند و مکرراً تقریر کنند و با تکالیف و رسوم متفاوت و مختلفه به عمل بیاورند. مثلاً در بعضی موارد لازم است که شخص نمازخوان دستها را به سوی آسمان بلند کند و باز فرودآورد. و در بعضی موارد رکوع و سجود و قیام کند و در موقع سجود پیشانی را به خاک بمالد و دعای مخصوصی بخواند و قس علیهذا. مسلم است که این نوع عبادت نسبتی به باطن و

قلب ندارد و همه سطحی و ظاهری است، حتی آنکه نمازها را با لحن دل‌پذیری می‌خوانند مثل اینکه آواز خوب وسیله بزرگی است برای اجابت دعا.

نماز مسیحی برخلاف نماز سایرین، تابع یک مقررات و ترتیبات معینه‌ای نیست و محدود به یک زمان و مکانی هم نگردیده است، زیرا نماز مسیحی روحی است یعنی در روح ادا می‌شود. چنانکه خود مسیح در انجیل یوحنا باب ۴ آیه ۲۳ و ۲۴ فرموده است: «لیکن ساعتی می‌آید، بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد. زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد».

– دعای مسیحی مصاحبه با خداست

فی الحقیقه نماز مسیحی به منزله مصاحبه‌ای است که شخص نمازگذار با خدا به عمل می‌آورد و همچنان که دوستی به دوست باوفا و صدیق خود رازهای نهفته خود را در میان می‌نهد و پرده از روی مکنونات قلب خود برمی‌دارد، همچنان شخص مسیحی احتیاجات خود را در ضمن دعا به خدا می‌گوید و دردهای درونی یا بیرونی خود را بدو افشا می‌نماید. و نیز حوائج روحیه خود را نیز ضمیمه درخواستهای صمیمانه خود می‌نماید، و عنایت الهی را در طی مصاحبه از او می‌طلبد و همیشه در مواقع وصول عنایتی از طرف خدا و علی‌الخصوص برای فرستادن مسیح به این جهان که او را از گناه خلاصی داده، شخص مسیحی شکرگذاری می‌کند. و این تشکرات و سپاس‌گذاریها همه با الفاظی بیان می‌شود که روح القدس بدو تعلیم و تلقین می‌کند. از این لحاظ است که می‌گوئیم دعا و نماز مسیحی در عالم معنی و روح است و تابع رسوم و تقلیدات و تکلیفات مقررهای نیست. یعنی مسیحیان معتقدند قلب که مرکز ترشحات روح خداست، نماز و دعا را به ایشان تلقین می‌کند. به همین سبب است که مسیح به شاگردان خود به تعلیم دادن یک دعا مختصری اکتفا کرده است چنانکه در انجیل متی

باب ۶ در آیات ۵ الی ۱۳ می‌فرماید: «و چون عبادت کنی مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده نماز گذارند، تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند. لیکن تو چون عبادت کنی به حجره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است عبادت نما، و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. و چون عبادت کنی مانند امتهای تکرار باطل مکنید، زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند. پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند، پیش از آنکه از او سؤال کنید. پس شما به اینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد؛ ملکوت تو بیاید؛ اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را امروز به ما بده و قرضهای ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهائی ده، زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالابد از آن توست. آمین.» با آنکه این دعا مختصر و موجز است، ولی اگر درست در آن دقت شود، دیده می‌شود که همان چند کلام دارای معانی و مطون زیادی است و آنچه مورد احتیاج انسان باشد در آنها مندرج است. ولی مقصود از این دعا آن نیست که به آن همیشه اکتفا کنند، بلکه غرض اصلی آن است که آن را نمونه و سرمشق دعا‌های خود سازند و طریق دعا کردن را از آن بیاموزند.

– دعای مسیحی باید شامل احتیاجات دیگران هم باشد

مسیحی حقیقی موظف است که در دعا همسایگان و دوستان اقربای خود و بلکه همه کس را در مد نظر داشته باشد، و برای همه کس دعای خیر کند. چنانکه در رساله اول به تیموتاؤس باب ۲ آیات ۱ الی ۳ مندرج است: «پس از همه چیز اول سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم بجا آورند. به جهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار

عمر خود را بسر بریم، زیرا که این نیکو پسندیده است در حضور نجات دهنده ما خدا. و در رساله به فیلیپان باب ۴ آیه ۶ مکتوب است: «برای هیچ چیز اندیشه مکنید، بلکه در هر چیز با صلوت و دعا، با شکرگذاری مسئولات خود را به خدا عرض کنید». و شخص ایماندار در کمال امید و اطمینان به دعا اشتغال می ورزد، یعنی چنانکه فرزند به پدر خود اعتماد دارد و از روی اعتماد و اطمینان درخواستهای خود را بدو عرضه می دارد. در همین زمینه شواهدی در انجیل یافت می شود. از آن جمله در رساله به رومیان باب ۸ آیه ۱۵ می نویسد: «از آنرو که روح بندگی را نیافته اید تا باز ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا می کنیم». و در رساله به افسسیان باب ۳ آیه ۱۲ مکتوب است: «در وی جسارت و دخول با اعتماد داریم، به سبب ایمان وی».

– دعای مسیحی دعای دائمی است

دعای مسیحیان مؤمن دعائی نیست که نوبت و قواعدی داشته باشد، که در هر روز مثلاً چند دفعه واجب باشد، بلکه دعای مسیحیان دائمی است. چنانکه در رساله به افسسیان باب ۶ آیه ۱۸ امر شده است: «و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام به جهت همه مقدسین بیدار باشید». و در همین موضوع در رساله اول به تسالونیکیان باب ۵ آیات ۱۷ و ۱۸ می نویسد: «همیشه دعا کنید. در هر امری شاکر باشید که این است اراده خدا در حق شما در مسیح عیسی». مقصود و مفهوم این آیات این است که قلب هر مسیحی باید همیشه متوجه خدا باشد و همواره انجام اراده خدا را نصب العین خود سازد. افکار مسیحی باید مانند قطب نما باشد که به محض فراغت از امور دنیوی فوراً متوجه قطب یعنی خدا باشد. و حتی در حین انجام امور دنیوی ممکن است خدا را عبادت کرد و تسبیح خواند.

انجام امور دنیوی اگر آنطور که انجیل مقرر می‌دارد به عمل آید، عین عبادت است چنانچه در رساله به کولسیان باب ۳ آیات ۱۷ و ۲۳ و ۲۴ امر شده است: «آنچه کنید در قول و فعل همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله او شکر کنید و آنچه کنید از دل کنید بخاطر خداوند نه بخاطر انسان، چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید». از این قرار هر عمل مسیحی عبادت معقول خداوند است در صورتی که بر طبق احکام مقررۀ انجیل رفتار نماید.

- دعای مسیحی باید به نام مسیح باشد

دعائی که مسیحی می‌کند در اسم مسیح باید بشود. یعنی شخص دعا کنند باید بداند که چون در خود لیاقت و قابلیت آن را ندارد که بدون واسطه ملتسمات خود را به ساحت قدس پروردگار عرضه کند و یگانه واسطه مسیح است که باید عرایض او را به پیشگاه الهی برساند، خداوند برای خاطر مسیح عرایض و مستدعیات آن شخص را به هدف اجابت می‌رساند. چنانکه در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۳ می‌نویسد: «هر چیزی را که به اسم من سؤال کنید بجا خواهم آورد، تا پدر در پسر جلال یابد». و در همان انجیل باب ۱۶ آیه ۲۳ می‌فرماید: «در آن روز چیزی از من سؤال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می‌گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد». ایضاً در انجیل لوقا باب ۱۱ آیات ۹ الی ۱۳ خود مسیح می‌فرماید: «و من به شما می‌گویم سؤال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بکوید که برای شما باز کرده خواهد شد. زیرا هر که سؤال کند یابد و هر که بطلبد خواهد یافت و هر که کوید برای او باز کرده خواهد شد. و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد، یا اگر ماهی خواهد به عوض ماهی ماری بدو بخشد، یا اگر تخم مرغی بخوهد عقربی بدو عطا کند؟ پس اگر شما با آنکه شیرین هستید می‌دانید چیزهای نیکو

را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادت‌ر پدرآسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند؟»

– دعای مسیحی برای تقویت روح است نه برای ثواب

دعای مذکوره برای شخص مسیحی باری نیست و مشقتی ندارد و شخصی که دعا می‌کند، نه از برای آن است که نسبت به خدا خدمتی کند و ثوابی برد، بلکه به این نیت دعا می‌کند که باعث تسکین خاطر و ازدیاد خوشحالی روحی و سبب تقرب به خدا گردد. چنانکه جسم بی‌غذا نمی‌تواند زیست کند، روح نیز بی‌غذا یارای ادامه و بقا را ندارد و محتاج به غذاست. غذای روح همان دعای صحیحی است که فوقاً بیان شد. ولی روح برخلاف جسم حد یقفی در آشامیدن و خوردن غذای خود ندارد، زیرا جسم بعد از اندکی تناول موقتاً سیر می‌گردد و بعد از چند ساعت دیگر غذا می‌طلبد، ولی روح همیشه محتاج غذاست و هر قدر که زیادت‌ر بدان غذا برسد بیشتر مایه انبساط و فرح و ابتهاجش می‌شود. پس در این صورت دعا برای شخص مسیحی بار سنگینی نیست بلکه باعث برکت او می‌شود. ولی این نوع دعا با این همه برکات و فواید، مختص کسانی است که از انجیل دستور داشته باشند و بس.

علاوه بر دعای انفرادی که شخص مسیحی در خلوت و با حضور قلب بدون تکرار و تلفظ کلمات بجا می‌آورد، دعای اجتماعی هم بین مسیحیان معمول است که در ایام هفته عموماً و در روز یکشنبه خصوصاً در کلیسا و مواضع معینه جمع شده خدا را تسبیح می‌خوانند، و فصلی از انجیل را خوانده و برای حضار وعظ می‌کنند. ولی در انجیل حکمی راجع به دعای اجتماعی نیست و مسیحیان برای اشتیاق به دعا و عبادت آن را برای خود مقرر داشته‌اند و از این لحاظ است که مسیحیان در این نوع آداب و رسوم اتفاق نکرده‌اند. ولی این عدم اتفاق، اختلاف و نفاق نیز شمرده نمی‌شود، زیرا بر طبق انجیل فقط اتفاق در ایمان و اطاعت احکام و کلام انجیل لازم و واجب است.

۴- نور الهی در قلب انسان

یکی دیگر از متعلقات دعای واقعی و صحیح این است که مؤمنین از فیض و نور حق منور گشته، کوشش می‌کنند که خود را به زینت کمالات و فضائل و صفات مستحسنه بیارایند، و باطن و ظاهر خود را طوری آراسته کنند که مقبول خداوند باشد. ضرر گناه به قدری که بر مسیحی واقعی محسوس است بر هیچکس محسوس نیست، زیرا مسیحی از سرچشمه پر فیض و پر حکمت انجیل دریافته است که گناه نه تنها قلب را بلکه عقل را نیز تیره می‌کند. چنانکه در رساله اول به قرنتیان باب ۲ آیه ۱۴ نوشته شده است: «اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد، زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید، زیرا حکم آنها از روح می‌شود». لیکن بوسیله مسیح که گناهان رفع می‌گردد و ایمان قوی می‌شود ظلمت نیز از درون انسان زایل می‌گردد و شخص با روح القدس منور گشته دارای عقل روحانی و قوه تشخیص و تمیز امور ربانی می‌گردد. چنانچه در زمینه همین مطلب در انجیل یوحنا باب ۸ آیات ۱۲ و ۳۱ و ۳۲ مرقوم است: «پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده گفت: من نور عالم هستم، کسی که مرا متابعت کند در ظلمت سالک نشود، بلکه نور حیات را یابد. پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: اگر شما در کلام من بمانید فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد». و باز در انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۱۳ می‌نویسد: «ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد، زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد». و در رساله اول یوحنا باب ۲ آیه ۲۷ مسطور است: «و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد، بلکه چنانکه خود آن مسیح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد و حق است و دروغ نیست. پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید». و در رساله به رومیان باب ۱۳ آیه ۱۲ الی ۱۴ مذکور است: «شب منقضی شد و روز نزدیک آمد، پس

اعمال تاریکی را بیرون کرده اسلحه نور را بپوشیم و با شایستگی رفتار کنیم، چنانکه در روز نه در بزمها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد. بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید».

چون معرفت حقیقی بدست آمد فکر متوجه چیزهای اعلی و افضل می شود. چنانکه در رساله به کولسیان باب ۳ آیه ۲ مکتوب است: «در آنچه بالاست تفکر کنید نه در آنچه بر زمین است». این حالت که دست داد شخص از قیود دنیوی می رهد و علاقه ای به هیچیک از مزخرفات و پیرایه های ظاهری پیدا نمی کند. چنانکه در رساله اول یوحنا باب ۲ آیات ۱۵ و ۱۷ مکتوب است: «دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد محبت پدر در وی نیست. زیرا که آنچه در دنیاست از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست، بلکه از جهان است. دنیا و شهوات آن درگذر است، لکن کسی که به اراده خدا عمل می کند تا بابد باقی می ماند». وقتی که انوار لطف و توفیق الهی شامل حال شخص می گردد، او را به هر کار نیک و پسندیده ای ترغیب می کند و از هر بدی و بدکرداری منزجرش می سازد. چنانکه در رساله به تیطس باب ۲ آیه ۱۲ مکتوب است: «ما را تأدیب می کند که بیدینی و شهوات دنیوی را ترک کرده با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم». و باز در همین موضوع در رساله به فیلیپیان باب ۴ آیه ۸ مکتوب است که: «خلاصه ای برادران هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد در آنها تفکر کنید». با این سرمشق بزرگ اخلاقی شخص مسیحی روز بروز در عالم اخلاق رشد کرده و در روحيات ترقی نموده و به همان اندازه که داخل عوالم بالا می شود، به همان نسبت و اندازه هم از علایق دنیوی دستش کوتاه می گردد. به طریقی که در رساله دوم به قرنتیان باب ۳ آیه ۱۸ مکتوب و مندرج است: «لیکن همه ما چون با چهره

بی نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است».

۵- محبت به هم‌نوع

یکی دیگر از فواید عفو گناه این است که محبت ما نسبت به ابنای جنس خود زیاد می‌گردد. یعنی چنانکه گناه انواع و اقسام شرارتها و فسادهای اخلاقی را باعث می‌شود و یکایک آنها را تاکنون شرح داده‌ایم، رفع گناه هم انواع و اقسام خیالات خوب بجای آنها تولید می‌کند. مثلاً انسان گناهکار خودپسند می‌شود و باندازه‌ای طالب منافع خود می‌گردد که محبت خدا و همسایه و بنی نوع بشر بکلی از قلبش زدوده می‌گردد. اگر کسی را بالفرض دوست داشته باشد آن را نمی‌توان دوستی ثابت شمرد زیرا قطعاً صرفه و صلاحش آن دوستی موقتی را ایجاب کرده است. خودپسندی یکی از رذایل و کجیهای اخلاق است که دشمنیها و نزاعها و مفسدهائی که در میان مردم صورت وقوع پیدا می‌کند، همه از آن ناشی می‌گردد. ولی به مجرد آنکه گناه به وسیلهٔ مسیح عفو می‌گردد و حب الهی به قلب انسان رخنه می‌نماید، تمام این کجیها راست و خرابیهای اخلاقی تصفیه می‌گردد و بجای کینه جوئی و خودپسندی حس استرحام و محبت نوع بشر، قلب متبدل مؤمن را استیلا می‌کند، و در ضمن ملهم می‌شود که او با دیگران در نظر خداوند فرقی ندارد و از آن جهت در حفظ و اجرای احکامی که مسیح راجع به محبت نمودن همسایه داده است می‌کوشد. حکم مزبور در انجیل متی باب ۲۲ آیه ۳۹ بدین قرار مضبوط است: «و دوم مثل آن است یعنی همسایهٔ خود را مثل خود محبت نما». و در انجیل متی باب ۷ آیه ۱۲ امر شده است: «لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیاء». و نیز خود مسیح در انجیل یوحنا باب ۱۳ آیات ۳۴ و ۳۵ امر فرموده است: «به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمائید چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر

را محبت نمائید. به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید». و در رساله به رومیان باب ۱۳ آیات ۸ و ۱۰ مکتوب است: «مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبت نماید شریعت را بجا آورده باشد. محبت به همسایه خود بدی نمی‌کند. پس محبت تکمیل شریعت است». این محبت بی‌ریا و خالص باید به آن میزان و ترتیب باشد که در رساله اول به قرنطیان باب ۱۳ آیات ۴ الی ۷ مسطور است بدین قرار: «محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛ اطوار ناپسندیده ندارد؛ و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد؛ از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد؛ ولی با راستی شادی می‌کند. در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد».

مسیحی حقیقی آن است که که نه تنها همسایه خود و اقربا و جمعی دیگر از نزدیکان خود را دوست بدارد، بلکه چنانچه وظیفه اوست جمیع مردم را یعنی نوع انسان را مطلقاً محبت کند و حتی دشمنان خود را نیز دوست بدارد و محبتش در تزیاید باشد. چنانکه در رساله اول به تسالونیکیان باب ۳ آیه ۱۲ اشاره شده است: «و خداوند شما را نمو دهد و در محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبت می‌نمائیم». ایضاً در رساله دوم پطرس باب اول آیه ۷ مکتوب است: «و در دینداری محبت برادران، و در محبت برادران محبت را». و خود مسیح در انجیل متی باب ۵ آیه ۴۴ امر فرموده: «اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و بر آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید. و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید». و در رساله به رومیان باب ۱۲ آیات ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ مکتوب است: «برکت بطلبید بر آنانی که به شما جفا کنند. برکت بطلبید و لعن مکنید. هیچکس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید. اگر ممکن است به قدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید».

پس اگر دشمن تو گرسنه باشد او را سیر کن و اگر تشنه باشد سیرایش نما. زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت». این نوع محبت البته از قوه اخلاقی انسان خارج است ولی پس از آنکه محبت خدا به وسیله مسیح قلوب ایمانداران را مسخر و مملو می‌کند، آن قدرت و توانائی به انسان عطا می‌شود که نه تنها دوستان و بیگانگان را، بلکه دشمنان خود را نیز محبت کنند.

۶- امید کامل به حیات آینده

خلاصه آخرین و بهترین نتیجه‌ای که در عفو گناه به دست می‌آید، یقین تامی است که شخص به سهم خودش در ملکوت خدا دارد. یعنی چنین شخص در حالت احتضار و زمان رحلت دارای یک بشاشت و خوشحالی فوق‌التصوری است. چرا مرگ در نظر مسیحی فرشته رحمت است، ولی در نظر دیگران هیولای مهیب و اهریمن هراس انگیزی است؟ چنانکه پیش هم بیان کردیم ترس از مرگ برای اشخاصی است که با گناه مرده و می‌میرند، زیرا یکی از نتایج گناه ترس است و ترس از آن جهت بر انسان دست می‌دهد که می‌داند بعد از وفات مؤاخذه و پرسش و عقوبت‌های شدید دارد. زیرا در این عالم وسیله‌ای که قلبش را از تزلزل بیرون آورد و سکونت خاطر بدو بخشد، به دست نیاورده است. ولی بوسیله ایمان به مسیح خوف و هراس بکلی از قلب ایماندار زایل می‌گردد، چون بر او معلوم و آشکار است که مسیح تمام شداید را بر خود هموار کرده و کفاره کاملی برای گناهکاران گردیده است. پس جای بیم و واهمه برای ما باقی نمی‌ماند. چنانکه مضمون همین کلام در آیات انجیل یافت می‌شود. از آن جمله در انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۳۶ مکتوب است: «آنکه به پسر ایمان آورده باشد حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند». و نیز در همان انجیل باب ۵ آیه ۲۴ می‌نویسد: «آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده

گردد». ایضاً در انجیل یوحنا باب ۱۲ آیه ۲۶ مکتوب است: «اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جائی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود و هر که مرا خدمت کند، پدر او را حرمت خواهد داشت». و باز در انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۴ می‌نویسد: «ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند، در جائی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی». و در رساله به رومیان باب ۸ آیات ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ مکتوب است: «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند ایشان پسران خداوندند. همان روح بر روحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح اگر شریک مصیبت‌های او هستیم، تا در جلال وی نیز شریک باشیم». و در رساله اول پطرس باب اول آیات ۳ الی ۵ مذکور است: «متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود، برای امید زنده، به جهت میراث بی‌فساد و بی‌آلایش ناپژمرده که نگاهداشته شده است در آسمان برای شما که به قوت خدا محروس هستید، به ایمان برای نجاتی که مهیا شده است تا در ایام آخر ظاهر شود».

چون ایمان آوردندگان نظر به وعده و نویدهای سابق‌الذکر اطمینان دارند که پس از مرگ سعادت و نجات را خواهند یافت، پس چنانکه در رساله به رومیان باب ۸ آیات ۳۳ و ۳۴ مکتوب است به یکدیگر می‌گویند: «کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟ کیست که بر ایشان فتوی دهد؟ آیا مسیح که مُرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟» بنابراین نه از سكرات موت می‌ترسند و نه از تألمات شدید جسمانی و نه از هیولای مرگ بیمی دارند. بلکه مترصد رسیدن مرگ هستند چنانکه در رساله به رومیان باب ۱۴ آیه ۸ مکتوب است: «زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می‌کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می‌میریم. پس خواه زنده باشیم خواه بمیریم برای خداوند می‌میریم. پس خواه

زنده باشیم خواه بمیریم از آن خداوندیم». در رساله به فیلیپان باب اول آیه ۲۱ و ۲۳ پولس حواری می‌فرماید: «زیرا که مرا زیستن مسیح است و مُردن نفع. زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم زیرا این بسیار بهتر است». و همچنین در رسالهٔ دوم به قرنتیان باب ۵ آیات اول و ۸ می‌فرماید: «زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانهٔ زمینی خیمهٔ ما زیخته شود عمارتی از خدا داریم خانهٔ ناساخته شدهٔ به دستها و جاودانی در آسمانها. پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد خداوند متوطن شویم».

– شادی روحانی دنیای آینده خارج از حدّ تقریر است

مراتب شرکت و جلال روحانی و سعادت‌ی که مقبلین و ایمان داران در عالم باقی به دست می‌آورند غیرقابل تعریف و توصیف است چنانکه در رسالهٔ اول به قرنتیان باب ۲ آیهٔ ۹ مذکور است: «بلکه چنانکه مکتوب است چیزهائی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و بخاطر انسانی خطور نکرد. یعنی آنچه خدا برای دوست داران خود مهیا کرده است». وقتی که پولس حواری در عالم مکاشفه و رؤیا جلال و دستگاه آن عالم را مشاهده کرد، در رسالهٔ به قرنتیان باب ۱۲ آیات ۳ و ۴ نوشت: «چنین شخص را می‌شناسم – خواه در جسم و خواه جدا از جسم نمی‌دانم، خدا می‌داند- که به فردوس رבוده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلم کند». و در رسالهٔ اول یوحنا باب ۳ آیهٔ ۲ مذکور است: «ای حبیبان الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود. لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید». و در رساله به عبرانیان باب ۱۲ آیات ۲۲ الی ۲۴ مکتوب است: «بلکه تقرب جست‌اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان و کلیسای نخست زادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل و به عیسی متوسط عهد جدید

و به خون پاشیده شده که متکلم است، به معنی نیکوتر از خون هابیل». و راجع به سعادت نجات یافتن در مکاشفه باب ۷ آیات ۱۵ الی ۱۷ می‌نویسد: «از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او وی را خدمت می‌کنند و آن تخت نشین خیمه خود را بر ایشان برپا خواهد داشت و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد. و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید زیرا بره‌ای که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود. و به چشمه‌های آب حیات ایشان را راهنمائی خواهد نمود. و خدا هر اشگی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد». و در باب ۲۱ آیه ۳ از همان کتاب مکتوب است: «و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود. و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود». و نیز در همان کتاب باب ۲۲ آیات ۴ و ۵ اشاره‌ای شده است که: «و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنائی می‌بخشد و تا ابدالابد سلطنت خواهند کرد».

– قیام ایمانداران به مسیح

اجسام و ابدان ایمان آورندگان به مسیح در روز قیامت بوسیله مسیح قیام خواهند نمود و قیام آنها در کمال عزت و جلال خواهد بود. و ابدان آنها مسکن و مأوای ارواح آنها خواهد گشت. چنانچه در رساله به فیلیپیان باب ۳ آیات ۲۰ و ۲۱ نوشته شده است: «اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصور شود، بر حسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند». و در رساله اول به قرنتیان باب ۱۵ آیات ۴۰ و ۴۲ الی ۴۴ و آیات ۴۸ و ۴۹ نوشته شده است: «و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز. لیکن شأن آسمانی‌ها دیگر و شأن

زمینی‌ها دیگر است. به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود و در بی‌فسادی بر می‌خیزد؛ در ذلت کاشته می‌گردد و در جلال بر می‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت بر می‌خیزد. جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی بر می‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست هرآینه روحانی نیز هست. چنانکه خاکی است خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانی‌ها همچنان می‌باشند و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت».

- آسمان و زمین تازه

در آن زمان این زمین امروزی ما هم که به قید لعنت گرفتار شده است رهائی مییابد و جلال اولیة خود را مسترد می‌دارد و عیسی مسیح که به صورت انسان و به صفات آدمی بر آن ظاهر شده و به روی آن خرامیده بود، در آخر الزمان در کمال قدرت و قوت از آسمان نزول خواهد فرمود و مرتبه دوم بر روی زمینی ظاهر خواهد شد تا آنکه بی‌ایمانان و دشمنان را جزا دهد و بر عکس ایمان داران و دوستان را مورد ملاحظت و مهربانی قرار داده و انواع توفیقات الهیه را شامل حالشان خواهد کرد. پس از آن زمین مکان ثانوی نجات یافتگان خواهد گردید که علاوه بر استرداد جلال خود دارای ابدیت هم می‌شود. عین این مطالب در مکاشفات باب ۲۱ آیات اول و دوم سوم بدین قرار نگارش یافته است: «و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود».

- به دو دلیل تعریف عالم آینده در انجیل مختصر است

آنچه را که راجع به سعادت و کیفیات عالم باقی و سرای جاودانی کشف و عیان گردیده است سابقاً بیان کردیم، ولی هنوز اندکی از هزار گفته نشده است و طرز زندگی و رسیدن به سعادت مذکوره و پیدا کردن کمال مطلوب مفصلاً بیان نشده است. آنچه که گفته شد شاید برای تحریک و تحریص اشخاص به مجاهده در راه نجات خود کافی باشد. یعنی آنقدر که عقل ناقص انسان قوه تعقل و غور در موضوع نجات داشته باشد، گفته شد. امید که همین گفته ما سبب تهییج مردم بشود تا آنکه از این ملذات فانی دنیوی دست بشویند و هم خود را صرف تحصیل نجات و رسیدن به سعادت ابدی کنند. و علت اینکه انجیل از کم و کیف احوال و اوضاع آن عالم بیش از این ما را مستحضر نداشته، به دو دلیل است:

۱- نقص عقل و بیان انسان راجع به حیات آینده

اول آنکه در دایره لغات و اصطلاحات بشر آن وسعت نیست که بتواند کیفیت اوضاع آن جهان را تعبیر کند و عقل آدمی را نیز آن یارا و وسعت نیست که کاملاً از روی لغات موضوعه پی به عوالم آن جهان ببرد. تفاوت بین این عالم و آن عالم بسیار است. این عالم جسمانی و فانی است ولی آن عالم روحانی و ابدی است. پس نمی‌توان از روی لذات و کیفیات این عالم پی به لذات و کیفیات آن عالم برد. فقط می‌توان گفت که جهان ما یک نمونه بسیار بسیار کوچک و ضعیفی است از آن جهان.

۲- نباید حیات آینده تنها محرک انسان باشد

دلیل دوم آن است که به اختیار و میل انسان لطمه‌ای وارد نیاید و جبر و زوری بدان نشود. یعنی انسان نباید محض یافتن جزا و رسیدن به سعادت موعوده خود را

حاضر برای پرستش خدا کند و دست از بدی بردارد، بلکه باید از روی رغبت و محبت به خدمت و پرستش خدا کمر ببندد و سعادت و جلال تنها باعث تهییج و تشویق او به عبادت نگردد. هر چند که همین وعده سعادت اخروی عامل بزرگی است در تشویق و ترغیب انسان به اطاعت الهی و اغلب مردم نظر به همین مواعید به فکر امر و اخروی خود میافتند، ولی بر ارباب معرفت پوشیده نیست که امید سعادت و جلال ابدی را نباید تنها وسیله و اسباب اطاعت شمرد. بدین لحاظ برای آنکه سعادت آخرت لطمه‌ای بر اختیارات انسان وارد نیاورد، خداوند اندکی آن را از انظار پوشانده است. یعنی چون اساس سعادت این عالم و آن عالم هر دو بر روی محبت به خدا بنا شده است، پس کسی که فاقد آن محبت واقعی باشد به سعادت واقعی هم نخواهد رسید.

لیکن چنانکه سابقاً مذکور گشت این محبت نه به واسطه ترس از عذاب جهنم و نه به علت نیل به سعادت ابدی در قلب انسان زیاد می‌شود، بلکه محبت خدا فقط به واسطه ایمان آوردن به مسیح در قلب جایگزین می‌شود. بنابراین همین اندازه که در انجیل ذکر شده است و پرده از رخ این مرموز تا آنجائی که ملاحظه می‌شود برداشته، برای اشخاصی که به فکر نجات خود هستند کافی است. زیرا شناختن و پی بردن به آن کیفیاتی که از نظر ما اکنون نهفته است، در عالم باقی مسلماً و محققاً آسان و بی‌اشکال است.

– خلاصه شادمانی ابدی برای مؤمنین

نظر به آیات انجیل جلال و سعادت که در آن الم به انسان می‌رسد، شامل نتایج ذیل می‌باشد: اولاً شخص مقبل و کسی که درک آن سعادت را کرده است از تمام آلام و اسقام و ضعف‌ها و از جمیع نتایج وخیم گناه آزاد و وارسته می‌شود؛ ثانیاً خدا را خواهد شناخت و از صمیم قلب او را دوست خواهد داشت؛ ثالثاً اراده و احکام الهی را در نهایت مراقبت و کمال خوشی نگاه خواهد داشت؛ رابعاً به قدری که برای مخلوق امکان

داشته باشد به خدا تقرب می‌جوید و بالتیجه جلال الهی از این تقرب بدو هم اثر خواهد کرد و به قدر امکان شبیه او خواهد گردید (رساله اول یوحنا باب ۳ آیه ۲). این تقرب و تشبه به خدا مطابق تقاضای روح انسان است و گرسنگی روحانی را همان رفع می‌کند. یعنی غذای روحانی در عالم باقی همان مسئله تقرب و کیفیت مذکوره در فوق است و الا شراب و کبابی در آنجا وجود ندارد که روح از آن تمتع برد.

- بهشت جسمانی به کلی مخالف انجیل است

اگر لمحهای فکر خودمان را متوجه تغییرات قرآن نمائیم و عقیده آن را راجع به بهشت بخوانیم، می‌بینیم تمام اشاراتی که از بهشت می‌کند، بهشت جسمانی و پر از ملذات و کیفیات دنیوی است. مثلاً وعده غرفه‌های عالی که با مروارید و یاقوت و زبرجد بنا کرده‌اند در آنجا داده شده است و مؤمنین را به آن نوع عماراتی که سقفش از طلا و نقره باشد دعوت می‌نماید. علاوه بر این وعده کسوت‌های حریر ملون و بافتهای زری و سیمین و مروارید به مؤمن می‌دهد و می‌گوید مقرر مؤمنین در بالای کرسیهای بافته شده از مفتول طلا و مزین به مروارید و مرصع است و هر مؤمنی را هفتاد زن از حوران بهشتی و هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه خواهند داد. و چندین هزار غلام و امرد گوشواره در گوش با اقداح سیمین و مکمل به انواع جواهرات که از شرابهای گوارا پر است، به دور مؤمنین همیشه حاضر هستند و در اطراف نهرهای بهشت کنیزهای زیبا از زمین خواهند روئید که چون مؤمنی از کنار آنها بگذرد و جمال آنها نظر او را جلب کند، هر که را بخواهد بچیند و فوری بجای آن یکی دیگر از زمین بیرون می‌آید. مؤمنان هر یک دارای باغ بسیار وسیعی هستند که در میان آنها نهرهای شراب که نه مسکر و نه قی آور و نه صداع انگیز می‌باشد، در جریان است. نهرهای دیگر از عسل مصفی و از شیری که طعمش گوارا است در اطراف باغ جریان دارد، و مؤمنان غذاهای لذیذ میوه‌های خوش مزه خواهند خورد؛ و در خانه هر مؤمنی شاخی از طوبی خواهد

بود که به محض آنکه مؤمن تمایلش به چیزی تعلق گیرد آن شاخ برایش آن را فراهم می‌کند. میوه‌های درخت به اندازه‌ای نزدیک دهن مؤمن قرار داده شده است که هر کدام را بخواهد می‌تواند بدون دست دراز کردن به دهن خود گذارد. در بهشت درختی است که از زیر آن اسبها با زینها و لگامها بیرون می‌آیند در حالتی که دارای بال و پر هستند و به هر جا که مؤمنین اراده کنند آنها با طیران بدانجا می‌رسند. مرغان و پرنده‌های لذیذی در بهشت یافت می‌شود که هر کدام را مؤمن بخواهد فوراً خودش پائین آمده و بالهایش می‌ریزد، بعد همانجا پخته شده یک طرفش کباب و یک طرفش بریان می‌شود. پس از آنکه مؤمن به قدر کفایت از آن خورد و «حمدالله» گفت مرغ دو مرتبه بال گرفته پرواز می‌کند و به اطراف و اکناف می‌پرد و مرغان دیگر را صدا زده با ابهت و افتخار تمام می‌گوید: «کیست که افتخار مرا داشته باشد؟ زیرا دوست خدا از گوشت من خورده است.»

این است اوصاف بهشت محمدی و همین الفاظ هم در سوره القتال و سوره الواقعة مکتوب است و نیز در احادیث مسلمانان این نوع اخبار بسیار است. مثلاً در اوراق ۱۶۷ الی ۱۷۱ کتاب عین الحیات و در اوراق ۲۰۱ و ۲۵۸ کتاب حق الیقین و در ورق ۱۰۷ کتاب حیات القلوب و در کتاب مشکوت المصابیح در موضوع «صفت الجنة و اهلها» مندرج است. اگر کسی آنها را یکیک بخواند ملتفت می‌شود که بهشت محمدیان همان است که ما مجملاً شرح آن را داده‌ایم.

بر صاحبان فکر سلیم بدیهی است که چنین بهشت، بهشت معنوی نیست و یک بهشت مجازی است که محل کیف و خوشی است و با آنکه احیاناً ذکری از عبادت خدا در بهشت شده است، معهذا چیزی که بالمآل از بهشت مفهوم می‌شود این است که مقصود از داخل شدن در آن نه این است که اشخاص تقرب به خدا جویند و به سعادت معنوی واقعی برسند، بلکه تا دایره عیش و عشرت مجازیشان بیشتر وسعت پیدا کند. چنانچه از مضمون احادیثی که کلینی از امام محمد باقر روایت کرده است و در اوراق

۲۰۶ و ۲۰۷ کتاب حق الیقین و در ورق ۱۷۰ کتاب عین الحیات مندرج است مفهوم می‌گردد که گوید: «چون مؤمن در بهشت داخل منازل خود شود، ملکی که موکل بهشتهای او است جهت تهنیت گوئی اذن دخول می‌طلبد. پس خدمت کاران و غلامان آن مؤمن به او گویند که: ولی خدا بر تخت خود تکیه کرده و زوجه حوریه او مهیای او گردیده است. باش در جای خود و صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد. پس حوری و مؤمن مقدار پانصد سال از سالهای دنیا معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند. پس از آن خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه. پس آن ملک به ملکی که موکل بهشت او است گوید که: به جهت ما رخصت دخول بطلب. و او از جانب حاجب گوید که: بر من دشوار است زیرا که با زوجه خود خلوت کرده است. و بعد از آنکه مؤمنان از لذات خود یعنی از خوردن و آشامیدن و غیره فارغ می‌شوند شکر و حمد الهی را بجا می‌آورند و می‌گویند که الحمد لله رب العالمین.»

– بهشت جسمانی قابل روح ابدی انسان نیست

ثابت کردیم که روح فقط از سرچشمه قرب خدا قانع و سیر می‌گردد، و تقاضاهایش باید از همان منبع اجابت شود. ولی در صورتی که روح انسان را با آن تقاضاها در چنین بهشتی که فوقاً ذکر کردیم جا بدهند هرگز قانع نمی‌گردد و راحت در آنجا قرار نمی‌گیرد. زیرا این چنین بهشت برای استراحت حواس خمسه و انجام تقاضاهای شهوت آمیز خوب است. چون از هر حیث اوضاع این بهشت با ملذات و کیفیات دنیوی شباهت دارد، پس برای کسانی خوب است که در دنیای فانی عادت به هوا و هوس و شهوترانی داشته‌اند. اگر احیاناً کسی را که در این عالم پشت پا به تمام هواها و آرزوها زده باشد در چنین بهشتی ببرند، از دوزخ برای او بدتر است. از طرف دیگر این بهشت هوا و هوس نفسانی را تحریک کرده شهوت را در درون انسان به

جنبش می‌آورد و حال آنکه در قرب الهی هوا و هوس و هواجس نفسانی رخت بر گرفته از بین می‌رود و جز نورانیت روح چیزی باقی نمی‌ماند. معلوم است این بهشت را خدا وعده نداده است بلکه محمد وصفی از آن از زبان یهودیان شنیده و مقداری هم خود افزوده و کم و کیف آن را بعد با آن شرح و بسطی که گفتیم در مخیله خود نقش بندی کرده و در موقع مقتضی این متاع بی‌مایه را به بازار روزگار انداخته است. چنانکه مژده اطمینان بخش انجیل طوری محکم و غیر قابل ردّ است که دلالت بر حقانیت و من جانب الله بودن آن می‌کند، همچنان بطلان بهشت موعوده قرآن مسلم و بدیهی است. زیرا بهشت قرآن نسبتی به احوال عالم باقی ندارد و صرف جسمانی است.

به همین ملاحظه بعضی از علمای اسلام که دارای فکر عمیقی بوده‌اند، به این نکته پی برده و از آن جهت درصدد برآمده‌اند که معانی و توجیهاات روحانی برای آن قائل گردند. اما بعلاوه آنکه مفسرین مذکور را کافر و ملحد خوانده و اقوالشان را ردّ کرده‌اند، هرکس هم با جزئی تفکر قرآن و احادیث را بخواند، واضحاً جسمانیت بهشت محمد را می‌فهمد و بعلاوه از آنچه نیز که در این کتاب از قرآن و احادیث اخذ شده و مذکور گشته، این مسئله بخوبی واضح می‌گردد.

خاتمه

تاکنون به قدر امکان سعی کردیم که نجات را که بالاترین آرزوی انسان است تفسیر و تعریف کنیم و علاوه بر این وسیله آن را نیز در دسترس مطالعه خوانندگان گذاریم. اینک هم بطور خلاصه آنها را در خاتمه تذکر می‌دهیم تا هر که مایل به نجات باشد درصدد فحص و بحث برآید و حق را بشناسد. شخصی که به مسیح ایمان می‌آورد نجات می‌یابد و نجات عبارتست از رفع بازخواست گناهان و تحصیل آرامش و سکون خاطر که بالنتیجه سراچه قلب شخص از انوار محبت الهی مشتعل می‌گردد و ابدالدهر در قرب الهی مأوی می‌گزیند. از نجاتی که توسط مسیح حاصل می‌گردد، کلیه احتیاجات روحی شخص برآورده می‌شود، و حتی از آنچه روح تقاضا دارد بدو مضاعف داده می‌شود.

حال ای مطالعه کننده عزیز، اگر تو با یک شخص مسیحی معاشر هستی که صاحب آن صفات و کمالاتی نیست که بر طبق انجیل باید دارا باشد، او را مسیحی مخوان زیرا چنین شخصی خود را هنوز تسلیم مسیح نکرده و بدو ایمان نیاورده است. این اشخاص معنأ مسیحی نیستند و مسیحیت را لفظاً و اسماً به خود چسبانیده‌اند و نظر به همین عدم ایمان آنها مورد عذاب الهی واقع خواهند شد و از سهمی که مسیح برای ایمان داران تخصیص داده است بی‌نصیب خواهند ماند. البته در میان مسیحیان هم اشخاص بسیار مسیحیت عاریتی هستند و از خود صفاتی که زینده و سزاوار یک نفر مسیحی واقعی است بروز نمی‌دهند. این است که در گناه مانده و به بازخواست و عقوبت آن گرفتار خواهند گشت.

خلاصه ای خواننده گرامی، نگارنده از خدا مدد خواسته و سعی کرده است که تو را بکم و کیف گناه و نتایج سوء آن بیاگاهاند و تا آنجائی که در حیز قوه فکر بوده

است، استدلال‌های منطقی را پس از استشهاد از آیات بینات انجیل برای ثبوت ادعای مسیحیان ایراد کرده است و بالاتر از همه طریقه نجات را ارائه داده است و با براهین قاطعه ثابت نموده که طرقي که زردشتیان و محمدیان و سایر ادیان مشی می‌کنند خطاست و وسایلی را که برای نجات خود اتخاذ نموده‌اند، بکلی باطل است. بطلان عقاید آنانی نیز که تنها پایبند احساسات و منطق و عقل هستند و تکیه به هیچ عقیده و مذهبی ندارند در طی فصول سابق ثابت گردید. آنچه وجداناً بر عهده نگارنده بود، با اهداء این کتاب انجام داده و به قدر امکان در ادای دین وجدانی خود کوشش کرده راه زندگانی جاوید را به خوانندگان ارائه داده است. خوانندگان عزیز را بدین وسیله به آن سرچشمه‌ای که خود از آن نوشیده و حیات جاودانی را یافته است دعوت و راه نمائی می‌کند.

خواننده عزیز، هرگاه به کثرت گناهان خود پی برده و دانسته‌ای که گناه انسان را به هلاکت ابدی گرفتار می‌سازد، خوب است اندکی گوش هوش را به ملتمسات و استدعای این دوست خود فرا داری و در راهی سالک شوی که مؤدی به حیات باشد نه به هلاکت چنانکه در این کتاب بیان گردید. لازم است که قبلاً به خدائی که هادی گمراهان است دعا و التماس کنی تا دیده بصیرتت را بگشاید و قلبت را از عالم بالا روشن سازد و آن ایمان و اعتقاد راسخ را به تو کرامت کند، تا آنکه کفاره و نجات مسیح را از صمیم قلب قبول کنی و نجات و سعادت همیشگی را بدان وسیله به دست آوری. و اگر انجیل را با تعقل و تفکر مطالعه نمائی و در خواندن و سنجیدن مضامین و آیات آن ممارست ورزی و در حین مطالعه و قرائت قلبت را برای فهم معانی عالی آن حاضر نمائی و از خدا استمداد کنی تا تو را قادر به فهم حقیقت کلام خود نماید، مسلم است که خدائی که خیرخواه بشر است، تو را در این فکر کمک کرده توفیق را رفیق تو می‌سازد تا آنکه به مقام قبولیت مسیح برسی و نجاتی را که برای بنی نوع بشر آماده ساخته است از او بگیری و تا به ابد شناخوان مسیح باشی.

لیکن اگر خدای نخواستہ این مطالب را پوچ شمرده و طریقه‌ای را کہ به تو ارائه شده است باطل بدانی و یا تعلق در قبول آن کنی، به نجات و سعادت موعوده نخواهی رسید و در گناه خود باقی مانده به غضب و سخط الهی مبتلا خواهی گشت. زیرا حالا دیگر بر تو محقق شده است کہ جز مسیح وسیله‌ای دیگر برای نجات نیست چنانکہ در اعمال رسولان باب ۴ آیه ۱۲ مکتوب است: «و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا کہ اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده کہ بدان باید ما نجات یابیم». و نیز در انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۳۶ مکتوب است: «آنکہ به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکہ به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید بلکه غضب خدا بر او می‌ماند». امید است کہ این تعالیم و مواعظ اسباب هدایت تو گردد و به ایمان حقیقی برسی و در نجات مسیح سهیم و انباز شوی. دعای آخر من این است کہ خداوند چشم حقیقت بین تو را بگشاید تا عیسی مسیح را چنانکہ هست شناخته و در ایمان به او پایدار شوی. آمین.

فهرست

مندرجات

راه زندگانی

فصل اول

کیفیت گناه و نتایج آن

از صفحه ۵ تا ۴۳

صفحه

۲۸ — ۴

قسمت اول — بیان گناه

۱۶ — ۴

۱ — بیان کیفیت گناه

موضوعات جزء: گناه اول انسان (۴). حکایت آدم و حوا (۵). تفسیر حکایت آدم و حوا (۸). انسان اشرف مخلوقات است (۸). معنی در صورت خدا آفریده شدن (۹). باغ عدن (۱۰). درخت معرفت نیک و بد (۱۲). آزمایش آدم و حوا (۱۲). نتیجه روحانی آزمایش (۱۳). تکلم خدا با آدم و حوا (۱۴). تنبیه جسمانی آدم و حوا (۱۶).

۲۸ — ۱۶

۲ — بیان گناه عام

موضوعات جزء: ظهور اراده خدا به انسان (۱۷). گناه تجاوز از اراده الهی است (۱۸). گناه در نهاد انسان (۱۹). هیچکس معصوم نیست (۲۲). وسائل و علل و دلایل آن (۲۲). شهادت کتاب مقدس در این موضوع (۲۳). مراتب گناه و عجز انسان در تعیین آن (۲۴).

قسمت دوم — بیان و اثبات نتایج گناه ۲۸ — ۴۳

۱ — نتایج گناه در این عالم ۲۸ — ۳۲

موضوعات جزء: ترس از تنبیه برای گناه (۲۸). تسلیم شدن به گناه (۳۰). مصیبت و خودپسندی همه نتیجه گناه است (۳۰).

۲ — نتایج گناه در عالم آینده ۳۲ — ۴۳

موضوعات جزء: اطلاعات راجع به تنبیه در عالم آینده (۳۴). عذاب جهنم روحی است نه جسمی (۳۶). گناه در خاصیت و طبیعت خود هراس انگیز است (۳۷). جواب اشخاصی که عقیده دارند گناه در تصور انسان نقش می بندد (۳۸). اگر خدا خوب است گناه از جاست؟ (۳۹). گناه از مخلوق است نه از خالق (۴۱). چرا خدا مانع از بروز گناه نگردید؟ (۴۲).

فصل دوم

راه نجات از گناه

از صفحه ۴۴ تا ۱۳۷

قسمت اول ۴۵ — ۵۴

قسمت دوم ۵۵ — ۹۸

۶۲ — ۵۵	۱ — آئین زردشتی
۸۸ — ۶۲	۲ — آئین هندو
۹۸ — ۸۹	۳ — آئین چینی ها
۱۱۳ — ۹۹	قسمت سوم
۱۳۷ — ۱۱۴	قسمت چهارم

فصل سوم

نتایج نجات مسیح

از صفحه ۱۳۸ — ۱۹۴

۱۴۰ — ۱۳۹	۱ — بخشش گناهان
۱۴۲ — ۱۴۰	۲ — شناسائی محبت خدا
۱۴۳ — ۱۴۲	۳ — دعای بی ریا و حقیقی
۱۴۴ — ۱۴۳	۴ — نور الهی در قلب انسان
۱۴۶ — ۱۴۴	۵ — محبت به هممنوع
۱۷۴ — ۱۴۶	۶ — امید کامل به حیات آینده
۱۷۳ — ۱۷۲	خاتمه